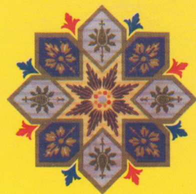


چاپ پنجم

دروس اعتقادی

قال الامام علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه

مَنْ کانَ عاقِلاً کانَ لَهُ دینٌ
وَمَنْ کانَ لَهُ دینٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ

اصول کافی جلد ۱

استاد محقق
سید جعفر سیدان


بسم الله الرحمن الرحيم

معارفی از مکتب اهل بیت علیهم السلام

دروس اعتقادی





استاد محقّق

سید جعفر سیدان

سرشناسه: سیدان، سید جعفر، ۱۳۱۳
عنوان و پدیدآوران: دروس اعتقادی/ اصول عقاید به زبان ساده/ جعفر سیدان
مشخصات نشر: مشهد، پیام طوس، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۲۹۲ ص.
شابک: ٤-۰-۹۵۸۳۹-۹٦٤
کتابنامه به صورت زیرنویس و همچنین x صفحه ۲۹۲.
شیعه عقاید اصول ادیان الف عنوان
فرعی بررسی و تحلیل اصول عقاید به زبان ساده
۸ع۹خ ۱٤ ۲۹۷-۹۱۲

نام کتاب: دروس اعتقادی
نویسنده: جعفر سیدان
ناشر: نشر پیام طوس
چاپ: چاپخانه بزرگ قرآن کریم
نوبت چاپ: پنجم
تعداد صفحات: ۲۹۲ ص
قطع: رقعی
تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۹۱
تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
شابک: ٤-۰-۹۵۸۳۹-۹٦٤

خش: مشهد مقدس، خیابان تهران، خیابان امام رضا (ع) ۱۱، پلاک ۱۰
تلفن: ۸۵۱۸۶۵۵-۰۵۱۱

فهرست مطالب

بخش اول
هستی‌شناسی (خداشناسی)

بخش دوّم
پیامبرشناسی (راه و برنامه‌شناسی)

بخش سوّم
امامت

بخش چهارم
معادشناسی (انسان‌شناسی)

مقدمه

کتابی که پیش رودارید مجموعه مباحث إعتقادی است که در حدود سال ۱۳۶۸ شمسی در جمع دبیران دبیرستانهای استان سیستان و بلوچستان تدریس شده است که به درخواست بعضی از دوستان به صورت نوشته حاضر جمع آوری‌گردیده است.

و در این نوشتار از مباحث إختلافی عقائد و نقد نظریات پرهیز گردیده؛ چرا که مقصود بیان یک سلسله عقائد شیعه به صورت مختصر و نسبتاً روان بوده، امید است که با عنایات إلهی برای سطوح مختلف مفید باشد.

ومن الله التوفیق

سیّد جعفر سیّدان

پیشگفتار

آنچه بیش از هر چیز برای انسان در دوران زندگی اهمیّت دارد شناخت واقعیتهایی است که در خوشبختی و تأمین سعادت انسان مؤثر است و خطرها و بدیها را از او دور می‌سازد و به هر اندازه‌ای که در این شناخت و آگاهی پیشرفت کند به همان اندازه بهتر و بیشتر به خیر و خوشبختی خود رسیده است، بنابراین کوشش و تلاش در بررسی مسائلی که نقش مهم در سرنوشت انسان دارد و کاملاً نفی و إثبات، بود و نبود، درست و نادرست بودن آنها معنای خوشبختی و بدختی و خط مشی انسان را تغییر می‌دهد ضروری و لازم است.

آری حبّ ذات و آرزوی سعادت (که در تمام انسانها وجود دارد) اقتضا می‌کند، دربارهٔ شناخت چنین اموری بررسی و تحقیق شود، نکند جهل به آنها روزگارش را تباه و آینده‌اش را سیاه گرداند.

مسائلی که در این امر بیش از هر چیز دارای اهمیّت می‌باشد به شرح زیراست:

۱ ـ شناخت هستی و حدود آن.

۲ ـ شناخت خود.

۳ ـ شناخت راه و برنامه (راهی که به سعادت واقعی می‌انجامد و برنامه‌ای که شایستهٔ مقام انسان باشد).

شناخت هستی

بدیهی است که جهان هستی از موجودات بسیار و گوناگون تشکیل یافته است و کوشش در جهت شناخت خواص و آثار هر دسته‌ای از آنها علم خاصی را به وجود آورده و هر یک به جای خود از ارزش والایی برخوردار است، ولی یک سلسله از مسائل هستی‌شناسی اساسی و اصولی است، تا آن جا که همیشه برای انسانها مطرح بوده و هست و تمامی شؤون زندگی انسان و جهت‌گیری و سیر و حرکتش با نفی یا إثبات آنها متفاوت می‌گردد.

یکی از آن مسائل این است که آیا پدیده‌های جهان (صرف نظر از آن که ویژگیهایی، آن پدیده‌ها را به علم خاص، شیمی، فیزیک، زیست‌شناسی و مانند آن اختصاص داده است) تنها در اثر فعل و انفعال مادّه به وجود آمده و غیر از مادّه و فعل و انفعالات مختلف آن، حقیقتِ دیگری که از سنخ مادّه و مادّیات نیست وجود ندارد یا آن که مادّه بخشی از هستی است و خود در اصل تحقّق و تمامی شئونش نیازمند به حقیقتی غیر مادّی می‌باشد و آن حقیقت سنخ مادّه نیست و همهٔ هستی به آن بستگی دارد.

بدیهی است پاسخ این سوال خواه مثبت:، خواه منفی، نقش بسیار مهم و تعیین کننده‌ای در خط مشی و تمامی کارهای انسان ایفا می‌نماید.

* * *

خودشناسی (انسان‌شناسی)

مسأله دیگری که از اهمیّت والایی برخوردار می‌باشد این است که آیا زندگی انسان منحصر به همین زندگی دنیایی است و بعد از این زندگی، زندگی دیگری نخواهد داشت؟ یا آن که پس از زندگی دنیوی در جهان دیگر قرار می‌گیرد و همان طور که از عالم رَحِم مادر تولّد یافته و به این جهان آمده، با مردن به جهان دیگری وارد خواهد شد نه آن که با مر فانی و نابود گردد؟

و اگر چنین باشد آیا برای زندگی بعد از این زندگی، باید برنامه ریزی کند یا خیر؟ که این خود زمینهٔ مسألهٔ سوم را فراهم می‌سازد.

برنامه و راه‌شناسی

مطلب دیگری که از اهمیّت اساسی برخوردار است این است که برنامه و راهی که بهترین و مطمئن‌ترین راه برای تأمین خوشبختی، سعادت و کامیابی است چیست؟ و آیا به غیر از راههای معمول و متعارفی که بسیاری از مردم به آن گونه زندگی می‌کنند و در نهایت هم به نتایج مختلفی می‌رسند، راهی دیگر و برنامهٔ بهتری وجود دارد یا خیر؟

به بیان دیگر، آنچه بیش از هر چیز در تعیین خط مشی انسان وجهت‌گیری‌های گوناگون در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی وی مؤثر است ومهمتر این که به احتمال قوی با سود یا زیان نا محدود درارتباط با انسان و برای انسان بستگی مستقیم دارد. خداشناسی (هستی‌شناسی)، پیامبر و امام‌شناسی (راه و برنامه‌شناسی)، معادشناسی (انسان‌شناسی) می‌باشد، زیرا اگر آفریدگار دانا، توانا و حکیمی وجود

داشته باشد و آن آفریدگار؛ پیامبرانی را برای راهنمایی بشر فرستاده و به خاطر ترویج و حفظ مکتب آنان، جانشینانی برای آنها معین نموده و پس از این زندگی، زندگانی دیگری را مقرّر داشته تا انسانها نتیجهٔ تمامی کارهای خود را در آن زندگی ببینند و انسان به تمامی این مسائل بی توجّه بوده و اعتنا نکند؛ بدیهی است که به زیان بسیار گرفتار و سودهای فراوانی را از دست داده است.

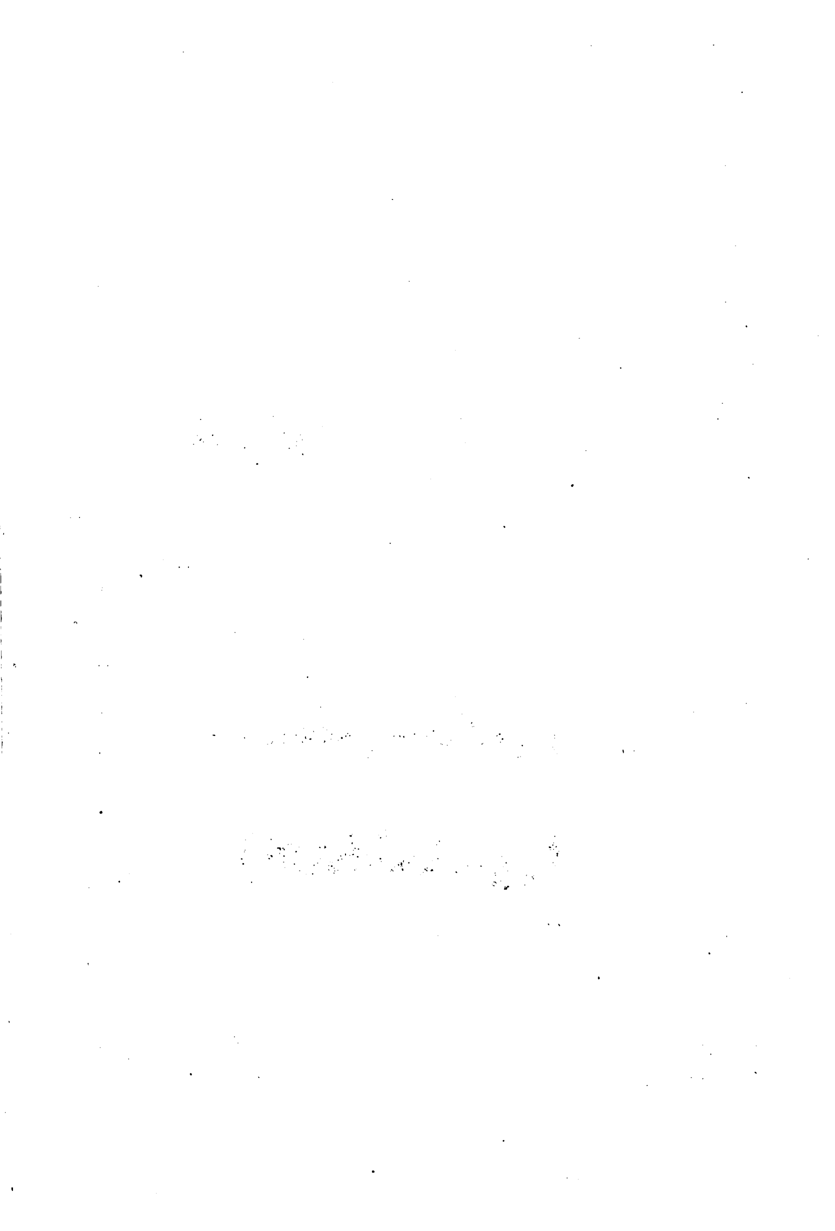
پس باید در بررسی مسائل یاد شده بکوشد و از تحقیق در صحت و عدم صحت آنها غفلت ننماید و همانطور که همه می‌دانیم دفع ضرر احتمالی بخصوص که احتمال قوی و ضرر مهم باشد به حکم عقل؛ لازم و ضروری است و روشن است که احتمال وجود مسائل فوق، احتمالی است قوی، وضرر بی توجّهی به آنها در صورتی که واقعیّت داشته باشد، ضرری بسیار مهم است بنابراین بررسی و تحقیق در مسائل فوق عقلاً لازم و واجب می‌باشد.

با عنایت و توجّه به مطالب فوق به بررسی بخش اول، هستی‌شناسی (خداشناسی) می‌پردازیم.

* * *

بخش اوّل

هستی‌شناسی (خداشناسی)



تذکّر درارتباط با شناخت هستی

همانطور که قبلاً گفته شد آنچه مورد نظر است شناخت کلی و عقلانی است نه شناخت تجربی و به عبارت دیگر گاهی هستی از جهت خاصی مورد بررسی قرار می‌گیرد، در این صورت علم خاصی را تشکیل می‌دهد مانند علم فیزیک، شیمی؛ روان‌شناسی، گیاه‌شناسی، طب و امثال آنها؛ چنین شناختی مورد نظر و بحث نیست بلکه مقصود از شناخت مورد نظر، شناخت کلی است، مثل این که:

هستی و جهان به خود قائم است یا نیازمند؟

جهان، اول و آخر دارد یا نه؟

آیا موجود معدوم و معدوم، موجود می‌شود یا خیر؟

آیا پس از حیات دنیوی، زندگی دیگری وجود دارد یا نه؟

با توجّه به مسائل فوق می‌گوییم، بطور کلی دو نظر در شناخت هستی وجود دارد.

۱ ـ نظر کسانی که می‌گویند هستی منحصر به مادّه است و جز مادّه و مادّیات چیز دیگری وجود ندارد و هستی مساوی با مادّه است و حیات از آثار مادّه است.

۲ ـ نظر دیگر این است که مادّه بخشی از هستی است و هستی و موجودات منحصر به مادّه نیستند بلکه ما وراء مادّه، حقیقتی غیر مادّی وجود دارد که مادّه و مادّیات به او وابسته است و آن حقیقت به خود متکی

است و هیچ یک از خواص و آثار مادّه را ندارد.

گروه اول در طول تاریخ در توجیه جهان هستی، نظریّات مختلف و گوناگونی ارائه داده‌اند که أهم آنها توجیهات زیراست.

الف) مادّه (ذرّات متراکم که از آثار آن حس شدن، وزن، سختی، نرمی، اشغال مکان و بُعدهای سه گانهٔ طول و عرض و عمق داشتن می‌باشد) أزلی و أبدی است، و همچنان بوده و هست و خواهد بود و نیاز به چیزی ندارد و جهان با تمامی انواع گوناگون موجوداتش از مادّه نشأت گرفته است و بس و هر ذرّه‌ای را ثقل و سنگینی است که عمودی او را حرکت می‌دهد و تشکیل موجودات، همان اجتماع ذرّات، و از بین رفتن موجودات، همان تفرقهٔ ذرّات مادّه می‌باشد و ذرّات أزلی و أبدی هستند.

می‌گویند جهان و هستی با این فرض و توجیه، نیازی به علّت خارجی ندارد و از هر سبب خارجی بی نیازاست و همهٔ پدیده‌ها که در خارج یافت می‌شود بر اثر تصادف است نه آن که به ارادهٔ حکیمانه‌ای بستگی داشته باشد و هرگز هدفی در پیدایش پدیده‌ها در کار نیست؛ از نظر این گروه از مادّیّون و ماتریالیستها حرکت مادّه، حرکت مکانیکی و انتقالی است نه حرکت دینامیکی و درونی.

موریس کنفورت در کتاب ماتریالیسم دیالکتیک[۱] می‌نویسد:

«آن نوع ماتریالیسمی که در گذشته به وسیلهٔ بورژوازی انقلابی بوجود آمد ماتریالیسم مکانیکی بود، این

۱ـکتاب یاد شده از نوشته‌ها و نشریه‌های سازمان کمونیستی می‌باشد.

ماتریالیسم جانشین مفاهیم ماتریالیستی کهن شد و بر طبق آن مفاهیم جهان از ذرّات مادّی تغییرناپذیر (اتمها) تشکیل می‌شد و فعل و انفعالات این ذرّات تمام پدیده‌های طبیعت را بوجود می‌آورد همین نظر بعدها می‌کوشد که طرز کار طبیعت را از روی طرز کار یک ماشین درک کند؛ این نوع ماتریالیسم در زمان خودش یک آئین مترقّی و إنقلابی بود ولی سه ضعف بزرگ دارد:

۱ ـ مفهوم ذرّات همه توان را ضروری می‌شمارد.

۲ ـ می‌کوشد که تمامی پروسه‌ها (جریانات) را به حد یک دور فعل و انفعالات مکانیکی تنزّل دهد و بنابراین نمی‌تواند تکامل و ظهور کیفیات جدید و انواع پروسه‌های نوع را در طبیعت تشریح کند.

۳ ـ تکامل اجتماعی و فعالیت اجتماعی انسان را نمی‌تواند تبیین کند و منجر به یک مفهوم انتزاعی از ماهیّت انسان می‌شود».[1]

ب) جمع دیگری از گروه اول (ماتریالیست‌ها یا مادّیّون) می‌گویند که جز مادّه و مادّیّات و آنچه محسوس است حقیقت دیگری وجود ندارد و ما ورای مادّه چیزی نیست، ولی اصول و ضوابط چهارگانه‌ای را معتقدند که با آن اصول به نظر خود، تکامل در خلقت و جهان را توجیه

۱ـ ماتریالیسم دیالکتیک، ص ۴۳.

نموده و هستی و جهان را محکوم آن اصول دانسته و با آن اصول تمامی پـدیده‌های هسـتی را در بُـعد فـلسفی و تـاریخی و اقـتصادی تـوجیه می‌نمایند.

این گروه (ماتریالیسم دیالکتیک) می‌گویند که ماتریالیسم مکانیکی حرکت را در مادّه معتقد نیست بلکه حرکت را برای مادّه معتقدند و با این توجیه، تکاملی برای مادّه نخواهد بود و می‌گویند فرق است بین حرکت درونی سیبی که بر درخت است و به کمال خود می‌رسد و حرکت پرگار که در آن تکاملی نیست.

اصول فلسفه دیالکتیک

۱ ـ تضادّ

۲ ـ تغییر و حرکت

۳ ـ تأثیر متقابل

٤ ـ جهش و انقلاب

صاحب کتاب ماتریالیسم دیالکتیک می‌گوید:

در درون مادّه حالت تضادّ و تناقض است (تز و آنتی تز، اصل اول) و این تضاد درونی موجب حرکت و تغییر در مادّه می‌شود (اصل دوم) و این تغییر و حرکت درونـی سبب تأثیر متقابل در درون مادّه می‌گردد (اصل سوم) و تأثیر متقابل موجب جهش و پیدایش شیء آخـر سـنتز

می‌شود (اصل چهارم).

به عبارت دیگر، تضاد (تز و آنتی تز) و حرکت حاصله از آن دو و تأثیر آن دو بر یکدیگر موجب پدیدهٔ کاملتر از آن دو و تبدیل به مادّه دیگر (سنتز) می‌گردد و در حقیقت معلول از بطن علّت به وجود می‌آید و معلول نقیض علّت خود می‌باشد، سپس معلول رشد و نمو کرده و علّت خود را در برمی‌گیرد آنگاه با یک جهش ترکیب جدیدی (سنتز) بوجود می‌آید و این موجود جدید باز به نوبهٔ خود جریان گذشته در او تحقّق می‌یابد؛ یعنی نقیض خود را در بطن خود بوجود آورده و تز و آنتی تز تشکیل یافته و بعد به سنتز مبدل می‌گردد و این توجیه، جهان و هستی را از علّت خارجی بی نیاز نموده و نفی حقیقت ما وراء مادّه را می‌نماید.

موریس کنفورت در کتاب ماتریالیسم دیالکیک می‌نویسد:

«ماتریالیسم مکانیکی فرضهای جزمی معیّنی دارد:

۱ ـ این که جهان شامل اشیاء یا ذرّات دائمی و پایداری است که خصوصیّات قطعی و ثابت دارند.

۲ ـ این که ذرّات مادّه ماهیتاً بی تحرّک هستند و هیچ گاه تغییری واقع نمی‌شود مگر در اثر عملکرد یک علّت خارجی.

۳ ـ این که تمام حرکات و تمام تغییرات را می‌تواند به حدّ فعل و انفعالات مکانیکی ذرّات مجزای مادّه تقلیل داد.

٤ ـ این که هر ذره ماهیّت ثابت خودش را مستقل از همهٔ

چیزهای دیگر دارد و این که مناسبات بین اشیاء مجزاء صرفاً مناسبات خارجی است».[۱]

ماتریالیسم دیالکتیک با غلبه و پشت سر گذاشتن موضع جزمی مکانیکی اعلام می‌دارد که جهان یک مجتمع از أشیاء نیست بلکه مجتمعی از پدیده‌ها است و این که حرکت مادّه شکلهای بی نهایت متنوعی به خود می‌گیرد، که یکی از دیگری نشأت می‌گیرد و تبدیل به دیگری می‌شود و این که اشیاء نه به مثابه و احدهای منفرد مجزّا، بلکه در مناسبت و إرتباط متقابل اساسی وجود دارند.[۲]

و نیز در کتاب مذکور می‌نویس:

«بنابراین در ماتریالیسم دیالکتیکی یک مفهوم ماتریالیستی وجود دارد که از نظر محتوا بسیار غنی‌تر و جامعتر از ماتریالیسم مکانیکی پیشین است».[۳]

ومی نویسد:

«مارکس و انگلس با تعقیب جنبهٔ انقلابی نظریات هگل و آزاد کردن آن از محدودیتهای ایده آلیستی مفهوم ماتریالیست دیالکتیکی تکامل را بنیاد نهادند.

۱ـ ماتریالیسم دیالکیتک، ص ۵۹.

۲ـ مدرک پیشین، ص ۵۹.

۳ـ مدرک پیشین، ۶۹.

کلید فهم تکامل در طبیعت و جامعه وجهشها ووقفه‌ها در تداوم که مشخصه تمام تکامل حقیقی است، در تشخیص تضادهای درونی و گرایش‌های مختلف متناقض که در تمام پروسه‌ها عمل می‌کنند نهفته است. این کشف مارکس و انگلس، یک انقلاب در فلسفه بود و آن را تبدیل به یک سلاح انقلابی برای طبقهٔ کارگر وشیوه‌ای برای فهم جهان به منظور تغییر آن کرد».[1]

بررسی نظریّات یاد شده

با توجّه به آنچه گفته شد صرف نظر از بررسی تفصیلی اصول چهارگانه دیالکتیک (که تفصیل آن نیاز به نوشتهٔ مستقل دارد و نیازی هم به تفصیل آن نیست) گفتار مادّیون (ماتریالیست‌ها) را بررسی نموده و با ذکر مطالبی که ذیلاً تذکّر داده می‌شود حقیقت امر روشن و بطلان اندیشه و نظریّات آنان آشکار خواهد شد.

مطلب اول: توجیهات یاد شدهٔ ماتریالیسم مکانیکی و ماتریالیسم دیالکتیکی فرضیّه‌ای بیش نیست و حقیقتی غیر مادّی و به خود قائم را که هستی و جهان به او بستگی داشته باشد نفی نمی‌کند، بنابراین ماتریالیستها و مادّی گراها نمی‌توانند نفی ما وراء طبیعت و ما وراء مادّه را

۱ـ مدرک پیشین، ص ۶۱.

نموده و حقیقتی غیر مادّی را إنکار نمایند.

یکی از اشتباهات آنان این است که نیافتن خود را، گواه بـر نـبودن گرفته‌اند؛ نهایت چیزی که بتوانند بگویند ایـن است کـه بـصورت یک احتمال و فرضیه توجیه و تفسیر خود را در شناخت هستی ارائه دهند و فرضیهٔ خود را مورد بررسی قرار داده تا در بررسی دقیق به چه نتیجه‌ای منتهی گردد.

مطلب دوم: باید دانست که مسألهٔ شناخت هستی و این که آیا هستی منحصر به مادّه است یا حـقیقتی وراء مـادّه وجـود دارد شـناختی است عقلی، نه تجربی و به عبارت دیگر شناخت یاد شده شناختی است کـه ابزار حس به آن راه ندارد و انتظار رسیدن به آن شناخت از راه تجربه و حس، انتظاری است بی مورد، زیرا فرض این است که حقیقت غیر مادّی و ما وراء طبیعت همان طور که از نفس این جمله (حقیقت غیر مـادّی) إستفاده می‌شود از دسترس حس خارج است بنابراین چـنین شـناختی، شناخت عقلانی و درارتباط با اندیشه با إستفاده از حواس و هستی معنا خواهد داشت نه آن که حقیقت غـیر مـادّی زیـر چـاقوی تشـریح و در آزمایشگاهها جستجو گردد.

اکنون می‌گوییم فرضیّهٔ مادّیّین و تمامی گروه‌های ماتریالیست و همهٔ مکتبهای ماتریالیسمی مبتنی و متکی بر أصالت مادّه و أزلی و أبدی بودن مادّه و بی نیاز آن از علّت است. بدیهی است که اگر نیازمندی و احتیاج به غیر و حدوث مادّه ثابت شود أساس مکتب ماتریالیسم نابود و کاخ و بنای

افکار آنها منهدم خواهد شد.

اکنون قسمتی از دلایل نیازمندی و حدوث مادّه را متذکّر می‌شویم:

۱ ـ مادّه متحرک است و حرکت مادّه خواه مکانیکی و انتقالی، یا دیالکتیکی و درونی از دو صورت بیرون نیست:

الف) حرکت، ذاتی ولازمهٔ مادّه است.

ب) حرکت، ذاتی و لازمهٔ مادّه نیست بلکه عارض بر مادّه است.

در فرض اول می‌گوییم، بدیهی است که حرکت حادث و مسبوق به عدم است (چه این که هر فرد از حرکت که پدید می‌آید متوقف بر زوال حرکت قبل از آن می‌باشد پس حرکت، پدیده و مسبوق به عدم است و معدوم هم می‌شود) و هر فرد از حرکت به هر معنایی که برای حرکت در نظر گرفته شود حادث است و چون طبق فرض اول حرکت ذاتی و لازمهٔ ذات مادّه است پس مادّه همیشه همراه با حرکت است و فرض مادّه بدون حرکت امکان ندارد و چون حرکت حادث است آنچه همراه و ملازم با حادث است نیز حادث می‌باشد پس مادّه حادث است.

در خصوص فرض دوم (حرکت لازمهٔ مادّه نیست) می‌گوییم حرکت لازمهٔ مادّه نیست ولی مادّه متحرّک است، پس حرکت عارض بر مادّه است؛ بدیهی است که عارض هر شیء نیازمند به علّت است.

بنابراین عروض حرکت بر مادّه و متحرّک بودن آن دلیل بر نیازمندی مادّه به علّت است و روشن است که هر نیازمند به علّت، نمی‌تواند أصالت داشته و قائم به خود باشد بلکه حادث و وابسته به غیر است.

۲ ـ مادّه دارای شکل و هیئت است و شکل و هیئت ذاتی مادّه نیست و هر چه ذاتی شیئی نباشد و به آن متّصف گردد نیازمند به علّت خارج از آن شیء خواهد بود، در نتیجه مادّه نیازمند به علّت خارج از خود و غیر مادّی می‌باشد.

توضیح این که مادّه دارای شکل و هیئت است بدیهی است، مقدمهٔ دوم هم کاملاً روشن است، (شکل و هیئت ذاتی مادّه نیست) زیرا اگر شکل و هیئت، ذاتی مادّه باشد باید هر شکلی که برای مادّه فرض شود تبدیل و تغییر نپذیرد در حالی که تغییر و تبدیل شکل و هیئت مادّه، قطعی و روشن است و مادّه شکلهای گوناگون می‌پذیرد و از طرفی مادّه دارای شکل می‌باشد و بدون شکل امکان ندارد، بنابراین باید علّتی خارج از مادّه، شکل و هیئت را به آن بدهد و در نتیجه مادّه محتاج به علّت است پس مادّه نمی‌تواند اصل اوّل و قائم به خود و مستقل باشد.

۳ ـ مادّه بدون شکل و هیئت امکان ندارد بلکه همیشه همراه با شکل و هیئت است و شکل و هیئت حادث و مسبوق به عدم است، پس مادّه هم که ملازم با شکل و هیئت است حادث می‌باشد.

اگر گفته شود که افراد شکل و هیئت، حادث و مسبوق به عدم است ولی اصل شکل و هیئت قدیم و أزلی است، می‌گوییم اصل شکل و هیئت، معنا و مصداق خاصی جز فرد فرد هیئت و شکل ندارد و بدیهی است که فرد فرد شکل و هیئت هر چند فرض شود، حادث و مسبوق به عدم است.

٤ ـ مادّه مرکّب است و هر مرکّبی نیازمند و حادث است. در نتیجه مادّه حادث و نیازمند خواهد بود و حقیقتی نیازمند و حادث نمی‌تواند اصل أوّلی هستی و جهان باشد.

توضیح: مادّه مرکّب است زیرا عرض و طول و عمق دارد و دارای بُعدهای سه‌گانه و قابل تقسیم می‌باشد، پس مرکّب است و هر مرکّبی نیازمند و حادث است، زیرا هر مرکّبی به أجزاء خود محتاج است، چه این که مرکب غیر از فرد فرد اجزائش می‌باشد، ولی به اجزاء خود وابسته است، بنابراین مادّه محتاج و نیازمند است و بدیهی است که مُحتاج و نیازمند نمی‌تواند أصل أوّلی هستی و جهان باشد.

٥ ـ مادّه مرکّب است و هر مرکّبی احتیاج به علّت خارج از خود (ترکیب کننده) دارد و در نتیجه مادّه محتاج و نیازمند به غیر خود می‌باشد.

توضیح: بدیهی است مادّه مرکب می‌باشد، زیرا دارای بُعدهای سه‌گانه و قابل تقسیم است و هر مرکّبی نیازمند است زیرا هر مرکّبی قابل تقسیم بوده و ترکیب، ذاتی نیست و الاّ قابل تقسیم نبود.

و هر چه ذاتی شیئی نیست آن شيء که به آن متصف است برای انصاف به آن نیازمند به علّت خواهد بود، بنابراین مادّه محتاج است و نمی‌تواند أصل أوّلی و قائم به خود باشد.

٦ ـ حرارت جهان رو به ضعف می‌گذارد و از نظر علمی ثابت شده است که روزی جهان دارای حرارت متشابه می‌گردد و حرارت چنان کم و

کاسته می‌شود که جای زندگی برای جانداران نخواهد بود بدیهی است که این قانون (ترمودینامیک) با أوّل نداشتن جهان سازگار نیست بلکه می‌رساند که جهان مسبوق به عدم است.

آنچه گفته شد؛ درارتباط با بطلان أصل ماتریالیسم و أصالت مادّه می‌باشد و در خصوص اصول ماتریالیسم مکانیکی و دیالکتیکی و بطلان هر یک از آن اصول از جهت عدم تعمیم وکلّیّت آنها و دیگر إشکالاتی که بر آنها وارد است نوشته دیگری لازم است که در حدود بحث ما نیازی به آن نمی‌باشد و فقط به ذکر یک مطلب در مورد اصول مزبور إکتفا می‌شود.

اصول یاد شده در جهت توجیه حرکت تکاملی موجودات و جهان است و بدیهی است که چنین حرکت تکاملی بدون نظم و نظام دقیق و متناسب و حساب شده متّکی به علم محیط، امکان ندارد، پس فرض توجیه جهان با اصول دیالکتیک بدون آگاهی، که أساس مکتب دیالکتیک است بطلانش بدیهی است.

نتیجه:

با توجّه به دلایلی که برای حدوث و نیازمندی مادّه گفته شد، بدیهی است که مادّه نمی‌تواند أصل أوّل و مستقل و أساس هستی باشد بلکه به حقیقتی غیر مادّی محتاج و وابسته است و در نتیجه مکتبهای مختلف مادّی که أهمّ آنها دو مکتب یاد شده (ماتریالیسم مکانیکی و ماتریالیسم دیالکتیکی) است بی أساس و بنیادش متزلزل و پوچ می‌باشد.

آفریدگار جهان

پس از بررسی مکتب ماتریالیسم و روشن شدن بطلان أصالت و استقلال مادّه، قسمتی از دلایلی که إثبات حقیقت غیر مادّی و قائم به خود که هستی و جهان وابسته و متّکی به او است را متذکّر می‌شویم.

برهان اوّل: برهان حدوث و نیاز

حقیقتی مستقل و قائم به خود وبی‌نیاز دارتباط با جهان و هستی وجود دارد (این مطلب مورد إتّفاق خدا پرستان و مادّه گرایان می‌باشد) و مادّه نمی‌تواند حقیقتی قائم به خود باشد پس آن حقیقت، حقیقتی غیر مادّی است.

توضیح: از مسائلی که مورد اتّفاق خداپرستان و مادّه گرایان می‌باشد این است که حقیقتی قائم به خود که از چیزی نشأت نگرفته باشد و علّتی او را ایجاد نکرده باشد و جهان و هستی درارتباط با او و به او بستگی داشته باشد، ضروری است و روشن است که این اصل بی‌نیاز خواص و ویژگیهایی دارد که او را مشخص می‌سازد.

یکی از خواص مورد اتّفاق درارتباط با این حقیقت، بی‌نیازی آن از غیر خود است، زیرا اگر به غیر خود نیازمند باشد همان غیر اصل بی‌نیاز خواهد بود و با توجّه به آنچه در بررسی مادّه در بخش گذشته روشن

گردید، آشکار است که مادّه نمی‌تواند آن أصل بی‌نیاز مورد اتّفاق باشد، در نتیجه ثابت می‌شود که آن اصل مورد اتّفاق، حقیقتی غیر مادّی خواهد بود.

تذکّر: در مورد برهان حدوث و این که موجودات جهان حالت ساخته شدن و مصنوعیت در آنها هویدا و آشکار است و به زبان حال، فریاد می‌زنند که ما به خود قائم نیستیم بلکه ما وابسته و نیازمندیم و محدودیّت و هر فعل و انفعالی نشان دهندهٔ و ابستگی و نیازمندی ما است.

دو حدیث از حضرت امام جعفر صادقعليه‌السلام در این خصوص یادآوری می‌شود:[۱]

۱ ـ یکی از مادّی گرایان بسیار سرسخت به نام ابن أبی العوجاء محضر شریف حضرت صادقعليه‌السلام رسید، پس از سخنانی که در ابتداء برخورد بر حسب متعارف گفت وگو شد، امامعليه‌السلام فرمودند:

«تو ساخته شده و نیازمند (مصنوع) هستی یا سازنده و بی نیاز (صانع می‌باشی.

ابن أبی العوجاء گفت: من ساخته شده نمی‌باشم.

امامعليه‌السلام فرمودند: اگر مصنوع و ساخته شده می‌بودی چگونه بودی؟

۱ـ نقل حدیث در این بحث به خاطر استفاده از برهانی است که در حدیث آمده است نه به صورت تعبّد، زیرا بدیهی است که در بحث إثبات خداوند تعبّد صحیح نیست.

ابن أبی العوجاء ماند که چه جواب گوید، و قطعه چوبی که در مقابلش بود را برداشت و می‌گفت این چوب طول دارد، عرض دارد، عمق دارد، کوتاه است، حرکت و سکون دارد، این صفت‌ها و نشانه‌ها نشان دهندهٔ ساخته شدن است و تمامی این آثار، آثار مصنوع است.

امام علیه السلام فرمودند: اکنون که تو نشانه‌های ساخته شده و مصنوع را صفات یادشده (عرض، طول، عمق، حرکت وسکون) می‌دانی پس خودت هم ساخته شده‌ای، زیرا این صفات را بخوبی در خود می‌یابی».[1]

۲ ـ مرحوم شیخ صدوق علیه الرحمة حدیث مفصلی را نقل می‌کند که بیانگر وابستگی انسان و نیازمندی او (و در نتیجه إثبات حقیقتی مستقل غیر مادّی و قائم به خود) می‌باشد و خلاصه آن حدیث شریف بشرح زیر است:

۱ـ کتاب التوحید، شیخ صدوق رحمه الله باب ۴۲، إثبات حدوث العالم ح ۶، ص ۲۹۶.
«... فقال له: أمصنوع أنت أم غیر غیر مصنوع؟ فقال عبدالکریم بن أبي العوجاء: انا غیر مصنوع فقال له العالم علیه السلام: فصف لي لو کنت مصنوعاً کیف کُنتَ تکون فبقي عبدالکریم ملیّا لا یحیر جواباً وولع بخشبة کانت بین یدیه وهو یقول: طویل، عریض، عمیق، قصیر، متحرّك، ساکن کل ذلك صفة خلقه. فقال له العالم علیه السلام: فان کنت لم تعلم صفة الصنعة غیرها فاجعل نفسك مصنوعاً لما تجد في نفسك ممّا یحدث من هذه الأمور ...».

«احمد بن محسن میثمی گوید : ابومنصور گفت : یکی از دوستانم به من گفت من و ابن أبی العوجاء و ابن مقفَّع در مسجد الحرام بودیم ، ابن مُقَفَّع گفت : اینان که در مسجد الحرام هستند (به طواف کنندگان إشاره کرد) هیچ یک شایستهٔ اسم انسانیّت نیستند مگر آن بزرگ مردی که در آن قسمت مسجد نشسته است (به حضرت صادق علیه السلام إشاره کرد) و دیگران نادان و چهار پایانند.

ابن أبی العوجاء گفت : چگونه این اسم انسانیت را برای ایشان (حضرت صادق علیه السلام) شایسته دیدی ؟

ابن مقفَّع گفت : زیرا در ایشان دیده‌ام آنچه را که در دیگران ندیدم ...

ابن أبی العوجاء گفت : آنچه را گفتی باید امتحان و آزمایش نمود.

ابن مقفّع گفت : او را آزمایش نکن که می‌ترسم افکار تو را از تو بگیرد.

ابن أبی العوجاء گفت : تو از آن می‌ترسی که بزرگداشتت از ایشان اشتباه باشد آن گاه رأی تو نزد من ضعیف گردد.

ابن مقفّع گفت : اکنون که چنین می‌پنداری هر چه می‌خواهی انجام بده و برو با ایشان گفت وگو کن و خود

را از لغزش حفظ کن و مسامحه نکن که به زمین خواهی خورد و مغلوب او خواهی گشت.
ابن أبی العوجاء حرکت کرد و به سوی حضرت روانه شد و بعد از مدتی برگشت و به ابن مقفّع گفت: ایشان بشر نیست، و اگر در عالم روحانیی باشد که هرگاه بخواهد جسد به خودگیرد و هرگاه بخواهد روح گردد، ایشان است.
ابن مقفّع گفت: جریان گفت و گوی شما چگونه بود؟
ابن أبی العوجاء گفت: هنگامی که حضورش رسیدم و کسانی که در حضورشان بودند رفتند و تنها من در حضورشان بودم به من فرمود: اگر آنچه اهل طواف عقیده دارند همان صحیح باشد (که صحیح است) آنها در سلامت، ولی شما گرفتار خواهید بود. و اگر آنچه شما می‌گوئید آنچنان باشد (که آنچنان نیست)، شما و اهل طواف یکسان خواهید بود.
من گفتم: خدای رحمت کند شما را (این گفتار ابن أبی العوجاء طبق برخورد عرف مردم گفته شده است) ما چه می‌گوییم و اینان چه می‌گویند؟...
حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: اینان می‌گویند روزگاری بعد از دنیا وجود دارد و ثواب و پاداش و کیفر و عذاب و

اقـعیّت دارد و مـی‌گویند آسـمان (کـنایه از کـائنات و جهان) را خداوندی است و آسمان منظّم و آباد است و شـما گـمان داریـد آسـمان و یـران است و کسـی در او نیست (کنایه از نفی نظم و نظام).

من به ایشـان گـفتم: اگـر چـنین است و بـرای جـهان پروردگاری است پس چرا برای خلق خود آشکار نگردد تا همهٔ مردم به او ایمان بیاورند و اختلاف برطرف گردد و چرا خود پنهان و پیامبر فرستاده است و اگر خود با خلق مباشر می‌بود زودتر ایمان می‌آوردند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: وای بر تو! چگونه خداوند از تو پنهان است با این که قدرتش را در وجود خودت به تو نشان داده است، آنگاه حضرت مطالبی را فـرمودند که حاصلش این است، خداوند تو را آفرید و حال آنکه تو نبودی، گاه در حال بیماری و گاه در سلامتی، گاه در خشنودی و گاه در خشم گاه در غم و گاه در شادی، گاه در حال علاقه‌مندی و گاه متنفر، گاه مصمّم و گاه بـی تصمیم، گـاه مـتمایل گـاه بـی مـیل، گـاه راغب و گـاه بیمناک، گاه امیدوار و گاه نا امید و گاه متذکّر نـمود و گاه غافل و این حالات مختلف نشانه وابستگی تو است.

آنگاه ابن أبی العوجاء بـه دوسـتش گـفت کـه: حـضرت

صادق‌علیه‌السلام آثار قدرت خداوند را در وجودم بسیار شمرد که توگویی نزدیک بود خداوند بین من و ایشان آشکار شود».[۱]

وابتسگی و نیازمندی و مصنوعیت و حدوث انسان با تذکراتی که حضرت صادق‌علیه‌السلام فرموده‌اند آنچنان آشکار و روشن می‌گردد که جایی برای ابهام نگذاشته تا آن جا که ابن أبی العوجاء منکر سرسخت آفریدگار جهان، وجود حضرت حق را می‌یابد و این حقیقت را برای ابن مقفّع بازگو می‌کند و بدیهی است که حالات گوناگون و تغییر و تبدّل و حرکتهای مختلف، گویای حدوث و ابستگی دارندهٔ این اوصاف می‌باشد و در نتیجه هر موجودی که دارای حالات و ویزگیهای گوناگون یاد شده باشد همین حکم را دارد.[۲]

۱ـ توحید، باب ۱۹، القدرة، حدیث ۴، ص ۱۲۵.

۲ـ در این بحث مرحوم شیخ صدوق اعلی الله مقامه الشریف در کتاب التوحید باب ۴۲، إثبات حدوث العالم، پس از حدیث ششم، ص ۲۹۸، بیان گونایی را در این زمینه آورده‌است که ذکرش مفید است.

«من الدّلیل علی حدث الاجسام أنّا وجدنا انفسنا وسایر الاجسام لا تنفك ممّا یحدث من الزیادة والنقصان وتجري علیها من الصنعة والتدبیر ویعتورها من الصور والهیّئات، وقد علمنا ضرورةً أنّا لم نصنعها ولا من هو من جنسنا وفي مثل حالنا صنعها، ولیس یجوز في عَقل، ولا یتصوّر في وهم ان یکون ما لم ینفكّ من

برهان حدوث به بیان دیگر

هــر مــوجودی از مــوجودات جــهان را کــه مــی‌نگریم نشــانهٔ حدوث و تغییر و پرورش و ساخته شدن در آن نمودار است، و به زبان حال فریاد می‌زند که من مربوب (پرورش یافته) و مسخَّرم (تسخیر شده) بدیهی است که حالت یاد شده به حکم روشن عقل، نشان دهندهٔ مدبِّر و قدرت مسلّط و تغییر دهندهٔ مـوجودات مـی‌باشد، بـا ایـن حـال انسـان می‌خواهد که قسمتی از حوادث و تغییرات را با بعض دیگر از حوادث توجیه نماید و بعضی از موجودات را پدیدآورنده بعض دیگر قرار دهد، ولی با اندک توجّهی می‌یابد که به هر چه برخورد می‌کند این چنین است و هر چیزی را که مدبِّر و پدیدآورنده فرض می‌کند می‌یابد که آن هم خود پدیده و مسخر و پرورش یافته است، این جا است که جهان را با هـمهٔ



الحوادث ولم یسبقها قدیماً ...».

ترجمه:

دلیل حدوث اجسام این است که ما خود و بقیهٔ اجسام را می‌بینیم که هرگز جدا از حوادث نمی‌باشند، یعنی کمی و زیادی برای آنها می‌باشد، و تحت تدبیر و صنعت قرار می‌گیرند، و هیئت و شکل بر آنها عارض می‌شود، و می‌دانیم که این حوادث را ما و هر که از جنس ما است انجام نداده است، و چون این اجسام با حوادث همراهند و هرگز بدون این حوادث وجود ندارند، پس مانند آنها حادثند و معقول و متصوَّر نیست که این أشیاء قدیم باشند.

أجزایش یک واحد پدیده شده و یک مجموعهٔ مربوب و مسخر می‌یابد، و در این هنگام قدرت حقیقتی را که از سنخ این موجودات نیست و نشانه‌های این موجودات متغیِّر را ندارد، بر جهان حاکم می‌بیند.

برهان دوم: نظم و نظامات و هدفداری در جهان

وجود آفریدگار دانا و توانا و حکیم و قائم به خود و نگهبان جهان، حقیقتی است روشن و انسان هنگامی که به جهان و جهانیان می‌نگرد و به زمین و آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و حرکت منظّم و دقیق و حساب شده و هدفدار و حیکمانهٔ موجودات عظیم توجّه می‌کند، بدون تردید و درنگ حقیقتی دانا و توانا و قائم به خود را آشکارا می‌یابد و با این که کنه ذات آن حقیقت عظیم؛ پنهان از حواس و تصوّر او می‌باشد وجود چنان حقیقتی را بدون شبیه و نظیر و مانند بخوبی می‌پذیرد.

افرینش همه تنبیه خداوند دل‌است
در دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
کوه و صحرا و بیابان همه در تسبیح‌اند
نه همه مستمعی فهم کنند این أسرار
کِه تواند که دهد میوهٔ شیرین از چوب
یا کِه داند که برآرد گلِ صد برگ از خار
عقل حیران شود از خوشه زرّین عِنب
فهم عاجز شود از حُقّهٔ یاقوت انار

پاک و بی عیب خدایی که عزیز است و قدیر

ماه و خورشید مسخّر کند و لیل و نهار

به بیان دیگر، نظم و نظام و ترکیب متناسب و هماهنگ و حساب شده وهدفدار، دلیل روشن بر ناظم آگاه و توانا و حکیم است و نظم و نظام و ترکیب متناسب و معقول در خلقت انسان و جهان بدیهی است، پس وجود ناظم آگاه و توانا و حکیم بدیهی و قطعی می‌باشد.

مثال: اگر جمله‌ای معنادار و مفید و حکیمانه‌ای ببینید مثلاً جملهٔ «لجاجت و اصرار بی مورد، ابتدایش جهالت و نادانی و نهایت و پایانش پشیمانی است».(۱)

هرگز سؤال نمی‌کنید آیا این جملهٔ معنادار و مفید که حساب شده از (حروف الفبا) حروفی معین و مقدار و اندازهٔ معین و به کیفیّت معین انتخاب و ترکیب گردیده است ترکیب کننده‌ای دانا دارد یا نه؟ بلکه سؤال می‌کنید چه کسی این جمله را نوشته و یا چه کسی این جمله را گفته است؟

و این چنین است هنگامی که انسان به خود و جهان می‌نگرد و این همه شگفتی‌ها و نظم و نظام عجیب و هدفدار و حساب شده را می‌بیند هرگز جای آن نیست که سؤال کند آیا این همه شگفتیها و نظم و نظام

۱ـ «قوله صلی الله علیه و آله: یا عليّ ايّاك واللجاجة فانّ اوّلها جهل وآخرها ندامة» تحف العقول، مواعظ النّبی صلی الله علیه و آله وحکمه، وصيّة له أُخرى إلى أميرالمؤمنين علیه السلام، ص ۱۵، ترجمهٔ آیة الله کمره‌ای.

عجیب، آفریدگاری دانا و توانا دارد؟ بلکه بدون تردید حکم بر وجود آفریدگار دانا وتوانا می‌نماید.

آری دوام نظام و آینده‌نگری دقیق که در خلقت موجودات مشاهد می‌شود جای هرگونه احتمالی را در نفی آفریدگار دانا و توانا از بین برده بلکه بدون تردید إثبات پروردگار متعال را می‌نماید؛ در مثال زیر دقت نمایید:

هنگامی که به خلقت جنین و طفل در رحم مادر می‌اندیشیم، می‌یابیم ساختمان وجودی طفل در رحم مادر به گونه‌ای حساب شده خلق گردیده است که آنچه در عالم رحم انجام گرفته است بطور اکثر در عالم رحم بکار نمی‌آید و بخوبی نشان دهندهٔ آینده‌نکری و ترکیب حساب شده و هدفدار و هماهنگ می‌باشد و چون طفل وارد عالم دنیا شد تمامی آنها معنادار و بکار گرفته می‌شود هر آنچه لازم دارد در عالم رحم پیش بینی شده است و دندان که در ابتدا لازم نیست، بلکه مضر و مانع تغذیهٔ کودک است در مراحل بعد، تکوّن می‌یابد، ساختمان چشم، گوش، زبان، حلق و بقیهٔ عضلات طفل در عالم رحم بکار نمی‌آید، در عالم رحم دیدن و شنیدن و سخن گفتن در کار نیست، در عالم رحم تشکیلات پیچیدهٔ مغز و دستگاه عظیم ریه و قلب در حدی که ساخته شده است بکار نمی‌آید، ولی تا طفل در عالمِ دنیا قدم می‌گذارد؛ همهٔ اینها وجودش کاملاً ضروری و مهم و نافع است، بدیهی است که چنین هماهنگی و هدفداری و آینده نگری جز با نظم دهندهٔ آگاه و توانا و حکیم امکان ندارد.

أندکی در خود بنگریم

اگر یک نظر اجمالی به خود و ساختمان وجود خود بنماییم آثار قدرت و آگاهی و حکمت حضرت حق را در خود آشکارا مشاهده نموده و هماهنگی و هدفداری و شگفتیهای فراوان را در خود می‌یابیم، هر یک از اعضاء وجود انسان در موضعی قرار گرفته است که هر چه بیشتر بررسی کنیم می‌بینیم تمامی آنها همانجایی که هست و قرارگرفته است مناسبترین و حکیمانه‌ترین و بهترین موضعی است که باید باشد و هر یک از این اعضاء، چشم، گوش، زبان، دست و پا و بقیهٔ عضلا و جوارح در جهت یکدیگر و کمک یکدیگر و هماهنگ با یکدیگر می‌باشند و هر چه بررسی وجود خود را دقیقتر انجام دهیم به آثار علم و قدرت و حکمت بیشتر برخورد خواهیم کرد.

برای نمونه مطالب زیر را دقت کنید:

۱ ـ حسّ لامسه

توجّه دارید که از هر نقطه از پوست بدن رابطه‌ای مشخص با دستگاه ادارک برقرار است به گونه‌ای که هر ضربه و برخوردی را به موج عصبی که از نوع امواج الکتریکی است تبدیل می‌کند و یک سیستم هدایت وجود دارد که امواج مختلف را در زمان واحد بدون آن که با

یکدیگر مخلوط گردد به مرکز ادراک می‌رساند و دستگاه ادراک بلا فاصله می‌فهمد که این موج چیست و از کدام نقطهٔ بدن فرستاده شده است و اگر بشر می‌خواست با تکنولوژی فعلی خود این سیستم ارتباطی را برقرار نماید می‌بایست میلیونها موتور که ضربه‌ها و برخوردها را به موج الکتریکی تبدیل کند ساخته و به همان اندازه و تعداد سیم‌های نازک عایق شده از تمام بدن به مغز بکشد تا امواج را بدون مخلوط شدن با یکدیگر به مغز بفرستد و این رشته از سیمها طبق نظر بعضی از دانشمندان زیست شناس چندین هزار کیلومتر می‌گردد.

۲ ـ جهاز هاضمه

صاحب کتاب راز آفرینش انسان چنین می‌نویسد:

«اگر ما جهاز هاضمه را به یک آزمایشگاه شیمیایی تشبیه کنیم و مواد غذایی را که به درون آن می‌رود مواد خام این آزمایشگاه بدانیم آن وقت حیرت می‌کنیم که عمل هضم ما تا چه اندازه کامل است که هر چیز خوردنی را در عالم هضم می‌کند و تحلیل می‌برد، مگر البتّه خود معده را، ما همهٔ این موارد گوناگون را بدون رعایت خوبی و بدی آنها برای معده به داخل این آزمایشگاه می‌ریزیم و تنها توجّه ما این است که به وسیلهٔ خوردن زنده بمانیم، پس از آن که غذا به معده

می‌رسد دوباره پخته و آماده می‌شود وسلولهای بدن را تغذیه می‌کند؛ باید دانست که عدهٔ سلولها در بدن انسان به چند میلیارد می‌رسد، یعنی عدهٔ آن بیش از مجموع عدهٔ نوع بشر در روی کره ارض است».

مواد غذایی باید مرتب به سلول برسد و هر سلولی از اعضاء مختلف بدن مثل استخوان و گوشت و ناخن و مو و چشم و دندان و امثال آن همان غذایی را جذب می‌کند که به کار پرورش و زندگانی آن می‌خورد، بنابراین موادی که در این آزمایشگاه شیمیایی تجزیه و ترکیب و تهیّه می‌شود بیش از موادی است که آزمایشگاه‌های مصنوع دست بشر می‌تواند تهیّه کند، شبکهٔ ارتباطات و طریقهٔ حمل و رساندن این مواد به سلولها به قدری جامع و مرتب است که تا به حال هیچ طریقه و سیستم حمل و نقل شبیه به آن در عالم دیده نشده است.

در تتمیم برهان نظم به نکات زیر تذکّر داده می‌شود:

الف: فعل و انفعال و حرکت در مادّه (صرف نظر از این که حرکت آن دلیل بر نیاز اوست) هر چند دارای آثاری باشد ولی اثرش متناسب با خودش خواهد بود و جز آثار متشابه و مادّی از آن حاصل نشود، بنابراین تألیف و ترکیب حساب شدهٔ همراه با دگرگونی و تداوم و هدف داری بدیهی است که بستگی مادّه را به حقیقتی آگاه و توانا می‌رساند.

ب: نظم، بخش مهمی از هستی و موجودات، إثبات ناظم دانا و توانا را می‌کند و در مواردی که بی نظمی و بی هدفی إدّعا می‌شود ادعایی بدون

دلیل و باطل است، زیرا هنگامی می‌توان چنین ادعایی نمود که إحاطهٔ علمی به همهٔ هستی و همهٔ جهات و جوانب موجودات، وجود داشته باشد و بدیهی است که چنین احاطه علمی و آگاهی وسیع و محیط برای کسی وجود ندارد، بنابراین در مواردی که انسان هدف از وجود موجودی را ندانست باید بگوید که هدف از وجود این شیء را نمی‌دانم و حکمت خلقت آن بر من روشن نیست، نه آن که گفته شود که اساساً در این موجود هدفی نیست، بخصوص که در بعضی از موارد، گذشتِ زمان و تکاملِ علم بعضی از مصالح و منافع را روشن می‌کند.

مثال:

اگر به کتابی برخورد کرده و به مطالعهٔ آن بپردازیم و مطالب بسیار مفید و حساب شده در آن کتاب ببینیم ولی قسمتی از صفحات آن کتاب را درک نکنیم نمی‌توانیم بگوییم که این قسمت از کتاب بی معنی و بدون هدف است، بلکه می‌توانیم بگوییم که هدف و مقصود از این صفحات را نفهمیده‌ایم.

بنابر آنچه گفته شد هنگامی که در خلقت زمین و آسمان و آفرینش و وجود خودمان فکر نموده و نظم و حساب و هدفداری را در جهان و وجود خود یافتیم، آنگاه که به حوادثی چون زلزله و طوفان و بروز امراض خطرناک و مُسری و نقص عضو و مانند آن برخورد می‌کنیم نمی‌توانیم بی هدفی را إدعا کنیم، بلکه می‌توانیم بگوییم هدف و حکمت این حوادث و جریانها را نمی‌دانیم، در حالی که باید توجّه داشت که بطور

کلی در بسیاری از این موارد هدف و حکمت در مکتب إلهی مشخص گردیده است، زیرا در جای خود گفته شده که بعضی از این حوادث تنبیه و تأدیب و بعضی آزمایش و امتحان (که خود هدف مهمی است) می‌باشد.

و بعضی از این حوادث، مصالح طبیعی و تکوینی دارد و قسمتی از این حوادث، در اثر بی توجّهی بشر به قوانین خلقت است و بعضی درارتباط با سنّت مهلت است که خود هدف و حکمت مهمی را دارا است.

ج: باید دانست که هر یک از دلایلی که درارتباط با شناخت آفریدگار هستی به آن استدلال می‌شود قسمتی اساسی از مباحث مربوطه را تأمین می‌کند و پاسخ بسیاری از سؤالات در مرحلهٔ دیگری بازگو می‌گردد.

برهان سوم: وجوب وامکان

برای توضیح برهان وجوب و امکان، مطالب زیر مقدمتاً تذکّر داده می‌شود:

۱ ـ موجود از دو صورت بیرون نیست، زیرا هر موجودی یا وجود و تحقّق، ذاتی او است (یعنی هرگز امکان ندارد که نباشد و وجود و تحقق برای او واجب است) و یا این که وجود و تحقّق، ذاتی او نیست بلکه اگر علّتی برای پیدایش و وجودش باشد، تحقّق می‌یابد و الّا موجود نخواهد شد.

موجودی که دارای خصوصیّت اول باشد واجب الوجود و موجودی که دارای حالت دوم باشد ممکن الوجود نامیده می‌شود.

۲ ـ ممکن الوجود بدون علّت، امکان تحقّق و وجود ندرد زیرا بدیهی است که پیدایش پدیده و معلول بدون پدیدآورنده و علّت محال است.

۳ ـ ممکن الوجود هنگامی تحقّق پیدا می‌کند که منتهی به واجب الوجود گردد و گرنه تسلسل یا دور لازم آید و دور و تسلسل باطل و محال است.

توضیح

اگر ممکن الوجودهای متعدّد فرض شود و یکی به دیگری مربوط و معلول آن باشد و این سلسله همچنان پی درپی و یکی بعد از دیگری در نظر گرفته شود و این فرض ادامه داده شود و منتهی به واجب الوجود

نگردد فرضی محال و باطل است و تسلسل نامیده می‌شود، دلایل متعددی برای بطلان فرض یاد شده (تسلسل) وجود دارد، یکی از آن دلیلها، دلیل زیراست، وجود فرض فوق به معنای تحقّق معلول بدون علّت می‌باشد زیرا فرد فرد سلسلهٔ مورد نظر ممکن الوجود است و فرض این است که منتهی به واجب الوجود نمی‌باشد بنابراین اگر تحقّق یابد تحقّق معلول بدون علّت خواهد بود، و اگر ممکن الوجودهای متعدد فرض شود و دایره واریکی به دیگری مربوط و یکی معلول دیگری باشد دور نامیده می‌شود و دور نیز مانند تسلسل باطل است زیرا لازمهٔ این فرض توقف و تقدم شیء برخود می‌باشد که به حکم روشن عقل، باطل و محال است.

مثال: اگر اتومبیلهای متعدد به شماره‌های پی درپی را در نظر بگیرید و حرکت اتومبیل شماره ۱ مشروط به حرکت اتومبیل شماره ۲ و حرکت اتومبیل شمارهٔ ۲ مشروط به حرکت اتومبیل شماره ۳ و همچنین اتومبیلهای بعدی، حرکت هر یک از آنها به حرکت دیگری بستگی داشته باشد و به حرکت دهنده‌ای که حرکت او بستگی به حرکت دیگری نداشته باشد نرسد، هرگز اتومبیل شماره یک حرکت نخواهد کرد؛ زیرا هر چه فرض شود از اتومبیلها همهٔ آنها حرکتشان مشروط است و علّت تامی برای حرکت آنها وجود ندارد مگر این که حرکت اتومبیلها منتهی به حرکتی شود که بستگی به حرکت دیگری ندارد و مشروط به حرکت دیگری نیست آنگاه همهٔ اتومبیلهای مورد فرض حرکت خواهند نمود و

نیز اگر حرکت اتومبیلهای مورد مثال را دایره‌وار به حرکت یکدیگر مربوط بگیریم و برای ساده شدن مطلب عدد اتومبیلها را چهار عدد فرض نماییم حرکت اتومبیل شماره ۱ توقف دارد به حرکت اتومبیل شماره ۲ و حرکت اتومبیل شماره ۲ توقف دارد به حرکت اتومبیل شماره ۳ و حرکت اتومبیل شمارهٔ ۳ توقف دارد به حرکت اتومبیل شمارهٔ ٤ و چون دایره‌وار حرکت هر یک به دیگری توقف دارد، در نتیجهٔ حرکت اتومبیل شمارهٔ ٤ توقف دارد به حرکت اتومبیل شمارهٔ ۱ ولازمهٔ مطلب فوق این است که حرکت اتومبیل شمارهٔ ۱ توقّف دارد بر حرکت خودش بنابراین چون حرکت اتومبیل شماره ۱ معلول است مؤخّر است و چون علّت خودش هم هست مقدم است، در نتیجه تقدم شیء بر خود و تأخر شیء از خود لازم آید و این نیز بدیهی البطلان است.

اکنون گوییم از آنچه گفته شد بخوبی استفاده می‌شود که فرض وجود موجوداتی پی درپی و مرتبط یا یکدیگر به گونه‌ای که وجود هر یک مشروط و به اصطلاح ممکن الوجود باشد، بدون إتّکاء و بستگی به حقیقتی واجب الوجود فرض دور یا تسلسل است و آن دو فرض، فرضِ محال است و چون موجوداتی بدون شک وجود دارد پس بایستی واجب الوجود، وجود داشته باشد و به عبارت دیگر وجود موجوداتی بدون وجود واجب الوجود مستلزم دور یا تسلسل است و دور و تسلسل باطل و محال است، پس وجود واجب الوجود قطعی است.[1]

۱ـ تمام آنچه گفته شده به اجمال در عبارت کوتاه سلطان المحققین مرحوم خواجه

فطرت

از بهترین راههایی که برای شناخت خداوند متعال وجود دارد راه دل و فطرت است.

فطرت به معنای سرشت و خلقت است و آنچه در سرشت و تاروپود خلقت انسان نهاده شده **فطرت** نامیده می‌شود و از این جهت است که هر چه فطری است، همه جایی و همگانی است و از بین رفتنی نیست، زیرا آنچه در سرشت و بافت نوعی از انواع موجودات باشد هر کجا که آن موجود باشد آن خصوصیّت نیز خواهد بود و در هر زمان که آن موجود باشد باز آن خصوصیّت وجود خواهد داشت وتا آن موجود وجود دارد آن خصوصیّت نیز وجود خواهد داشت از این رو، هر چه فطری باشد از سه ویژگی برخورداراست:

۱ ـ همه جایی است.

۲ ـ همگانی است.

۳ ـ محو نشدنی است.

البتّه پنهان و مستور می‌شود و شدت و ضعف می‌پذیرد ولی محو و نابود نمی‌گردد.



نصیرالدین طوسی‌ؒ آمده است: «الموجود ان کان واجباً فهو المطلوب وإلاّ استلزمه لاستحالة الدور والتسلسل». تجرید الاعتقاد، الفصل الأول فی وجوده، ص ۱۸۹.

و آنچه در اثر تکرار در انسان به وجود آمده و عادت انسان گردیده، بدیهی است که همه جایی و همگانی نیست و محو شدنی هم می‌باشد؛ مثلاً می‌دانیم علم جویی و علاقه به کمال، فطری است یعنی نهاد هر انسانی کشش به سوی علم و کمال دارد و حسن و نیکی آن را می‌یابد بدون این که استدلالی برای این مطلب تنظیم نموده و ارائه دهد ولی علاقهٔ بشر به نوشیدن چای در اول صبح، علاقه‌ای است که در اثر تکرار به وجود آمده و انسان به آن معتاد شده است و این اعتیاد نه همه جایی و نه همگانی و نه غیر قابل زوال است.

به بیان دیگر بعضی از ادراکات انسان در اثر استدلال و به وسیلهٔ واسطه قرار دادن مقدماتی بدست می‌آید مانند همهٔ مطالبی که بدون استدلال برای انسان درک نمی‌شود ولی قسمتی از ادراکات انسان از واسطه بودن استدلال بی‌نیاز است و خودبخود برای انسان روشن و بدیهی است و ندای وجدان و یافت ضمیر او به آن حکم می‌کند و او را می‌یابد و این یافت و وجدان از یافت‌های حضوری روح است و هر استدلالی قبولش به چنین یافتی باید منتهی شود و این یافت بالذّات و خودبخود دلیل است و نیاز به دلیل دیگری ندارد.

این چنین است شناخت ارزش علم و عدل و قبح ظلم و ستم و امثال آن از اموری که فطری است با توجّه به آنچه گفته شد، می‌گوییم فطرت انسان، خداجواست و حقیقتی دانا و توانا و حکیم را می‌یابد و این جاذبهٔ معنوی، میان کانون دل و قلب انسان از طرفی و مبدأ هستی و کمال مطلق از طرف دیگر چنان استوار و پایداراست که هرگز محو شدنی نیست و آن کس هم که به ظاهر إنکار کند ندای باطن او گواه وجود حضرت حق

متعال است. و هر چه آلودگی دل کمتر و قطع دلبستگی‌های پوچ بیشتر و صفای روح زیادتر باشد این یافت و ارتباط آشکارتر می‌باشد.

بسیار اتفاق افتاده است که دلی غافل و فطرتی مستور و پوشیده شده در اثر تذکّراتی روشن و مؤثر و یا به هنگام ابتلاء و زمینهٔ خطر پرده‌هایی که روی فطرت را گرفته و گرد و غبارهایی که دل را کثیف نموده است از صفحهٔ دل برداشته و زدوده شده است و ندای وجدان به تسبیح و حمد (ستایش و توصیف حق) فریاد برآورده و یا از خداوند کمک خواسته و به پروردگار دانا و توانا اعتراف نموده و به او پناه برده است تا آن جا که گاهی افرادی لجوج و معاند با تظاهر به انکار در مواقع یاد شده دلشان گواهی لازم را داده و فطرتشان کار خود را کرده است.[۱]

در پایان بحث فطرت تذکّر به مطالب زیر مناسب به نظر مـی‌رسد، برای فطرت درگفتار بزرگان و کتب علمی اطلاقات و معانی مختلفی بیان شده است:

۱ ـ گاهی فطرت گفته می‌شود و مقصود، میل و کشش درونی است، مانند کشش درونی انسان بسوی جمال و کمال و کشش و جاذبهٔ درونی انسان نسبت به پدر و مادر و فرزند؛ این چنین حالتی شـناخت نـیست گرچه لازمهٔ آن شناخت است و در درون انسان چنین کششی نسبت به معبود و آفریدگار هستی وجـود دارد ولی مـقصود از فـطرت در بـحث توحید و در مقام إثبات وجود پروردگار این معنی نیست، چه این که این

۱ـ آری به گفتهٔ بعضی از دانشمندان قبل از آن که مغز برای إثبات خداوند استدلال کند دل گواهی خود را داده‌است.

معنی کشش و میل بسوی اوست نه شناخت او.

۲ ـ در بعضی از موارد، فطرت گفته می‌شود و مقصود عقل فطری است یعنی درک روشن، که نیاز به تلاش و کوشش برای ترتیب استدلال ندارد بلکه ترتیب استدلال به روشنی و بدون رنج انجام می‌گیرد و فطری بودن خداشناسی در این گفتار به این معنی است که با اندک توجّه انسان به موجودات، نیازمندی موجودات را می‌فهمد و نیاز موجودات را به حقیقت بی‌نیاز درک می‌کند و در حقیقت به استدلالی روشن برای إثبات خداوند با توجّه به موجودات به آسانی دست یافته است.

این معنای فطرت در بحث توحید در بخش استدلال و تفکّر در خلقت، مطرح است ولی در بحث شناخت فطری مقصود این معنا هم نیست.

آنچه در بحث شناخت از کلمهٔ فطرت مقصود است همان تعلّق قلب است به حقیقتی مجهول الکُنه و منزّه از هر نقص که نیاز به استدلال (هر چند روشن باشد) ندارد بلکه سنخ آن، غیر از سنخ استدلال است؛ در همهٔ استدلالها مفاهیم مورد شناخت قرار می‌گیرند و به وسیلهٔ مفاهیم حکم به مطالبی می‌گردد ولی در شناخت فطری تعلّق و یافت قلب و دل است که از وساطت مفهوم بی‌نیاز است.

آری در مورد خداوند متعال دو نوع شناخت وجود دارد: یکی شناخت کلّی، که به وسیلهٔ مفاهیم عقلی حاصل می‌شود و مستقیماً به ذات حضرت حق تعلق ندارد، شناخت و معرفتی که به وسیلهٔ براهین عقلی انجام می‌گیرد از این نوع است و روش متکلّمین و فلاسفه همین روش

شناخت کلی است البتّه کلی منحصر به فرد.[۱]

شناخت خداوند از راه دل و فطرت تنها شناختی است که به إضافهٔ إثبات ذات مقدس پروردگار شناخت و یافت علم و قدرت و یکتایی و حیات حضرت حق را نیز همراه دارد، بر خلاف دیگر دلایلی که بـرای إثبات پروردگار جهان اقامه می‌شود که هر یک قسمتی را متکفّل و إثبات می‌کند وسپس قسمت به قسمت و مرحله‌ای بعد از مـرحـله‌ای مـطالب مربوط مطرح می‌گردد.

***

۱ـ با این که در قرآن کریم روش استدلال هم هست ولی به گونه‌ای مطالب دارارتباط با خداوند بیان شده است که زمینه برای شناخت فطری و شناخت دل بوجود آید و به نظر می‌رسد که روایات شریفه در بحث شناخت و معرفت إلهی به همین شناخت فطری تذکّر داده‌اند. حضرت امـام صـادق‌علیه السلام مـی‌فرماید: «ومـن زعـم أنّـه یـعبد [المعنی] بالصفه لا بالادراك فقط أحال علی غائب»؛ آنکه معنی را به وسیلهٔ صفت نه بوسطهٔ ادارک پرستد، حواله بر غائب کرده (چنانچه اگر غائبی را بخواهند بشناسند بواسطهٔ اوصاف می‌شناسند نه بوسیلهٔ ادراک، چراکه او غائب است و ناپدید و غیر قابل ادراک). و نیز فرموده است: «ان معرفة عین الشّاهد قبل صفته ومعرفة صـفة الغائب قبل عینه». شناخت عین موجود و حاضر، قبل از شناخت اوصاف اوست و لکن شناخت اوصاف غائب قبل از شناخت خود اوست ـ مثلاً یک انسانی که حاضر است، ابتداء او را با تمام خصوصیّات می‌بینند سپس به اوصاف او ـ از علم و کمال وغیره ـ پی می‌برند ولکن فردی که غائب است اوّل صفات او را بشنوند که مثلاً قد او چقدر است و موی او چطور است بعد خودش را ببینند.
تحف العقول ما روی عن جعفر بن محمّد الصـادق‌علیهما السلام ـ کـلامه‌علیه السلام فـي وصـف المحبّة لأهل البیت والتوحید و ...، ص ۲۴۱ و ۲۴۲.

بحث صفات

آنچه تاکنون مورد بررسی قرار گرفت مسألهٔ شناخت هستی بود و از این جهت بررسی شد که آیا هستی مساوی با مادّه است یا آن که مادّه بخشی از هستی است و ما وراء مادّه حقیقتی غیر مادّی وجود دارد و مادّه به او وابسته و او به خود قائم است و از سه راه[1] إثبات حقیقتی قائم به خود و غیر مادّی و بی‌نیاز که جهان به او نیازمند است گردید.

هم‌اکنون درارتباط با صفات و اوصاف آفریدگار جهان، مسائل لازمی تذکّر داده می‌شود.

صفتها درارتباط با خداوند بطور کلی به دو گونه تقسیم می‌شود:

۱ ـ صفات ثبوتی

۲ ـ صفات سلبی

صفات ثبوتی صفتهایی است که برای خداوند إثبات و به حضرت حق نسبت داده می‌شود، مانند علم و قدرت و حیات؛ لذا می‌گوییم خداوند، دانا و توانا و حیّ (زنده) است.

و صفات سلبی، صفاتی است که به خداوند بزر نسبت داده نمی‌شود بلکه از حضرت حق سلب و نفی می‌گردد. می‌گوییم: خداوند عاجز نیست، خداوند جاهل نیست، خداوند جسم نیست و مانند آن.

و صفتهایی که برای خداوند إثبات می‌شود (صفات ثبوتی) به دو

۱ـ یک ـ راه شناخت فطری (شناخت دل).
دو ـ راه تفکّر در خلقت و کائنات (برهان حدوث و نظم).
سه ـ راه مفاهیم عقلی (برهان وجوب و امکان).

قسمت تقسیم می‌شود:

۱ ـ صفاتی که همیشه به خداوند نسبت داده می‌شود و هرگز از خداوند نفی و سلب نمی‌گردد؛ مانند علم و قدرت و حیات، این صفات را «صفات ثبوتی ذاتی» می‌گوییم.

۲ ـ صفاتی که گاهی برای خداوند إثبات و گاهی سلب می‌گردد مانند إراده و خلق و مانند آن؛ می‌گوییم إراده کرد و إراده نکرد، خلق نمود و خلق ننمود این صفات را «صفات ثبوتی فعلی» می‌گوییم.

راههای إثبات یا نفی صفات آفریدگار

راههای شناخت صفات آفریدگار جهان و إثبات آنها و نیز نفی صفاتی از خداوند متعال مختلف است.

الف ـ فطرت

اگر شناخت خداوند جهان از راه فطرت انجام گیرد و با از بین رفتن موانع غفلت، دل آگاه، و فطرت انسان آشکار گردد همان گونه که اصل هستی و وجود حضرت حق را می‌یابد همراه با آن اوصاف خداوند را نیز می‌یابد و با همان شناخت و معرفت فطری، وجود حقیقتی غیر مادّی که شبیه و نظیر ندارد را می‌یابد و می‌یابد که آن حقیقت، آگاه و توانا و زنده و حکیم و نامتناهی است و می‌یابد که جسم نیست و جهل و عجز ندارد و به تصوّر و توهّم و تعقّل نیاید و می‌یابد که یکتا است و محسوس به حواس

ظاهر و باطن انسان نگردد و این شناخت است که همراه با خوف و رجاء و التجاء و پناهندگی و احساس نیاز و فقر به حضرت حق بوده و همراه با یافت عظمت و جلال و جمال و حبّ إلهی می‌باشد.

بنابراین در معرفت فطری همانطور که شناخت خداوند حاصل می‌گردد، شناخت صفات إلهی هم حاصل می‌شود.

آری معرفت فطری اجمالاً برای هر کسی حاصل است و آنان که با این معرفت فطری در جهت حق حرکت کنند و از شکر متناسب با این شناخت فطری غفلت ننمایند این حالت در آنها بیشتر شده و معرفت زیادتر و تفصیلی نصیبشان می‌شود و از أولیاء خداوند که در هر عصری آثار و تعلیمات آنها موجود است (خواه شخص آنها حضور داشته یا غایب باشند) تعلّم نموده و در جهت کمال معرفت و عبودیّت موفّق می‌گردند و آنهایی که گرایش به باطل نموده و این شناخت فطری را نادیده بگیرند حجّت بر آنان تمام شده و در اثر إنحراف و میل به باطل، آن حالت فطری در آنان مستور و پنهان می‌گردد.

ب ـ تفکّر در خلقت

راه دیگر برای شناخت صفات إلهی تفکّر در خلقت موجودات است، بدیهی است که آثار هر مؤثّر و ساخته شدهٔ هر سازنده‌ای نشان دهندهٔ صفات آن مؤثّر و سازنده است.

اگر کتابی را ببینیم که دارای مطالب ارزنده و مفیدی است و از ترتیب بسیار جالب و حساب شده‌ای برخوردار باشد، روشن است که به آگاهی

و توانایی نویسندهٔ کتاب پی می‌بریم و بخوبی می‌فهمیم که نویسنده کتاب مذکور، فردی دانا و توانا بوده است، بنابراین جهان پهناور و موجودات گوناگون و بسیار و شگفتیهای هدف دار و حیرت آور و بهت‌انگیز کائنات و وجود حیات و قدرت در پاره‌ای از موجودات، کاملاً بیانگر علم و قدرت و حکمت خداوند متعال، و نفی کنندهٔ جهل و عجز از حضرت حق می‌باشد و روشن است که این شناخت صفات، شناخت کاملی نیست و محدود نبودن علم و قدرت پروردگار از طریق یاد شده إثبات نمی‌گردد و تکمیل آن یا به منتهی شدن این شناخت به شناخت فطری است و یا به تعلّم و فراگیری از مکتب وحی و أولیاء خدا است و یا به استفاده از موازین صریح و روشن عقلانی است، مثل این که اگر صفت ذات محدود باشد پس ذات محدود شود و اگر ذات محدود شود محتاج و معلول خواهد بود.

ج ـ تبیین و تشریح مفهوم واجب الوجود

از راههایی که برای شناخت صفات ثبوتی و نفی صفات سلبی از آن راه استفاده شده است، تبیین و تشریح مفهوم واجب الوجود و قائم بالذّات است.

هر چه بیشتر به خواص و لوازم این حقیقت (قائم بالذّات و واجب الوجود) پرداخته شود، بیشتر به شناخت صفات ثبوتی و سلبی موفّق

می‌گردیم.

اکنون با توجّه به خواص واجب و حقیقت قائم بالذّات و همچنین استفاده از تفکّر در خلقت به توضیح قسمتی از صفات ثبوتی و سلبی پرداخته و در پایان بحث وحدت و عینیت صفات ثبوتی ذاتی را با ذات حضرت حق توضیح خواهیم داد.

صفات ثبوتی

۱ ـ آفریدگار جهان أزلی و أبدی است

واجب الوجود (آفریدگار جهان) أزلی و أبدی بوده و خواهد بود؛ زیرا لازمه وجوب وجود و قائم بالذّات بودن همین است، چه این که موجودی که إبتداء وإنتهاء و اوّل و آخر داشته باشد و جودش بستگی به غیر دارد و موجودیّت، ذاتی آن نیست و بدیهی است آنچه اوّل و آخر دارد معلول و ممکن الوجود است نه واجب الوجود، و واجب الوجود ممکن الوجود نخواهد شد.

۲ ـ آفریدگار جهان عالم است

از صفات ثبوتی ذاتی آفریدگار جهان صفت علم است، با توجّه به

این که علم خداوند عین ذات او و نامحدود است إطلاق عالم به خداوند متعال به گونهٔ إطلاق عالم به انسان نخواهد بود، زیرا علم انسان عین ذات او نیست و نامحدود هم نیست بلکه محدود است، ولی علم حضرت حق عین ذات و نامحدود است و هنگامی که می‌گوییم خداوند عالم است یعنی خداوند جاهل نیست و الّا حقیقت علم برای ما مکشوف نیست.

و دلیل آن که خداوند عالم است این است که او خالق و آفریدگار جهان است و لازمهٔ خالق بودن همان إحاطهٔ علمی و آگاهی است و بدیهی است که مخلوق باید در إحاطهٔ خالق باشد.

به عبارت دیگر: جهان و همهٔ موجودات هستی مرآت و نشانهٔ علم خداوند است، زیرا خلقتی حساب شده و هدفدار و حکیمانه بدون تردید نشان دهندهٔ آگاهی افریدگار و سازندهٔ آن می‌باشد.

مثال: کتابی را در نظر بگیرید که دارای مطالب بسیار مفید و آموزنده باشد و با سبک بی‌نظیر تنظیم و مطالبش کنار یکدیگر قرار گرفته است.

بدیهی است که چنین نوشته‌ای هم نشان دهندهٔ اصل آگاهی نویسنده و هم نشان دهندهٔ آگاهی نویسنده نسبت به کتاب یاد شده می‌باشد، بنابراین کتاب پهناور هستی، زمین، خورشید، ماه، ستارگان، کهکشانها، انسان و عموم جانداران و تمامی موجودات و نظم و نظام و شگفتیهای عجیب که در نظام و خلقت موجودات است نشانهٔ علم خداوند است، و هم نشانهٔ اصل آگاهی و علم آفریدگار جهان به همهٔ هستی می‌باشد.[۱]

۱ـ مرحوم سلطان المحققین خواجه نصیرالدین طوسی‌﷫ در مورد إثبات علم

۳ـ آفریدگار جهان قادراست

همان گونه که موجودات جهان و نظم و نظام و شگفتیهای خلقت دلیل بر علم خداوند می‌باشد، دلیل بر قدرت و توانایی حضرت حق نیز می‌باشد، زیرا بدیهی است که عاجز و ناتوان نمی‌تواند مبدأ ومنشأ توانایی و بوجود آورندهٔ موجودات یادشده باشد و حادث بودن جهان که در بخش اول کتاب إثبات شد گواه روشن بر قدرت بوجود آورندهٔ موجودات و نگهدارندهٔ آنها است.

محال ذاتی قابل تعلّق قدرت نیست

از مطالبی که در بحث قدرت مناسب است تذکّر داده شود، این است که قدرت خداوند بر آنچه ممکن است تعلّق می‌گیرد و آنچه ذاتاً محال و نشدنی است خود زمینهٔ پذیرش قدرت را ندارد نه آن که گفته شود خداوند عاجز است، زیرا عجز در مورد شیئی ممکن که قدرت درارتباط با آن ناتوان باشد معنی دارد و در صورتی که شیئی غیر ممکن است خود پذیرای قدرت نیست، نه آن که عجز در قدرتِ قادر باشد، مثلاً درارتباط

خداوند متعال فرموده است: «والإحكام والتجرّد وإستناد كل شيء إليه دلائل العلم». صدور افعال محکمه از خداوند و مجرّد بودن خداوند و استناد همه چیز به خداوند اینها دلائل علم باری تعالی است. تجريد الاعتقاد، المقصد الثالث في إثبات الصانع، الفصل الثاني في صفاته: ص ۱۹۲.

با دانشمند ریاضی که توانایی او در ریاضیات مورد قبول همگان است و گفته می‌شود که در ریاضیات توانا است، این سؤال بی‌مورد است که آیا این دانشمند می‌تواند دو به اضافه دو مساوی با چهار را مساوی با پنج بسازد؟ و آیا می‌تواند پنج ضرب در چهار را که مساوی بیست می‌شود مساوی با بیست و پنج نماید؟ و صحیح نیست که بگوییم این دانشمند از انجام آن عاجز است، زیرا عبارت عاجز است در موردی صحیح است که انجام آنچه مورد نظر است أساساً امکان داشته باشد، در غیر این صورت این عبارت صحیح نیست.

از آنچه گفته شد پاسخ سؤالات زیر روشن و به عبارت صحیح‌تر بطلان سؤالات زیر آشکار و نفی امکان تحقّق آنها نفی کننده قدرت خداوند متعال و إثبات عجز برای حضرت حق نخواهد بود.

۱ ـ آیا خداوند می‌تواند حقیقتی مانند خود بسازد یا نمی‌تواند؟

۲ ـ آیا خداوند می‌تواند زمین را با همین بزرگی در تخم مرغ با حفظ کوچکی تخم مرغ قرار دهد؟

۳ ـ آیا خداوند می‌تواند چیزی بسازد که نتواند آن را حرکت دهد؟

و مانند این سؤالات، می‌دانید که منظور از این سؤالات این است که اگر گفته شود خداوند نمی‌تواند چنین کارهایی را انجام دهد، اشکال شود که شما می‌گویید خداوند بر هر چیزی قادر است؛ در حالی که می‌گویید نمی‌تواند وعجز برای خداوند ثابت می‌شود و اگر گفته شود که خداوند می‌تواند، در صورت اول برای خداوند شریک لازم آید و در صورت سوم عجز نسبت به خداوند داده شود و در صورت دوم امکان چیزی که محال بودنش بدیهی است قائل شده‌اید ولی پاسخ سؤالات فوق و مانند

آن از گفته‌های گذشته داده شد، زیرا روشن است که چنین سؤالاتی باطل و بی مورد است و این موارد قابلیت پذیرش قدرت را نداشته و ذاتاً محال و غیر ممکن است چه این که ساخت خداوند حقیقتی را مانند خود یعنی قدیم و أزلی و واجب الوجود و از طرفی ساخته شدن چنین حقیقتی یعنی حادث و غیر ازلی و فرض قدیم و ازلی و واجب الوجود با فرض حدوث فرض اجتماع نقیضین است و همچنین زمین با حفظ بزرگی آن در تخم‌مرغ با حفظ کوچکی آن قرار گیرد معنایش این است که زمین در یک زمان هم از تخم‌مرغ بزرگتر باشد و هم از تخم‌مرغ بزرگتر نباشد و نیز در مورد سؤال سوّم معنای این که خداوند چیزی بسازد که نتواند آن را حرکت دهد، این است که آن شیء هم مقدور و متعلّق قدرت است و هم مقدور و متعلّق قدرت نیست.

۴ ـ آفریدگار جهان حیّ وزنده است

با توجّه به این که خداوند دانا و توانا است، بدیهی است که صفت حیات برای حضرتش إثبات می‌شود؛ زیرا حقیقتی که آگاه و تواناست بایستی حیات داشته باشد و تلازم و همراهی علم و قدرت با حیات بدیهی است.

۵ ـ آفریدگار جهان عادل است

عدل انجام کار است همان طور که شایسته است، آفریدگار جهان

عادل است. یعنی هر آنچه از او انجام می‌گیرد شایسته و استوار است، خلقت جهان و برنامه‌ها و قوانین مقرّر شده و کیفرهای گوناگون در دنیا و آخرت که از طرف خداوند انجام گرفته است بر اساس عدل استوار است و پروردگار هستی ستمکار و ظالم نیست زیرا منشأ و ریشهٔ ظلم و انجام کارهای خلاف، جهالت یا عجز یا عبث کاری است و بدیهی است که این صفات از ذات مقدّس حضرت حق به دور و منفی است بنابراین خداوند عادل است و ظالم نیست.

پرسش:

با توجّه به این که خداوند عادل است و ستمکار نیست این همه گرفتاری و رنج و إبتلاء و زلزله و طوفان و نقص در خلقت و تبعیض و مانند آنها را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

پاسخ: با در نظر گرفتن این مطلب که هیچ کس بر خداوند متعال حقّی ندارد و او است که فضل و رحمتش بر بندگان ریزش دارد و نیز با توجّه به این که انسان مختار است و در دوران زندگیس انتخاب کارهای پسندیده و ناپسند با اوست و هر یک از کارهایش، آثار متناسب با خود را دارد، گوییم گرفتاریهایی که برای انسانها به وجود می‌آید با یکی از مسائل زیرارتباط دارد که هیچ یک، ظلم و ستمی را از طرف خداوند مستلزم نیست.

الف: بعضی از گرفتاریها در اثر گناه و خلاف کاریهای انسان است و در حقیقت عکس العمل کارهای نادرستی است که آگاهانه و بر أساس اختیار خود انجام داده است. مثلاً دروغ و خیانت و ظلم و ترک وظایف

مختلف اسلامی و انسانی به صورت گرفتاری بـه انسـان بـرگشته و در حقیقت ناراحتی و رنج، عکس العمل کاری است که خود آگاهانه انجام داده است؛ مثل این که انسانی آگاهانه زهر بخورد و یا کاری که می‌داند گرفتاری دارد انجام دهد، بدیهی است که در این صـورت نـاراحـتی و رنجی که به وجود می‌آید درارتباط با خود اوست و از طرف خداوند به او ظلمی نشده است.

ب: بعضی از گرفتاریها در اثر گناه نیست بلکه آزمـایش و امـتحان است که خود یکی از سنّت‌های مهم إلهی در خلقت می‌باشد و مهمترین وسیلهٔ تکامل و بروز استعدادهای انسانی است تا در آزمایشها با اختیار خود به کمال رسیده و ایمانشان حاکم و مسلّط بر تمامی غرائزشان گردد و در مقابل همهٔ حوادث مسیر تکاملی خود را طی کنند به رشد و کمال خود موفّق آیند، در نتیجه گرفتاریهایی که درارتباط با آزمایش و امتحان است ظلم نیست بلکه وسیلهٔ تکامل و رشد است.

ج: بعضی از گرفتاریها در اثر رعایت نشدن قوانین طبیعی و مقرّرات خلقت است و سنّت خداوند بر آن نیست که در چنین مواردی معجزه آسا اشتباهات و یا خلاف کاریهای مردم را جبران نماید و بـدیهی است کـه عدم رعایت قوانین خلقت و در نتیجه به وجود آمدن گرفتاری اگر با توجّه و به عمد باشد، انجام دهندهٔ آن خلافکار، ولی در صورتی که بدون توجّه و در اثر ناآگاهی، قوانین خلقت رعایت نشود گرفتاری که درارتباط با آن به وجود می‌آید نوعی آزمایش خواهد بود و در هر حال ظلم نخواهد بود و بسیاری از تصادف‌ها و نقص عضوها و بیماریها مربوط به همین مطلب می‌شود و آنهایی که در أثر بی توجّهی دیگران به قوانین خلقت، رنج و

گرفتاری می‌بینند برای آنان آزمایش و امتحان است و اگر به وظایف خود عمل کنند پاداش بسیار در آخرت خواهند داشت.

د: بعضی از موارد گرفتاری در أثر سوء استفاده بعضی، از سنّت مهلت است؛[1] این خلقت به گونه‌ای است که حکمت اقتضاء سنّت مهلت را دارد بنابراین جمعی که از مهلت سوء استفاده می‌کنند گرفتاریهایی برای افراد دیگر به وجود می‌آورند و بدیهی است که حساب هر یک محفوظ است و روشن است که این مورد از گرفتاریها نیز ظلمی از ناحیهٔ خداوند نیست.

۶ـ خداوند غنی است

یکی از صفات ثبوتی خداوند این است که حضرت پروردگار غنی و بی‌نیاز است، زیرا بعد از اثبات این که خداوند قائم بالذّات است بدیهی است که همه چیز به او بستگی دارد و همه چیز به او نیازمند می‌باشد و او است که بی‌نیاز از همه چیزاست.

ای همه هستی ز تو پیدا شده　　خاک ضعیف از تو توانا شده
زیــرنشین عــلمت کــائنات　　ما به تو قائم چه تو قائم به ذات
ما همه فانی و بقا بس تو رااست　　ملک تعالی و تقدّس تو را است

۱ـ سنّت مهلت به معنای بسرعت کیفر و پاداش ندادن خداوند است که با چنین برنامه‌ای انسانها در مرحلهٔ آزمایش قرار می‌گیرند و اعمال خوب و بدی که ثواب وکیفر بر آنها مترتّب می‌گردد تحقّق می‌یابد.

۷ـ خداوند مرید است

موجود دانا و توانا اگر کاری را براساس دانایی و توانایی خود بخواهد انجام دهد این خواستن اراده نامیده می‌شود و چنین خواستن و اعمال قدرت و فعل در انسان با توجّه و تصوّر و اعتقاد به نفع آن کار و میل و رغبت و سپس عزم و تصمیم نسبت به آن کار بستگی دارد ولی ذات مقدّس پروردگار در اراده‌اش مقدمات یاد شده که ملازم جهل و عجز است نمی‌باشد و ارادهٔ حضرت حق همان اعمال قدرت و فعل او است.

در پایان صفات ثبوتی یادآوری می‌شود که با توجّه به ثبوت صفت علم و قدرت برای خداوند متعال صفت سمیع (شنوا) که علم به مسموعات و شنیدنی‌ها است و بصیر (بینا) که علم به مبصرات ودیدنیها است و صفت تکلّم (گویا) و خالق و رازق و مرید (اراده کننده) و دیگر صفاتی که نشانهٔ کمال است برای خداوند ثابت است و این صفات، صفات ثبوتی حضرت پروردگار می‌باشد، ولی تذکر داده می‌شود که بعضی از این صفات ثبوتی به گونه‌ای است که می‌توان آن صفت را از خداوند متعال سلب کرد؛ مانند اراده و خلق و رزق، می‌توانیم بگوییم اراده نکرد یا روزی نداد و خلق ننمود همانطور که می‌گوییم اراده کرد و رزق داد و خلق نمود؛ این صفتها را صفت فعل نامند و چون نوشته حاضر بر مبنای إختصاراست از بحثهای مفصّلی که درارتباط با این صفات شده است صرف نظر و به آنچه تذکّر داده شد اکتفا می‌شود.

صفات سلبی

هر صفتی که نشانهٔ جهل و نقص و عجزاست و مستلزم نیاز و احتیاج است از خداوند متعال نفی و سلب می‌گردد، اکنون قسمتی از صفات سلبیّه را به اجمال می‌شماریم:

۱ ـ خداوند یکتا است و شریک و شبیه ندارد و قابل تجزیه و تقسیم نیست.

قبل از اثبات یکتایی خداوند تذکّر داده می‌شود که صفت یکتایی را می‌توان از صفات ثبوتی بشمار آورد، زیرا می‌گوییم خداوند یکتا است و این صفت را به او نسبت می‌دهیم و نیز می‌توان از صفات سلبی بشمار آورد؛ زیرا می‌گوییم مقصود از این که خداوند یکتا است این است که شریک و شبیه ندارد و قابل تقسیم و تجزیه نیست.

دلایلی که یکتایی خداوند را اثبات می‌کند بسیارند، بعضی از آنها بشرح زیراست:

دلیل اوّل: فطرت

اگر در شناخت خداوند از راه فطرت استفاده شود و گفته شود که دل و نهاد انسان گوه او است همین شناخت فطری و یافت باطنی گواه یکتایی و بی‌نظیری او است زیرا همان‌طور که قبلاً تذکّر داده شد شناخت فطری

همان تعلّق قلب به حضرت حق است، بدیهی است که چنین حالتی همراه با یافت همهٔ صفات و کمالات او است.

دلیل دوّم: برهان ترکیب

اگر خداوند جهان یکتا نبوده و متعدّد باشد مرکّب خواهد بود و اگر مرکّب باشد محتاج و نیازمند می‌باشد در حالی که خداوند جهان قائم به خود و بی‌نیاز است.

توضیح:

اگر دو مبدأ و إله فرض شود، ترکیب در ذات مبدأ لازم آید، زیرا با فرض تعدّد باید از یکدیگر ممتاز باشند وجهت إمتیاز (مابه الامتیاز) داشته باشند وإلا دو و متعدد نخواهند بود و چون فرض این است که هر دو مبدأ و قائم به خود و آفریدگار می‌باشند، باید جهت إشتراک (مابه الاشتراک) داشته باشند، بنابراین هر یک از آن دو مرکّبند از جهت اشتراک و جهت إمتیاز (مابه الاشتراک و مابه الامتیاز) و بدیهی است که مرکّب ترکیب شده از أجزاء است و نیازمند به أجزاء خود می‌باشد؛ بنابراین دو مبدأ فرض شده نیازمند خواهند بود و روشن است که مبدأ هستی همانطور که در بحثهای گذشته تشریح شد بایستی قائم به خود و بی‌نیاز باشد، پس فرض دو مبدأ فرض باطل و محال است.

دلیل سوّم: برهان تمانع

اگر دو مبدأ و إله فرض شود (با توجّه به این که هر دو دارای علم و

قدرت و عزّت و عظمت و قائم به خود و صاحب إراده می‌باشند) اگر در آفرینش و کارهای گوناگون إرادهٔ هر یک موافق إرادهٔ دیگری باشد و هر دو در انجام کار و یا ایجاد شیئی إراده نمایند تأثیر دو إراده و رأی تامّ بر مراد واحد لازم آید و آن محال است، زیرا اگر دو إراده و رأی تامّ فرض شود هر یک دارای مراد مستقل خواهند بود و در این صورت هر شیء واحد که فرض شده است باید دو شیء باشد مگر آن که إراده و رأی تام نبوده و هر یک مدخلیتش در إیجاد مراد به نحو جزئیت باشد و آن هم بر خلاف فرض دو إله و دو مبدأ مستقل و تامّ در فعل می‌باشد و اگر إراده آن دو مخالف یکدیگر باشد موجودی تحقّق نیابد، زیرا فرض این است که هر دو مقتدر و صاحب إراده و قوی می‌باشند و هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد و در نتیجه موجودی لباس تحقّق و هستی نپذیرد و اگر یکی إراده کند و دیگری إراده نکند عجز و ناتوانی آن که إراده نکرده است لازم آید و بدیهی است که آن إله و مبدأ هستی نخواهد بود.

اگر گفته شود که یکی از آن دو که إراده نکرده است به خاطر توافق با دیگری است و بر فرض توافق إشکالی وجود نخواهد داشت، گوییم این توافق اگر به خاطر غلبه و حکومت یکی بر دیگری باشد همان غالب، مبدأ وإله است و آن دیگری إله ذو الإرادة و مقتدر نخواهد بود و اگر توافق یکی با دیگری به خاطر تواضع یکی از آن دون إله است آن که متواضع است إله نیست، زیرا مورد، موردِ تواضع نیست و حقیقتی که واجب الوجود و قائم بالذّات و غنی مطلق است خضوع برای هیچ قدرتی ندارد و چنین تواضعی نشانهٔ عجز است و با إله بودن سازگار نیست.

اگر گفته شود فرض عالَمهای متعدّد که به یکدیگر هرگز ارتباط

نداشته باشند و هر یک دارای إله و مبدئی مستقل باشند چه اشکالی دارد؟

گوییم عالَمهای متعدّد در حکم عالم واحد است زیـرا کـبریائیّت و اُلوهیّت إقتضایش، علوّ و برتری و دخالت در کلّ کائنات می‌باشد و همان مفاسدی که در فرض یک عالم و إله‌های متعدد گفته شد در این فرض نیز وجود دارد.

دلیل چهارم:

اگر دو مبدأ و إله فرض شود و هر دو در تـمامی کـمالات، عـلم و قدرت و حیات و هر چه کمال است مانند یکدیگر باشند و هر کمالی که یکی از آن دو دارند دیگری نیز داشته باشد؛ فرض دو بودن و تـعدّد و تشخّص و جدایی هر یک از دیگری، فرض غلط و باطل است (چه این که چون هر یک إله می‌باشند محدود نمی‌باشند و اگر محدود باشند معلول خواهند بود) و اگر یکی کمالات دیگری را نداشته باشد آن که کمالات دیگری را ندارد ناقص و محدود و محتاج خواهد بود و چنین موجودی قائم بالذّات نمی‌تواند باشد و اگر هیچ یک کمالات دیگری را نـداشـته باشند هر دو ناقص و در نتیجه قائم بالذّات نخواهند بود بنابراین فرض دو إله و مبدأ فرض باطل و مبدأ هستی یکتا و بدون شریک و شبیه است.

دلیل پنجم:

از دلایلی که یکـتایی خـداونـد را ثـابت و وجـود شـریک را بـرای حضرت حق نفی می‌کند إستدلالی است که در بیان حضرت أمیرمؤمنان علی علیه‌السلام آمده است.

«وأعلم يا بُني أنّه لو كان لِربّك شريكٌ لأَتتكَ رُسُلُه ولَـرأيتَ آثارملكه وسلطانه ولَعرفت أفعاله وصفاته ولكِنَّه إله واحد».[۱]

ای پسرم! بدان که اگر برای پروردگارت شریکی می‌بود حـتماً رسـولان و فـرستادگان او نـیز مـی‌آمدند و تـو نشانه‌های ملک و سلطهٔ او را و نیز کردار و صفات او را می‌شناختی و لکن خداوند یکتا است.

توضیح استدلال: تمامی أنبیاء، خود را فرستاده خداوند یکتا معرّفی نموده‌اند اگر خدایان متعدّدی بـود لازمـه واجب الوجـود و حکـمت و اُلوهیّت و کمال و صفاتی که در مبدأ است این است که إظهار وجود نموده و آنها هم پیامبرانی بفرستند در صورتی که پیامبران از طرف خداوند واحد فرستاده شده‌اند، پس خدایان متعدّدی وجود ندارد.

اگر گفته شود یکی از این دو إله که پیامبر فرستاده است مانع دیگری شده و نگذاشته است که آن دیگری پیامبر بفرستد.

گوییم بدیهی است که إله ممنوع ضعیف و عاجز است و روشن است که إله عاجز و ضعیف إله و مبدأ نمی‌تواند باشد.

اگر گفته شود که إله دیگر، ضعیف نیست ولی چون آن دیگری پیامبر فرستاده است مقصود حاصل گردیده است و هدف آن خداوند با فرستاده شدن أنبیاء از طرف دیگری تحقّق یافته است لذا إحتیاج به این که این إله پیامبر بفرستد نمی‌باشد، گوئیم به إضافه این که اگر دو إله باشند گـفتار

۱ـ نهج البلاغه، (فیض الاسلام)، وصیّت أمیرالمؤمنین علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام، کتاب و وصایای حضرت به شمارهٔ ۳۱، ۹۱۸/۵.

أنبیاء که خدا واحد است دروغ خواهد بود و بر هر إله لازم است که دروغ أنبیاء را آشکار سازد، چنین فرض نیز باطل است زیرا اولاً این فرض با أُلوهیّت و إقتدار و صفات کمال إله سازگار نیست و ثانیاً چنین فرضی مستلزم دروغ گویی خدای فرستنده أنبیاء و دروغ گویی و پیامبر کاذب نمی‌باشد و به چنین خدا و پیامبری إعتماد نتوان کرد و چگونه یکی بر دیگری در فرستادن پیامبر سبقت گرفته است، که این خود دلیل ضعف دیگری است و با أُلوهیّت آن منافات دارد.

پرسش: إثبات یکتایی خداوند از راه مذکور، استدلالی دوری است، زیرا إثبات رسالت و پیامبری پیامبران بستگی به إثبات أُلوهیّت دارد و اگر إثبات أُلوهیّت هم بستگی به رسالت پیامبران داشته باشد دور خواهد بود.

پاسخ: گوییم که رسالت پیامبران بستگی به اصل إثبات أُلوهیّت دارد نه به یکتائی خداوند، بنابراین پس از إثبات رسالت، یکتایی خداوند از این طریق إثبات می‌شود و مستلزم دور نخواهد بود.

دلیل ششم:

همبستگی موجودات و إرتباط منسجم و دقیق موجودات با یکدیگر مطلبی است روشن و بخوبی آشکار است که زمین و خورشید و ماه و ستارگان و رشد گیاهان و زندگی انسانها و جانداران و قوانین حاکم بر جهان همگی به یکدیگر مربوط و با یکدیگر پیوند دارند.

به عبارت دیگر: بدیهی است که یک نظام و تدبیر در جهان حاکم و همراه با استواری و إتقان در خلقت است و روشن است که چنین وحدت تدبیر و دوام إتقان نشانهٔ تدبیر حاکم واحد است زیرا لازمه دو بودن،

اختلاف در نظر و إراده و لازمهٔ اُلوهیّت دخالت در کلیهٔ اموراست و اگر فرضاً توافق شود إشکالاتی که در استدلال پنجم گفته شد لازم آید زیرا توافق نشانهٔ ضعف و با فرض إله مقتدر و فَعّال ما یشاء وفق نمی‌کند و توافق کامل در تمامی امور و در ایجاد کائنات با دو بودن و از یکدیگر ممتاز بودن سازگار نیست.

۲ ـ خداوند مرکّب نیست

ترکیب از صفاتی است که از خداوند سلب می‌شود، زیرا ترکیب به هر معنایی که گفته شود مستلزم نیاز مرکب است و در بخش إثبات آفریدگار إثبات شد که مبدأ هستی باید بی‌نیاز باشد، با توجّه به مطالبی که در بخش اول (إثبات آفریدگار جهان) بیان گردید و نیز از آنچه در إثبات یکتایی خداوند تذکّر داده شد بخوبی ضابطهٔ صفات سلبی مشخص گردید و در نتیجه روشن است که خداوند مثل و ضدّ ندارد و قابل رؤیت و دیدن نیست و در چیزی حلول نکرده، و با چیزی متّحد نشده است، جسم نیست و مکان ندارد زیرا تمامی اینها مستلزم نیاز و احتیاج است و نیاز و احتیاج در ذات حضرت حق محال است.

* * *

اقسام توحید

در پایان بحث صفات به یکتایی خداوند از جهانت مختلف به اختصار تذکّر داده می‌شود:

۱ ـ توحید ذاتی

خداوند در ذات یکتا است. مقصود از توحید ذاتی این است که خداوند را شبیه و نظیری نیست و پروردگار جهان قابل تجزیه و تقسیم نیست.

۲ ـ توحید صفاتی

خداوند در صفات خود یکتا است، مقصود از توحید صفاتی این است که صفات ثبوتی ذاتی خداوند مانند علم، قدرت و حیات از نظر مصداق و خارج یگانه و عین ذات مقدّس إلهی است و صفات زائد بر ذات وجود ندارد و صفت علم و قدرت و حیات مثلاً از نظر مفهوم متعدد ولی از نظر مصداق و خارج یکی می‌باشند (در مفهوم مختلف ولی به مصداق واحد) و نیز این صفات عین ذات حضرت حق می‌باشند.

دلایل متعدّدی توحید صفاتی را إثبات می‌کنند ولی چون نظر در این نوشته رعایت اختصار است و مطالب هم در سطح متوسط مطرح است به یک دلیل از آنها به شرح زیر اکتفا می‌گردد.

اگر صفات زائد بر ذات باشد و آن صفات قائم بالذّات باشند تعدّد قدماء و کثرت واجب‌ها لازم آید و بطلان تعدّد واجب بالذّات در بحث توحید و یکتایی خداوند روشن گردید و اگر صفات قائم بالذّات نبوده بلکه بستگی به علّت داشته باشند و آن علّت، غیر از ذات و خارج از ذات باشد ذات واجب نیاز به غیر خود خواهد داشت چه این که در اتّصاف واجب به آن صفات احتیاج به علّت خارج از خود دارد وخُلف فرض لازم آید (یعنی واجب، غیر واجب خواهد بود) و اگر صفات قائم بالذّات نباشند وعلّت صفات حقیقتی خارج از ذات نباشد بلکه خود ذات واجب فرض شود نیز باطل است، زیرا اگر ذات، این صفات را ایجاد کرده است در حالی که این صفات را نداشته است از دو جهت باطل و محال است.

جهت اوّل: ذاتی که دارای صفت قدرت مثلاً نبوده است چگونه می‌شود صفت قدرت را به وجود آورد.

جهت دوّم: ذات قبل از ایجاد قدرت عاجز بوده است و خلف فرض لازم آید زیرا فرض این است که مبدأ متعال قادر بوده است؛ و اگر ذات، صفات ثبوتی ذاتی را ایجاد کرده است در حالی که دارای این صفات بوده است تحصیل حاصل لازم آید بنابراین بدیهی است که صفات واجب متعال عین آن ذات مقدس است و زائد بر ذات نمی‌باشند.

۳ـ توحید أفعالی

خداوند متعال در فعل خود مستقل و نیاز به غیر خود ندارد و غیر خداوند متعال به او محتاج می‌باشند.

۴ ـ توحید عبادی

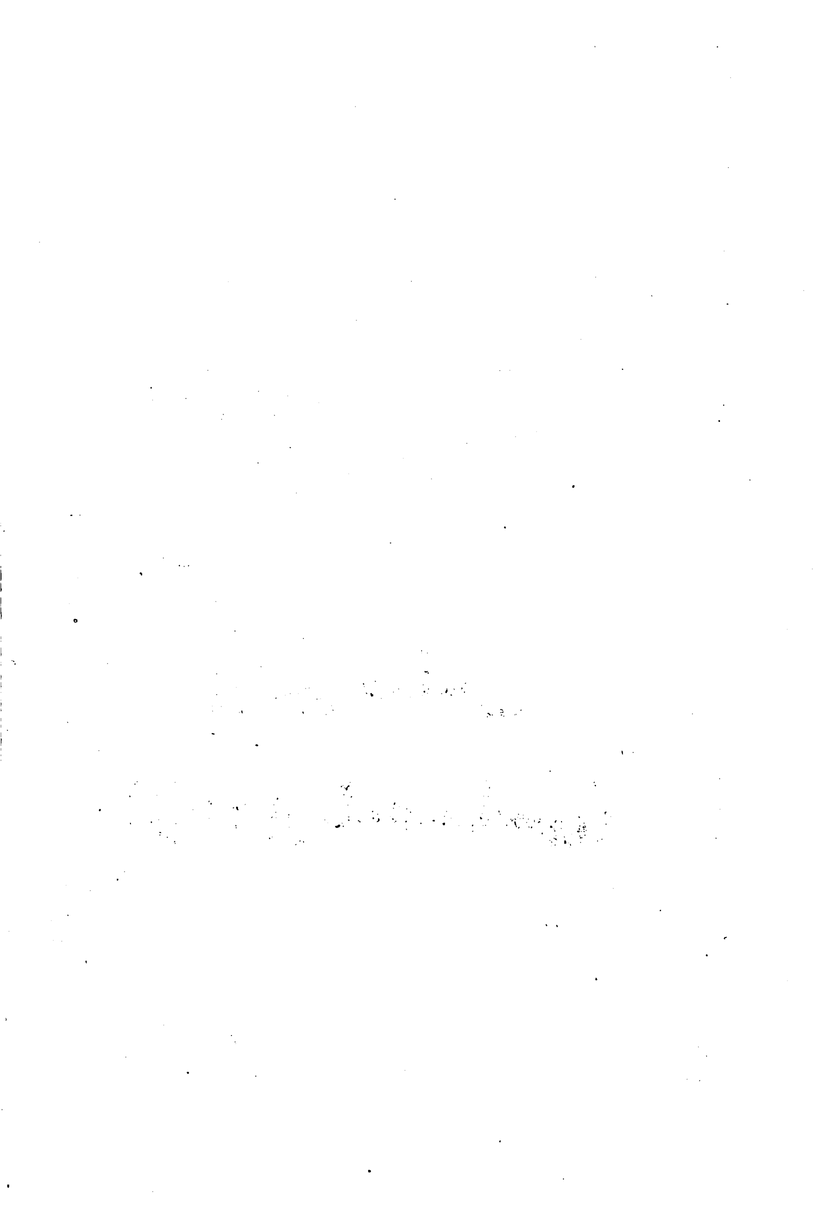
خداوند شایستهٔ پرستش است و بس و پرستش جز او جایز نیست، اوست که تنها معبود است و لا غیر.

زیرا خضوع و خشوع بی‌نهایت و نهایت خضوع و خشوع منحصراً برای مالک بالذّات و قائم به خود می‌باشد.

* * *

بخش دوّم

پیامبر شناسی
(راه و برنامه‌شناسی)



نبوّت

در این بخش نیز در سطح متوسط به مطالب مورد بحث می‌پردازیم نبیّ در لغت به معنای «خبر دارنده» است و از کلمهٔ «نباء» به معنای خبر، گرفته شده است.

در این بخش (مسألهٔ نبوّت) نبیّ به معنای با خبر بودن از طرف خداوند بزرر و خبر داشتن از طرف حضرت پروردگاراست، نه مطلق خبردار و خبر داشتن.

نبوّت عامه

مقصود از نبوّت عامه اصل احتیاج بشر به شخصیتی إلهی است که رابطه و واسطه بین مردم و خداوند باشد و دستورات ارزندهٔ سعادت بخش إلهی را در تمامی شئون انسانی از طرف خداوند به انسانها إبلاغ نماید بدون نظر به تعیین فرد معین و مخصوص.

نبوّت خاصّه

مقصود از نبوّت خاصّه تعیین سمت و مقام نبوّت و پیامبری است برای فرد یا أفراد معیّن مثل این که می‌گوییم حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام و حضرت محمّد صلی الله علیه وآله پیامبرند.

* * *

لزوم وجود نبیّ

در مورد نبوّت عامّه، (أصل احتیاج بشر به پیامبر) دلیلهای متعدّد گفته شده است، یکی از آن دلیلها بشرح زیراست.

انسان موجودی است مستعد و قابل تربیت و در نهادش طلب رشد و هدایت است و زندگیش بالطّبع زندگی إجتماعی و مدنی است، لذا داد و سند و معاشرت و إرتباطات گوناگون در طبع زندگی انسان می‌باشد و چنین زندگی نیازمند به قانون است و بدیهی است که قانون جامع و شامل و فراگیر و بدون خطا در تمام شئون زندگی انسان از عهدهٔ همگان بیرون است و تنها با إحاطه علم آفریدگار جهان صورت می‌پذیرد و روشن است که انسان از درک خیر و شرّ و سود و زیان خود در أکثر أمور ناتوان است و مهمتر از همه این است که انسان از درک قوانین و أفعالی که می‌تواند برای زندگی ابدی‌اش (در صورت وجود زندگی دیگر و عالم آخرت) سازنده و سعادت بخش باشد عاجز و ناتوان می‌باشد. و نیز بدیهی است که مهمل گذاردن این موجود مستعد، با مستعد خلق شدنش منافات داشته و بر خلاف حکمت است. و خداوندی که از گودی کف پا که مفید به حال انسان است نگذشته است، بدیهی است که او را از سعادت جاودان محروم نمی‌کند.

و روشن است که هر فردی از أفراد بشر هم شایستگی إرتباط از طریق وحی با خداوند متعال را ندارد و با توجّه به خلقت موجود، إنتظار چنین مطلبی بی مورد و نا بجا می‌باشد. اکنون با توجّه به مطالب فوق

می‌گوئیم وجود پیامبری که از طرف خداوند برنامه‌های مختلف سعادت بخش را در تمامی شئون دنیوی و اُخروی به جامعهٔ انسانی و به مردم إبلاغ نماید ضرورت دارد.

به بیان دیگر: آنچه در زندگی انسان بیش از هر چیز ضرورت دارد شناخت نیک و بد و آنچه باید انجام دهد و آنچه باید ترک کند و درک بایدها و نبایدها است و در این شناخت حس و عقل که دو ابزار شناخت انسانند با این که از أرزش بسیار برخوردارند ولی کافی نبوده و ناتوان می‌باشند.

حسّ و عقل در شناخت سعادت ناتوانند

ناتوانی حس در شناخت بایدها و نبایدها و ارزشها و خوبیها و بدیها بدیهی است زیرا این امور در قلمرو حس نبوده و حس جز یک سلسله برخوردها درارتباط با تأثیر و تأثّر و فعل و إنفعالات خارجی تشخیص دیگری ندارد، مثلاً در یک برخورد خصمانه‌ای که دو نفر داشته باشند انسان ناظری که برخورد آن دو را می‌نگرد فریاد زدن یکی از آن دو را إبتدا حس می‌کند ولی از درک خوبی و یا بدی آن کاملاً عاجز و در قلمرو او نمی‌باشد بنابراین حس، از درک خوبیها و بدیها ناتوان است.

نارسائی عقل نیز واضح است زیرا که عقل با این که قسمتی از خوبیها و بدیها و آنچه باید انجام شود و آنچه نباید انجام شود را می‌فهمد، ولی باز هم از درک آنچه لازم است ناتوان می‌باشد، زیرا ادراکات عقلی، کلّی و عام است (از قبیل محال بودن اجتماع ضدّین و اجتماع نقیضین و اینکه

هر معلولی نیازمند به علّت است و مانند اینها) و هیچگونه ارتباطی با شناخت أعمال جزئی و خوب و بد در امور زندگی ندارد و ادراکات عقل درارتباط با تعیین موارد خارجیّه و خوبیها و بدیها و بایدها و نبایدها که به کمک حس و تجربه انجام می‌گیرد، توان سعادت بخشی و تعیین همهٔ موارد سعادت آور و شقاوت آور را ندارد. چه اینکه مهمترین مسائلی که درارتباط با سعادت و شقاوت و نیک بختی و بدبختی انسان است شناخت عکس العمل و بازتاب اعمال اختیاری انسان در دنیا و آخرت است و بدیهی است که چنین شناختی برای عقل در سطح وسیع و لازم وجود ندارد زیرا شناخت کلی عقلی درارتباط با امور شخصی و جزئی و اعمال مختلف زندگی نیست، و شناخت مصادیق هم، با کمک حس مربوط به مطلب فوق یعنی عکس العمل أعمال اختیاری در دنیا و آخرت نمی‌باشد، چه اینکه عالم آخرت مورد مشاهده و حس انسان نیست تا از نوع دوم إدراکات باشد.

نارسایی و ناتوانی مکتب‌های بشری

با توجّه به آنچه گفته شد مکتب‌های بشری که از حس و عقل إستفاده می‌کنند کارآیی شناخت مسائل سعادت بخش و شقاوت آور را در سطح وسیع و فراگیر ندارند و با اینکه با گذشت زمان مسائل بسیاری برای بشر روشن می‌شود ولی بخاطر گستردگی مسائل و پیچیدگی آنها همچنان مکتب‌های بشری در نقص نسبی در امور مرتبط با حس و در نقص کلّی در امور خارج از حس درارتباط با تشخیص جزئیات لازم قرار دارند.

مثلاً با این که مفهوم سعادت و شقاوت از نظر کلّی مشخّص و از مفهوم‌های روشن است ولی سعادت در چیست و چگونه بدست می‌آید و شقاوت به چیست و چگونه حاصل می‌گردد؟

از امور مجهولی است که هنوز از نظر مکتب‌های بشری مورد اختلاف نظر می‌باشد و اختلاف شدید مکتب‌های بشری در مسائل مهم بخوبی نشان دهندهٔ همین مطلب (ناتوانی مکتب‌های بشری) است.

از آنچه گفته شد بخوبی نتیجه می‌گیریم که انسان برای رسیدن به سعادت و دوری از شقاوت و برای رشد و تکامل واقعی خود نیازمند به شخصیتی إلهی و در نتیجه نیازمند به مکتب وحی است که از علم محیط نشأت گرفته است و اگر بخواهد آنچه باید عمل کند و آنچه باید ترک کند و آنچه در عالم دنیا و آخرت عکس العمل نیک و زشت برای انسان دارد بفهمد بایستی از مکتب إلهی و وحی و سخن پیامبران إستفاده نموده و پیروی کند.

در پایان بحث نبوّت عامه مناسب است که به گفتار سلطان المحققین مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی تذکّر داده شود.

«البعثة حسنة لإشتمالها علی فوائد، کمعاضدة العقل فیما یدلّ علیه، واستفادة الحکم فیما لا یدل، وإزالة الخوف، واستفادة الحسن والقبح والنافع والضّار وحفظ النوع الإنسانی، وتکمیل أشخاصه بحسب استعداداتهم المتفاوتة، وتعلیمهم الصنایع الخفیّة والأخلاق،

والسیاسات، والإخبار بالعقاب والثواب فیحصل اللّطف للمکلّف».[۱]

بعثت و برانگیخته شدن پیامبران نیکواست، زیرا همراه با فایده‌هایی است مانند تقویت عقل در آنچه عقل بر آن دلالت می‌کند و استفادهٔ مطالب در موردی که عقل، خود چیزی درک نمی‌کند و (در اثر اطمینان به وحی) خوف در انجام و یا ترک کارها از بین رفته و انسان در امنیت قرار می‌گیرت و در اثر راهنمایی، وحی خوب و بد، و آنچه سود دارد، و آنچه زیان دارد، مشخص می‌گردد و بعثت پیامبران موجب حفظ نسل انسان (زیرا تعلیم آنها مانع از خونریزی‌های عظیم می‌گردد) و بعثت پیامبران سبب تکمیل استعدادهای انسانها می‌شود و در اثر تعلیم و تربیت أنبیاء، بشر در جهت صنایع مفید و اخلاق پسندیده و روش‌های صحیح اجتماعی تقویت می‌گردد و نیز در اثر بعثت پیامبران بشر از عقاب و ثواب آگاه شده و لطفی است برای انسانها که آنان را به سعادت راهنمایی می‌نماید.

۱ـ تجرید الإعتقاد، المقصد الرابع في النبوة، ص ۲۱۱.

معجزه

با توجّه به آنچه گفته شد روشن گردید که بشر به پیامبر نیازدارد. اکنون به این مطلب می‌رسیم که إثبات نبوّت و رسالت چگونه میّسر می‌شود و از کجا و به چه طریق می‌توانیم بفهمیم که فلان فرد پیامبر است.

در این مورد راه أصلی و أساسی که می‌تواند موقعیّت پیامبری و رسالت را برای فرد یا افرادی مشخّص و قطعی سازد مسألهٔ إعجاز است و معجزه کار غیر عادّی و بر خلاف قوانین طبیعی است و همگان از انجام مانند آن، عاجزند و همراه با إدعای نبوّت است، مانند زنده نمودن مردگان و به سخن آوردن سنگ و کوه و أمثال آن.

توضیح: معجزه کار غیر عادّی است، پس کارهای معمولی که بشر انجام می‌دهد از قبیل راه رفتن، خوردن، نوشیدن و دیگر کارهای عادی نمی‌تواند دلیل بر رسالت و پیامبری باشد و نیز کارهای غیر عادّی که بر أساس قوانین طبیعی مخفی و در انحصار بعضی از افراد است مانند کارهای مرتاضها و جادوگرها و بعضی از صاحبان علوم غریبه، معجزه نیست؛ زیرا معجزه بر خلاف جریان طبیعی و خرق قوانین موجود است. و همچنین پیشرفتهای علمی از قبیل رفتن به کرهٔ ماه و مانند آن، زیرا بدیهی است که تمامی اینها بر أساس دسترسی و شناخت قسمتی از قوانین خلقت انجام می‌گیرد نه آن که بر خلاف جریان قوانین طبیعی باشد و اگر از افرادی که دارای چنین دانشی هستند سؤال شود که کارهای شما بر خلاف قوانین خلقت است خواهند گفت: خیر، إستفاده از قوانین

خلقت است نه بر خلاف قوانین خلقت.

کرامت

معجزه همیشه همراه با ادّعای نبوّت است، بنابراین، کار خارق العاده و بر خلاف قوانین طبیعی که در بعضی از موارد از أولیاء خداوند انجام می‌گیرد و اصطلاحاً به آن کرامت گویند ماهیّت و حقیقتش همان ماهیّت و حقیقت إعجاز است ولی چون همراه با إدّعای نبوّت نیست، اصطلاحاً «کرامت» نامیده می‌شود البته در موارد بسیاری إصطلاح فوق نادید گرفته شده و به کرامت هم معجزه إطلاق شده‌است.

معجزه و سحر

از آنچه گتفه شد فرق بین معجزه و انواع سحر کاملاً روشن گردید و معلوم شد که معجزه و سحر تفاوت ماهوی و ذاتی و حقیقی با یکدیگر دارند زیرا معجزه مستقیماً درارتباط با إذن و ار اراده و رضای خداوند است و کارهای غیر عادّی دیگر بر أساس قوانین طبیعی که خداوند قرار داده و بر همه آشکار نیست می‌باشد، پس معجزه در حقیقت و ماهیّت با کارهای غیر عادّی دیگر تفاوت دارد. از نظر مشخّصات که همه بتوانند معجزه و سحر را از یکدیگر جدا نمایند و بدانند که چه چیز معجزه و چه چیز سحر است دو نشانهٔ زیر مطلب را به خوبی روشنگر است:

۱ ـ سحر و جادو و پیشرفتهای علمی، قابل تعلیم و تعلّم است ولی

معجزه قابل تعلیم و تعلّم نمی‌باشد.

۲ ـ معجزه به آن تحدّی شده یعنی صاحب معجزه، دیگران را به انجام مثل آن دعوت نموده و به اصطلاح مبارز می‌طلبد و مغلوب نمی‌شود (ولی به سحر و کارهای دیگر غیر عادی تحدّی نمی‌شود) و اگر انجام دهندهٔ آن مبارز طلب کند قوی‌تر از آن پیدا شده و مغلوب می‌گردد.

چگونه معجزه دلیل رسالت است؟

دلالت معجزه (با توجّه بن تعریف و توضیحی که درارتباط با آن گفته شد) بر رسالت و پیامبری پیامبر و صاحب إعجاز روشن است زیرا اگر إعجاز به گونه‌ای که توضیح داده شد از کسی انجام گیرد بایستی راستگو و درارتباط با خداوند باشد و إلّا خداوند یک شخص دروغگویی را به وسیله‌ای بسیار فریبنده و گمراه کننده مجهّز نموده و خلق را گمراه نموده‌است، در صورتی که بدیهی است که حضرت حق، منزّه از چنین نسبت ناروا است. او خلق را به راه راست و آنچه سعادتشان در آن است هدایت می‌فرماید و أسباب گوناگون برای هدایت خلق مقرّر فرموده است؛ بنابراین معجزه دلیل صدق و راستگویی دارندهٔ آن می‌باشد و إثبات کنندهٔ رسالت اوست.

معجزات پیامبر اسلام

می‌دانیم که حضرت محمّد بن عبدالله صلّی الله علیه وآله در جزیرة العرب در مکّة

معظمه، إعلام رسالت و إدّعای پیامبری نمودند و از ابتدای إعلام رسالت تا پایان عمر، معجزات و نشانه‌های پیامبری بسیار از آن بزرگوار مشاهده گردید و چون رسالت ایشان رسالت أبدی است (با بررسی أسناد معتبر تاریخی) معجزات فراوانی از آن حضرت در تاریخ ثبت شده است. بزرگترین معجزهٔ آن حضرت که همیشه می‌توان آن را إرائه داد قرآن کریم است.

و نیز آن حضرت معجزاتی مانند زنده نمودن مردگان، شفای بیماران، سخن گفتن کوه، به نطق در آوردن حیوانات، شَقُّ القمر و إخبار از پنهانیها و مانند آن داشته‌اند.

إعجاز قرآن

با توجّه به معنایی که برای معجزه گفته شد، قرآن کریم یک معجزهٔ روشن و موجود و در اختیار همگان می‌باشد، زیرا همانطور که در معنای إعجاز گفته شد این کتاب مقدّس مجموعه‌ای است که بر خلاف جریان عادی و بر خلاف جریان طبیعی است و همراه با إدّعای رسالت است، زیرا با توجّه به این که حضرت محمّد صلّی الله علیه وآله استاد ندیده‌اند، و در محیط جهل و رذالت و خرافات جزیرة العرب زندگی کرده‌اند، و به دور از همهٔ تعالیم و اجتماعات متمدّن، عمری را گذرانیده‌اند و با آن که در جامعه کثیفی زندگی نموده‌اند هرگز و به هیچ وجه به آلودگیهای محیط آلوده نشده‌اند و مجموعه‌ای از معارف و عقائد و اخلاق و وظائف و مقرّرات فردی و اجتماعی را در بهترین اسلوب از فصاحت و بلاغت آورده‌اند و

همه را از جن و إنس به مبارزه با این مجموعه و مبارزه با ده سوره و مبارزه با یک سورهٔ آن فراخوانده‌اند.

﴿ قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً ﴾ (۱)

بگوای پیامبر که اگر جنّ و إنس متّفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند هرگز نتوانند هر چند همه پشیبان یکدیگر باشند و نیز می‌فرماید:

﴿ وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾ (۲)

و اگر شما را شکی است در قرآنی که ما بر محمّد ﷺ بندهٔ خود فرستادیم پس بیاورید یک سوره مانند آن و گواهان خود را بخوانید بجز خدا اگر راست می‌گوئید.

و در این مبارز طلبیدن، کاملاً احساسات دشمنان خود را تحریک کرده و به آنها گفته است دیگران را در این مبارزه با خود همراه کنید و از هر که می‌خواهید کمک بگیرید و با جملاتی مانند اگر راست می‌گوئید و أمثال آن بیشتر آنها را به مبارزه وادار نموده است.

بدیهی است که چنین جریانی غیر عادّی و بر خلاف جریان طبیعی است و صداقت و راستگویی ایشان را إثبات می‌کند.

۱ـ اسراء / ۸۸.

۲ـ بقره / ۲۳.

وجوه إعجاز قرآن

قرآن کریم از جهات مختلف و وجوه گوناگون معجزه است.

۱ ـ فصاحت و بلاغت

در عصر نزول قرآن در مرکز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله فنّ خطابه و شعر و ایراد گفتارهای جالب و لطیف و تشبیهات و کنایاتی شگفت‌انگیز رواج داشت، به گونه‌ای که مجالس و محافل و بازارهایی برای اجتماع خطباء و شعراء و گویندگان اختصاص داده شده بود و أشعار و قصائد و گفتار جالب و ظریف خود را می‌خواندند و به یکدیگر إرائه می‌دادند و قدر و عظمت هر کس به نسبت خطابه و شعر جالب و جذّابش بود.

و آنچنان از شعر و خطابه و کلام فصیح و بلیغ قدردانی می‌شد که هفت قصیده از بهترین قصائد عرب با آب طلا نوشته و بر دیوارهای خانهٔ کعبه آویخته بودند. در چنین محیطی افریدگار جهان یکی از وجوه إعجاز قرآن را فصاحت و بلاغت و شگفتی در اسلوب و نظم قرار داد تا مردمی که تمام تخصّص و إمتیازشان در فصاحت و بلاغت است و از دقائق علوم و مسائل علمی و اجتماعی به دور و از آن طریق نمی‌توانند عظمت قرآن را بفهمند، از طریق فصاحت و بلاغت؛ عظمت قرآن را فهمیده، به عجز خود إعتراف نموده و إعجاز قرآن کریم را بپذیرند.

آری قرآن کریم نه شعراست نه نثر معمولی؛ دارای اسلوبی

مخصوص به خود است و مطالب با این که تعلیم و تربیت و درس و هدایت است مطالب خیالی و تخیّلی نیست، به گونه‌ای بدیع و شگفت‌انگیز است که شیواترین گویندگان عرب را به شگفت واداشته است و دشمنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اسلام که از بذل مال و جان و تحمّل هر زنجی در مقابله با اسلام دریغ نداشتند، اگر می‌توانستند با آوردن یک سورهٔ کوتاه مانند سوره‌ای از سوره‌های کوتاه قرآن به حیات و زندگی اسلام خاتمه می‌دادند؛ ولی هر چه کردند نتوانستند بلکه با کمال صراحت اعتراف به عجز نموده و عظمت قرآن را تصدیق کردند.

ولید بن مغیره مخزومی که بزرگ عرب و از رجال ثروتمند و زیرک و با تجربه و سخندان زمان خود محسوب می‌شد، روزی بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت. به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله گفت: از أشعار خودت بخوان.

حضرت فرمود: شعر نیست، بلکه کلام خداوند است.

ولید گفت: چیزی از آن بر من بخوان.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سورهٔ حم سجده (فصّلت) را قرائت فرمود تا رسیدند به این آیه:

﴿ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ﴾ (۱)

اگر کافران از خدا اعراض کردند به آن‌ها بگو من شما را از صاعقه‌ای مانند صاعقه عاد و ثمود ترسانیدم و هلاک

۱ـ فصلت / ۱۳.

آن قوم را به کیفر کفر شرح دادم.

ولید بر خود لرزید و موی بر تنش راست شد و حضرت را سوگند داد که سکوت کند، و به سوی خانهٔ خود رفت و به دوستان و خویشان خود گفت: از محمّد صلی الله علیه و آله کلامی شنیدم که نه از کلام بشر است و نه از کلام جن و همانا آن را حلاوتی است مخصوص به خود و برای آن زیبایی و جمالی است و آن کلام مانند درختی است که شاخه‌هایش بارور و ریشه‌هایش بسیار آب گیرد و همانا او را برتری است و چیزی بر او برتر نیست.

قریش از این جریان مطّلع شدند و گفتند که ولید به دین محمّد صلی الله علیه و آله مایل شده است، اگر این خبر نشر پیدا کند عرب به او تمایل پیدا کند و کار ما دشوار گردد.

ابوجهل که برادر زادهٔ ولید بود گفت من این جریان را کفایت می‌کنم و نزد ولید رفت و اندوهناک پهلوی وی نشست.

ولید گفت: برادر زاده‌ام، تو را اندهناک می‌بینم.

ابوجهل گفت: قریش بر تو عیب گرفته و می‌گویند تو به محمّد ایمان آورده‌ای و ما را رسوا و سر شکسته کرده‌ای و دشمن را به شماتت ما وادار نموده‌ای.

ولید گفت: به دینش مایل نشدم، ولی کلامی دشوار شنیدم که بدنها را به لرزه اندازد.

ابوجهل گفت: کلامش خطابه است.

ولید گفت: نه؛ خطابه کلامی است پیوسته، و کلام او قطعات است.

ابوجهل گفت: شعراست.

ولید گفت: نه من همه گونه أشعار عرب را شنیده‌ام و به همهٔ أشعار عرب دانا هستم. کلام أو شعر نیست.

ابوجهل گفت: پس چیست؟

ولید گفت: بگذار در آن فکر کنم.

فردا با ابوجهل به مجلس قریش در آمد و همه پیشنهادهای آنها را شنیده که می‌گفتند: حضرت محمّد صلی الله علیه و آله مجنون و یا دروغگو و یا کاهن است، رد کرد؛ آنگاه گفتند: تو چه می‌گویی؟

گفت: بگوئید سخن او سحراست، زیرا کلامش دلها را می‌رباید و میان افراد و بتسگانشان تفرقه می‌افکند.

این جریان به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله رسید، حضرت متأثر شدند و در خانهٔ خود با اندوه و رنج بسر می‌بردند که جبرئیل علیه السلام نازل شد و آیات سورهٔ مدّثر را آورد:

﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ﴾

تا آن جا که خداوند می‌فرماید:

﴿ فَقَالَ إِنْ هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ﴾ (۱)

و گفت این (قرآن محمّد صلی الله علیه و آله) بجز سحر و بیان سحر

۱ـ مجمع البیان، ذیل آیات ۱۱ تا ۲۴، سورهٔ مدثر ۱۰/۱۷۸.

انگیزی هیچ نیست.

در پایان وجه اول از وجوه إعجاز قرآن تذکّر داده می‌شود که حدود چهارده قرن از نزول قرآن کریم می‌گذرد و در این مدّت طولانی دشمنان بسیاری در کمال ستیز و خصومت با اسلام و مسلمین بوده‌اند و هم اکنون نیز جهان غرب و شرق که از نظر اقتصادی و فرهنگی مهمترین پیشرفتها را نموده‌اند و مغزهای متفکّر از قشرهای مختلف دانشمندان را در اختیار دارند و دشمنی آنها هم با اسلام قابل وصف نیست، با این همه اگر می‌توانستند از مغزهای متفکّر و گویندگان قوی و خطبای مهم و نویسندگان بی نظیر إستفاده نموده و در دورانی طولانی بهترین زمینه‌ها را برای تفکّر و خطابه و نویسندگی در بهترین نقاط خوش آب و هوا و در شرایط متناسب از آن دانشمندان استفاده می‌کردند و به اندازهٔ یک سورهٔ کوتاه مانند سورهٔ توحید و سورهٔ کوثر می‌آوردند و به زندگی اسلام و مسلمین خاتمه داده و اسلام را نفی و باطل می‌ساختند، ولی نتوانسته‌اند که مانند یک سورهٔ کوتاه قرآن کریم بیاورند.

۲ ـ بیان حقایق مهمّه گوناگون

از جهت معارف و بیان حقایق مهمّهٔ اعتقادی و اجتماعی و علمی و عملی و عبادی و تشریح و یا إشاره به بعضی از أسرار خلقت و اخبار غیبی و عدم وجود اختلاف در آن و به طور کلّی و روشنگری نیز بخوبی روشن و آشکار است، زیرا با توجّه به اُمّی بودن پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و درس نخواندن و استاد ندیدن آن حضرت و نیز با توجّه به وضعیت جزیرهٔ

العرب و انحطاط و پستی آن منطقه و محیط، ارائهٔ مجموعهٔ دارای مزایای یاد شده، کاری بر خلاف جریان طبیعی و فوق قدرت بشراست و در نتیجه معجزه‌ای روشن و آشکار می‌باشد.

آری، قرآن کریم علاوه بر آن که از جهت فصاحت و بلاغت معجزه است از جهت محتوا و معارف و تبیین حقایق هستی و دقایق خلقت و إخبار از غیب و عدم اختلاف از نظر مطالب در موارد مختلف دوران نزول آیات، معجزه و إثبات کنندهٔ پیامبری حضرت محمّد صلی الله علیه وآله می‌باشد.

تشریح کیفیت إعجاز قرآن از جهاتی که إشاره شد در کتب مفصّله آمده است و ان شاء الله در نوشته‌های دیگر به تفصیل مطرح خواهد شد.

در پایان بحث إعجاز قرآن مناسب است بعضی از آیات شریفهٔ قرآن درارتباط با مسائل مختلف اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی و عبادی و اخبار از غیب و أسرار خلقت و هستی یادآوری شود، اکنون به ذکر بعضی از آنها می‌پردازیم.

الف: توحید و توصیف خداوند بزرگ

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لاَ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لاَ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلاَمُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ

﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [۱]

اوست خداوند یکتا که جز او خداوندی نیست، آگاه به پنهانیها و آنچه آشکار است اوست که بخشنده و مهربان است. اوست خداوندی که جز او خداوندی نیست ملک (و مقتدر و دارای سلطه است) منزّه از هر نقص و نادرستی است، ایمنی بخش و با عظمت و غالب و جبران کننده و بزرگواری از آنِ اوست؛ منزّه است از آنچه برای او شریک آورند. اوست خداوند آفریننده ایجاد کننده و صورت بخش، برای او است اسم‌های نیکو، تسبیح گوی او است آسمانها و زمین و او است غالب (بی مانند) حکیم.

ب: مسائل إجتماعی

خدای تعالی می‌فرماید:

الف ـ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [۲]

همانا خداوند فرمان می‌دهد به عدالت و نیکوکاری و

۱ـ حشر/۲۲، ۲۳ و ۲۴.

۲ـ نحل/۹۰.

بخشش به خویشاوندان، ونهی می‌کند از پلیدیها و زشتیها و ستم، پند می‌دهد شما را شاید پندیذیر باشید.

ب ـ ﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ (۱)

خداوند امر می‌کند که امانت‌ها را به اهل خود بسپارید و هنگامی که حکم می‌کنید در میان مردم، حکم کنید به عدالت.

ج ـ ﴿وَاعْبُدُوا اللهَ وَلاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللهَ لاَ يُحِبُّ مِن كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً﴾ (۲)

خدا را بپرستید و به او شرک نیاورید و به پدر و مادر احسان کنید و به خویشان و یتیم‌ها و نیازمندان و همسایگان نزدیک و دور و نیازمندان در سفر و آنها که در ملک شما هستند همانا خداوند دوست ندارد متکبّر فخر کننده را.

د ـ ﴿يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ

۱ـ نساء/۵۸.

۲ـ نساء/۳۶.

وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَـنِيّاً أَوْ فَقِيرَاً فَاللّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلاَ تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلْوُو أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً﴾ [۱]

ای اهل ایمان نگهدار عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید، گرچه به ضرر خودتان یا پدر و مادرتان و یا نزدیکانتان باشد. اگر کسی بی نیاز و یا نیازمنداست خداوند به آنها سزاوارتر است (یعنی به عدالت حکم کنید دربارهٔ فقیر و غنی و بی نیاز یا فقر آنان شما را منحرف از عدالت ننماید) پس از هوای نفس پیروی نکنید، اگر عدالت کنید همانا خداوند به آنچه انجام دهید آگاه است.

هـ ـ ﴿فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِـمِثْلِ مَـا اعْـتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾ [۲]

هر کس به شما تجاوز کرد همانند ستم و تجاوز او، با او مقابله کنید (نه بیش).

و ـ ﴿إِنَّمَا يُوَفَّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [۳]

همانا خداوند صبر کنندگان را اجر فراوان و بدون

۱ـ نساء/۱۳۵.

۲ـ بقره/۱۹۴.

۳ـ زمر/۱۰.

حساب می‌دهد.

ج: أخلاقی، عبادی، اقتصادی و إعتقادی

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً * وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَاماً * إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً * وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَاماً * وَالَّذِينَ لاَ يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهاً آخَرَ وَلاَ يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلاَ يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَاماً * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً * إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً * وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً * وَالَّذِينَ لاَ يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً * وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمّاً وَعُمْيَاناً * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً * أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلاَماً * خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً

وَمُقَاماً﴾ (۱)

بـندگان (خـاص) خـدای رحـمان کسانی هستند کـه طبیعی و بدون تکبّر بر روی زمین راه می‌روند و هرگاه مردم جاهل به آنها خطاب (و عتابی) کنند با سلامت نفس (و زبان خوش) جواب دهـند و آنـان هستند کـه شب را به سجده و قیام برای رضـای خـدا روز کـنند و آنان هستند که دائم به دعا و تضرّع گـویند پـروردگارا، عذاب جهنم را از ما بگردان که سخت عذاب آن مهلک و دائمی است و آن جا بسیار بد قرارگاه و بد منزلگاهی است و آنان هستند که هنگام انفاق به مسکینان اسراف نکرده و بخل هم نـورزند بـلکه در احسان مـیانه رو و معتدل باشند و آنان هستند که با خدای یکتا کسی را شریک نمی‌دانند و نفس محترمی را که خدا حرام کرده به قتل نمی‌رسانند و هرگز عمل زنا نمی‌کنند، که هر که این عمل را کند کیفرش را خواهد یـافت و عـذابش در قیامت مضاعف مـی‌شود و بـا ذلّت و خـواری بـه دوزخ مخلد گردد مگر آن کسانی که از گـناه تـوبه کـنند و بـا ایمان به خدا، عمل صالح بجای آورند پس خدا گناهان آنها را بدل به ثواب گرداند. خـداونـد در حـق بـندگان بسیار آمـرزنده و مـهربان است و هـر کس تـوبه کـند و

۱ـ فرقان/۶۳ ـ ۷۶.

نیکوکار شود البته او بازگشت نموده است بسوی پروردگار و آنان هستند که به ناحق شهادت ندهند و گاه به لغوی و کار ناشایسته‌ای برخورد کنند بزرگوارانه از آن در گذرند و آنان هستند که هرگاه متذکّر آیات خدای خود شوند کر و کور در آن ننگرند (بلکه با دل آگاه و چشم بینا مشاهدهٔ آن کنند تا بر مقام معرفت و ایمانشان افزوده شود) و آنان هستند که هنگام دعا با خدای خود گویند: پروردگار! ما را از همسران‌مان فرزندانی عطا فرما (که خَلَف صالح و) مایهٔ روشنی چشم ما باشند و ما را (سرخیل پاکان) و پیشوای اهل تقوا قرارده، چنین بندگان (که اوصاف شان ذکر شد) پاداش استقامتشان را در راه خدا، غرفه‌های جنت و قصرهای بهشتی یابند که در آن جا با تحیّت و سلام (وشادمانی) یکدیگر را ملاقات کنند و در آن بهشت که بسیار نیکو منزل و مقامی است تا ابد مخلّد و متنعّم خواهند بود.

د: إخبار از غیب

خدای تعالی می‌فرماید:

الف ـ ﴿ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ *

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلٰهاً آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ (۱)
پس تو به صدای بلند آنچه مأموری به خلق برسان و از مشرکان روی بگردان همانا تو را از شرّ تمسخر و استهزاء کنندگان محفوظ می‌داریم.

ب ـ ﴿الٓمٓ * غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَىٰ الأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾ (۲)
الم (إشاره به اسماء یا اسرار کتاب إلهی است) رومیان مغلوب شدند در جنگی که به نزدیکترین زمین واقع شد و آنها پس از مغلوب شدن فعلی به زودی بر فارسیان باز غلبه خواهند کرد.

ج ـ ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ * سَيَصْلَىٰ نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ * وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾ (۳)
هلاک باد ابولهب و دو دستش قطع باد مال و ثروتی که اندوخت هیچ به کارش نیامد و از هلاکش نرهانید زود باشد که به دوزخ در آتشی شعله ور درافتد و همسرش هیزم افروز دوزخ باشد.

در آیهٔ ٩٤ سورهٔ حجر وعدهٔ کفایت شرّ استهزاء کنندگان داده است و

۱ـ حجر/۹۴ ـ ۹۶.
۲ـ روم/۱ ـ ۳.
۳ـ لهب/۱ ـ ۴.

همان طور نیز شد و شرّ همهٔ آنها به خود آنها برگشت.

و در آیهٔ اوّلیه سورهٔ روم، غلبه کردن رومیان را خبر داده است و آنها طبق اخبار قرآن کریم غالب شدند.

و در سورهٔ لهب ایمان نیاوردن ابولهب را اعلام نموده است و ایمان هم نیاورد.

آیات فوق نمونهٔ اخبار قرآن کریم از غیب است که به صورت قاطع از آینده خبر داده است همراه با ادّعای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوّت خود را، بدیهی است که اگر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله صادق نمی‌بودند خداوند إبطال ادّعای ایشان را می‌نمود.

هـ ـ أسرار خلقت

الف ـ ﴿وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ﴾ (۱)

و در آن (زمین) هر گیاه و نبات مناسب و موافق حکمت و عنایت برویانیدیم.

ب ـ ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ﴾ (۲)

و بادها را که آبستن کننده است فرستادیم.

ج ـ ﴿وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ﴾ (۳)

و از همه میوه‌ها در آن (زمین) جفت جفت و دو گونه

۱ـ حجر/۱۹.

۲ـ حجر/۲۲.

۳ـ رعد/۳.

قرارداد.

د ـ ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُـنْبِتُ الأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لاَ يَعْلَمُونَ﴾ (۱)

پاک و منزّه است خدایی که همهٔ ممکنات عالم را جفت آفـریده، چـه از نـباتات و چـه از نـفوس بشـر و دیگـر مخلوقات که شما از آنها آگاه نیستید.

هـ ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ مَهْداً﴾ (۲)

همان خدای که زمین را آسایشگاه شما قرارداد.

و ـ ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ (۳)

آن خدایی که آفرینندهٔ دو مشرق و دو مغرب است.

ز ـ ﴿فَلاَ أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ﴾ (۴)

سوگند به خـدای مشرق‌ها و مـغرب‌های عـالم کـه مـا قادریم.

در آیات فوق به زوجیّت گیاهان و لقاح به وسیلهٔ وزش باد و گردش زمین و وجود دو مشرق و دو مغرب و کرویّت زمین اشاره شده است که هر یک از این مطالب سالها و قـرنها بـعد از زمـان نـزول قـرآن کشـف گردیده است.

آنچه گفته شد إشاره‌ای به جهت توجّه دادن قرآن به اسرار خلقت بود

۱ـ یس/۳۶.

۲ـ طه/۵۳.

۳ـ الرحمن/۱۷.

۴ـ معارج/۴۰.

و بدیهی است که تفصیل آن به بحث و نوشتهٔ مستقل نیازمند است.

تذکّر: بدیهی است که هدف قرآن کریم هدایتگری و ارشـاد است. همانطور که خودش خود را معرفی می‌کند کتاب هدایت و نور و بصیرت است و درس و تعلیم و تربیت و کتاب راهنمای سعادت زندگی است ولی در مسیر این هدف و به خاطر رسیدن به این هدف و روشن شدن إعجاز و حقّانیّت و آیت و نشانه بودن آن، از برترین و والاترین إمتیازات متناسب برخوردار است.

۱ ـ فصاحت و بلاغتش بی نظیر.

۲ ـ اشاراتش به اسرار خلقت و حقایق هستی، پنهان از علوم عصر نزول قرآن شگفت‌انگیز.

۳ ـ اخبارش از غیب، قاطع و بی خطا.

٤ ـ اتقان و استواریش و نبود اختلاف در مطالبش و در سبک و روشش، حیرت آور.

۵ ـ لطائفش بی پایان.

٦ ـ تأثیر و نفوذش در دلها بی مانند و نوای تلاوتش بر گوشهای دل و جان آرام بخش.

آری قرآن به فرمودهٔ رسول معظم اسلام صلّی الله علیه و آله:

«ظاهره أنیق (وثیق) وباطنه عمیق له نجوم وعلی نجومه نجوم لا تحصی عجائبه ولا تبلی غرائبه»[1]

۱ـ بحار الأنوار، کتاب الروضة، باب جوامع وصایا رسول الله صلّی الله علیه و آله ح ۴۶، ۱۳۷/۷۷ و بحار الأنوار، کتاب القرآن، باب فضل القرآن وإعجازه، ح ۱۶، ۱۷/۹۲.

ظاهر قرآن شيرين و باطن قرآن پر عمق و از بسياری از افكار دور، شگفتيهايش شمارش نشود و همهٔ مطالب شگفت آورش آشكار نگردد.
و به فرمايش أميرمؤمنان علی عليه السلام:
«وفيه ربيع القلب وينابيع العلم وما للقلب جلاء غير»[1]
قرآن، بهار دل است و چشمه‌های دانش است و جلا، وصفا بخشی نيست برای دل جز قرآن.

عصمت

از مطالبی كه در بحث نبوّت شايسته است بررّسی شود مسألة عصمت أنبياء است.
عصمت، در لغت به معنای نگهداری و حفاظت است و مقصود از عصمت أنبياء مصونيّت پيامبران از خطا و نسيان (عصمت علمی) و همچنين مصونيّت آنان از گناه و معصيت (عصمت عملی) است.
پيامبران إلهی دارای خصوصيّت و حالتی می‌باشند كه با آن خصوصيّت از اشتباه و خطا و نسيان و فراموشی و گناه و آلودگی محفوظ و مصون‌اند. در تبليغ رسالت و پيامبری اشتباه نمی‌كنند و در امور عادی زندگی هم خطا ندارند و به عمد و با توجّه هم از آنها خلاف و گناه انجام

۱ـ نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵ و بحار الأنوار، كتاب القرآن، فضل القرآن وإعجازه، ح ۲۴، ۲۴/۹۲ و بحار الأنوار، كتاب العلم، باب البدع والرأي والمقائيس، ح ۷۶، ۳۱۳/۲.

نمی‌گیرد و با این که قدرت بر گناه دارند ولی هرگز گناه نمی‌کنند.

دلیل‌های بسیار و متعدد عقلی و نقلی[۱] برای اثبات عصمت أنبیاء گفته شده است که به جهت اختصار بعضی از آن ادلّه یادآوری می‌شود.

دلیل عقلی بر عصمت پیامبران

۱ ـ یکی از دلیل‌های عقلی برای عصمت پیامبران این است که اگر پیامبران معصوم نباشند و از گناه و اشتباه محفوظ نباشند، اعتماد و اطمینان از آنها سلب می‌شود و اگر اعتماد و اطمینان از آنها سلب شود نقض غرض نبوّت و پیامبری خواهد شد، بنابراین بایستی که پیامبران معصوم و مصون از گناه و اشتباه باشند.

توضیح:

بدیهی است، کسی که امکان خطا در گفتار و رفتار او باشد و نیز امکان خلافکاری و گناه مثلاً دروغ گفتن برای او فرض شود هنگامی که سخنی را می‌گوید و نسبت به خداوند می‌دهد هم احتمال دارد که دروغ بگوید چه این که از گناه مصون نیست و هم احتمال دارد که اشتباه کند و به خطا، گفتارش را به خداوند نسبت بدهد چه اینکه از خطا مصون نیست؛ بنابراین اعتماد به این که سخن او سخن خدا و دستور او دستور إلهی است حاصل نشود و در نتیجه آنچه از پیامبری و رسالت در نظر گرفته شده است که اطمینان و یقین مردم به دستورات إلهی و إبلاغ

۱ـ دلیل نقلی یعنی دلیلی که از قرآن و حدیث استفاده می‌شود، در صورتی که قرآن و حدیث در آن مورد اشاره به دلیل عقل نکرده باشد والاّ برگشت به دلیل عقل می‌کند.

برنامه‌های إلهی به خلق است عملی نشده و غرض بعثت و رسالت نقض شده است.

۲ ـ بدیهی است که عقل حجّت إلهی است و از حکم روشن عقل بایستی پیروی کرد و نیز بدیهی است که پیامبر حجّت إلهی است و بایستی از او نیز پیروی شود اگر پیامبر گناهکار و قابل خطا و اشتباه باشد عقل گوید پیروی از او و تسلیم نسبت به چنین فرد گناهکار و خطاکار جایز نیست و از طرفی چون در مقابل پیامبر إلهی بایستی تسلیم شد و از او پیروی نمود، بنابراین مردم بین دو امر متناقض قرار خواهند گرفت و بدون تردید خداوند مردم ر ا بین دو امر متناقض سرگردان و متحیّر نخواهد گذاشت، در نتیجه باید پیامبر معصوم و محفوظ از خطا باشد تا چنین تناقض و تحیّری بوجود نیاید.

۳ ـ خبر و گفتار پیامبر را باید پذیرفت و بدون تأمّل قبول کرد، در غیر این صورت پیامبریش لغو خواهد بود و اگر پیامبر گناهکار و خطاکار باشد بدیهی است که خبرش را نمی‌شود پذیرفت؛ پس پیامبر نباید گناهکار و خطاکار باشد.

دلیل‌های عقلی برای اثبات عصمت پیامبران بسیار گفته شده است ولی به جهت اختصار به سه دلیل یاد شده اکتفا می‌شود.

در اینجا عبارت مرحوم سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی (که بعد تعدادی از دلیل‌های عقلی برای عصمت أنبیاء إشاره دارد) و یادآور می‌شویم.

«ویجب فی النّبیّ العصمة، لیحصل الوثوق، فیحصل

الغرض. ولوجوب متابعته وضّدها والإنکار علیه»[1]
در پیامبر عصمت لازم است تا اطمینان به روش و دستورات او حاصل شود، پس از آن غرض و هدف حاصل می‌شود و به جهت لزوم پیروی پیامبر به طور مطلق و عدم جواز پیروی مطلق نسبت به کسی که مقام عصمت را ندارد چرا که آنکس که مقام عصمت را ندارد پیروی مطلق از او جایز نیست.

دلیل نقلی بر عصمت پیامبران

با توجّه به این نکته که اساس استدلال و استدلال اصلی در مورد عصمت أنبیاء همان براهین روشن عقلی است و اگر فرض عصمت أنبیاء از براهین عقلی صرف نظر شود، سخنی که از آنها درارتباط با عصمت آنان گفته شده است خود مورد شک خواهد بود و بدیهی است که احتمال دروغ در گفتارشان منافات و متضاد با أصل رسالت آنها است.

بعضی از دلیل‌های نقلی را بشرح زیر متذکّر می‌شویم:

۱ ـ خدای تعالی می‌فرماید:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللهِ ﴾ [2]
ما رسول نفرستادیم مگر بر این مقصود که خلق به امر خدا اطاعت او کنند.

۱ـ تجرید الإعتقاد، المقصد الرابع في النبوّة، صفات الشيء، ۲۱۳.
۲ـ نساء/۶۴.

از این آیهٔ شریفه وجوب اطاعت از رسول و پیامبر به وضوح استفاده می‌شود چه این که بعثت پیامبر برای اطاعت شدن و بطور کلی تسلیم و مطیع مطلق او بودن، ابلاغ شده است و بدیهی است اگر پیامبر از گناه و خطا مصون نباشد به حکم عقل تبعیت مطلق از او جایز نمی‌باشد، بنابراین روشن است که أنبیاء معصوم و محفوظ از گناه و خطا می‌باشند.

۲ ـ خدای تعالی می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (۱)

برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکوئی است.

آیهٔ فوق پیامبر گرامی را اُسوه و سرمشق و الگویی که تبعیت از آن وسیلهٔ رستگاری است معرفی نموده است، بدیهی است که اگر پیامبر گرامی اسلامﷺ معصوم از گناه و خطا نباشند سرمشق و اُسوه بطور مطلق نخواهند بود، زیرا خداوند به پیروی مطلق از گناهکار و خطاکار هرگز دستور نمی‌دهد؛ بنابراین از آیهٔ شریفهٔ فوق بخوبی عصمت پیامبر اسلامﷺ از گناه و خطا استفاده می‌شود.

۳ ـ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (۲)

خدا چنین می‌خواهد که رجس و هر پلیدی را زا شما خانوادهٔ نبوّت برد و شما را از هر عیب پاک و منزّه

۱ـ احزاب/۲۱.

۲ـ احزاب/۳۳.

گرداند.

در آیهٔ فوق أهل البیت گروه پاک از هر رجس و پلیدی معرفی شده‌اند، بنابراین پیغمبر اکرمﷺ و خاندان او کسانی هستند که از هر رجس و پلیدی منزّه می‌باشند و بدیهی است که گناه و إشتباه، پلیدی و رجس است بنابراین گروه یاد شده در آیهٔ فوق مصون و معصوم از گناه و خطا می‌باشند.(۱)

٤ ـ جابر در مورد علم عالم از حضرت باقرعلیه‌السلام پرسش نمود. حضرت به او فرمودند:

«انّ في الأنبياء والأوصياء خمسة أرواح، روح القدس وروح الإيمان وروح الحياة وروح القوّة وروح الشهوة فبروح القدس يا جابر علمنا ما تحت العرش إلى ما تحت الثرى ثمّ قال: يا جابر! إنّ هذه الأرواح يصيبه الحدثان إلّا انّ روح القدس لا يلهو ولا يلعب»(۲)

حضرت باقرعلیه‌السلام فرموده‌اند: همانا در أنبیاء و جانشینان أنبیاء پنج روح است: روح القدس، روح الایمان، روح الحیاة، روح القوة و روح الشهوة. آنگاه

۱ـ روشن است کسانی که گناه‌های بیّن از آنها صادر شده است مثل اینکه با خلیفه پیغمبر اکرمﷺ جنگیده‌اند گرچه از نظر مفهوم لغوی داخل جمله أهل البیت باشند به قرینه قطعیّه مصداق آیه شریفه نخواهند بود، زیرا چه رجسی پلیدتر از این رجس می‌باشد.

۲ـ بصائر الدرجات في فضائل آل محمدﷺ، الأحاديث في الجزء التاسع، باب ۱۴، ما جعل الله في الأنبياء والأوصياء والمؤمنين، ص ۴۴۷، حديث چهارم.

فرمودند: به روح القدس می‌شناسیم زیر عرش را تا زیر ثریٰ (همه هستی)، سپس فرمودند جز روح القدس بقیهٔ روح‌ها پذیرای حوادث روزگار می‌باشند (احتمال خطاء و إشتباه و معصیت در آنها می‌باشد) ولی روح القدس لهو و لعب (در نتیجهٔ گناه و معصیت) برای آن نیست.

۵ ـ حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: واجباتی را که خداوند متعال در کتاب خود مطرح فرموده، پنج قسم‌اند و برای هر یک از آنها چهار حدّ و شرط قرار داده تاست که نسبت به ندانستن آن حدود کسی در وسعت نیست.

سپس حضرت می‌فرمایند:

وأمّا حدود الإمام المستحقّ للإمامة، فمنها أن یعلم الإمام المتولّي علیه أنّه معصوم من الذّنوب كلّها صغیرا وكبیرها، لا یزِلُّ في الفتیا ولا یخطيء في الجواب و لا یسهو ولا ینسی ولا یلهو بشيء من أمر الدنیا... (۱)

واما صفات و شرایطی امامی که استحقاق امامت دارد، یکی از آن صفات آن است که مأموم بداند، امامی می‌تواند متولّی امر او باشد که مصون از هر گناه صغیره و کبیره باشد و در مقام فتویٰ و پاسخگویی به مسائل،

۱ـ بحار الأنوار، کتاب القرآن، باب ۱۲۸، ما ورد في أصناف آیات القرآن ۶۴/۹۳ و بحار الأنوار، کتاب الإمامة، باب ۱۱، نفي السهو عنهم علیهم السلام، بیان ۳۵۱/۲۵.

هیچ لغزش و خطایی ندارد و سهو و فراموشی در او راه نداشته و مشغول به لهویّات دنیا نمی‌شود.

با توجّه به آنچه از دلایل عقلی و نقلی (قرآن و حدیث) گفته شد که نمونهٔ اندکی از دلیلهای بسیار بود، بخوبی روشن است که أنبیاء معصوم و از گناه و خطا محفوظ می‌باشند و با این که قدرت گناه و معصیت از آنها گرفته نشده است ولی گناه از آنها صادر نمی‌شود و از خطا و إشتیاه نیز بدور می‌باشند.

سؤال: در مورد عصمت پیامبران یا همهٔ آنچه گفته شد اشکال می‌شود که اگر أنبیاء معصوم از گناه و خطا می‌باشند استناد گناه به آنها در قرآن کریم و استغفار أنبیاء و أولیاء خداوند چه معنی خواهد داشت.

در قرآن نسبت عصیان و گناه به حضرت آدم، حضرت ابراهیم، حضرت موسی علیهم السلام و دیگر أنبیاء داده شده است و این نسبت‌ها و استنادها با عصمت آنان سازگار نمی‌باشد. مثلاً درارتباط با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که أفضل از همهٔ پیامبران می‌باشند فرموده است:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً﴾ (۱)

البته ما برای تو فتح کردیم و گشایش دادیم، فتح و گشایشی آشکار، تا از گناه گذشته و آیندهٔ تو در گذریم و نعمت خود را بر توبه حدّ کمال رسانیم و تو را به راه

۱- فتح/۱ و ۲.

مستقیم هدایت کنیم.

و درارتباط با حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت شرک داده شده است:

﴿فَلَمَّا رَآى الْقَمَرَ بَازِغاً قَالَ هٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَآى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هٰذَا رَبِّي هٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾ (۱)

پس چون ماه تابان را دید (باز برای هدایت قوم) گفت: این خدای من است. وقتی که آن هم ناپدیده شد ماه پرستان را متذکّر ساخت که آن نیز خدا نباشد و گفت اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا که من از گروه گمراهان خواهم بود، پس چون خورشید درخشان را دید گفت: این است خدای من، این از آن ستاره و ماه بزرگتر و روشن‌تر است، چون خورشید نیز ناپدید گردید گفت: ای گروه مشرکان، من از آنچه شما شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم.

پاسخ: برای روشن شدن جواب سؤال فوق توجّه به چند مطلب لازم است:

۱ ـ دلیل‌های عقلی و نقلی، عصمت أنبیاء را به صراحت و در کمال وضوح اثبات می‌کند و هیچ گونه موردی برای تردید و ابهام نمی‌گذارد، بنابراین آنچه در مقابل این قاطعیّت و صراحت قرار گیرد اگر به پایهٔ

۱ـ انعام/۷۷ و ۷۸.

قاطعیّت و صراحت أدلّهٔ یاد شده نباشد قابل توجیه خواهد بود.

۲ ـ قرآن کریم کتابی است که شأنش هدایت است و به تنهایی اصل بینش صحیح و حرکت در جهت حق را به انسان إرائه می‌دهد و آدمی را به صراط مستقیم راهنمایی می‌کند ولی استفاده از آیات این کتاب بطور کامل و درارتباط با همهٔ آیات و مسائل مختلفه کلید خاصّی دارد و این چنین نیست که با فهم لغت عرب و تسلّط بر قواعد ادبی آن توان استفاده از همهٔ آیات آن امکان داشته باشد، زیرا با این که قسمتی از آیات شریفهٔ قرآن آیات محکمه است و با همان شناخت لسان عرب بخوبی می‌توان از آنها استفاده کرد و خط مشی صحیح و راه درست را تشخیص داده و کاملاً از سقوط در ضلالت و تیرگی‌های گوناگون نجات یافت و لکن قسمتی از آیات شریفه قرآن متشابه و چند بُعدی است و نمی‌توان به سهولت بـه مقصود و مراد خداوند راه یافت و نیز بسیاری از ظواهر آیات شریفهٔ قرآن بخاطر نکات و مصالح مهمّه‌ای، مراد و مقصود إلهی نمی‌باشد و بسیاری از آیات شریفهٔ قرآن مجمل و یا عام است که نیاز به مبیِّن و مخصِّص دارد، در نتیجه استفاده از قرآن کریم به طور کامل و در همه موارد رشته‌های تخصصّی است و علمش نزد پیامبر و أئمّهٔ معصومین علیهم‌السلام (اوصیاء پیامبر گرامی) می‌باشد و کسانی که بدون تعلّم از أئمّهٔ معصومین علیهم‌السلام بخواهند از این کتاب استفاده کنند و بپندارند که در فهم قرآن کریم احتیاجی به أهل بیت علیهم‌السلام ندارند گرفتار إشتباه بزرگی شده‌اند و بسیاری از مطالبی که آنها از قرآن برداشت نموده‌اند بیش از فاصلهٔ مشرق و مغرب از قرآن فاصله دارد.

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ (۱)
قرآن آیه‌های روشنی است ولی در لوح سینهٔ کسانی که علم به آنها داده‌ایم.

در این آیه شریفه قرآن کریم خود را به خود ارجاع نداده است و تبیین و تشریح آیه‌ای را به آیهٔ دیگر و اگذار نکرده است با این که در مواردی این چنین می‌باشد، بله به غیر خود به أشخاص مخصوصی تشریح و توضیح خود را إرجاع داده است.

با توجّه به آنچه گفته شد آیاتی که از قرآن کریم شاهد معصوم نبودن أنبیاء از گناه و خطا إشاره شد؛ تمامی آنها با بیان دارندگان علوم قرآن تبیین و روشن گردیده است که آیات یاد شده چگونه باید معنی شود و معانی آن آیات چیست؟

اکنون قبل از تشریح و بیان معنی آیات یاد شده که مورد سؤال در بحث عصمت أنبیاء قرار گرفته است، نمونه‌هایی برای اثبات مقدمه یادآوری می‌شود.

در بررسی آیات توحید و شناخت حضرت حق و آنچه درارتباط با خداوند است به آیاتی می‌رسیم که مسلّماً و به حکم قطعی عقل و نقل غیر از آنچه از ظاهر آیه طبق قواعد و لغت عرب استفاده می‌شود مقصود می‌باشد بعضی از آن آیات ذیلاً یادآوری می‌شود.

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ (۲)

۱ـ عنکبوت/۴۹.
۲ـ فجر/۲۲.

آمد پروردگار تو.

﴿ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي ﴾ (۱)

و در آن (آدم) از روح خویش دمیدم.

﴿ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ﴾ (۲)

دست خدا بالای تمام دستهاست.

﴿ قُلْ إِتُنَبِّؤُنَ اللَّهَ بِمَا لاَ يَعلَمُ فِي السَّماوَاتِ وَلاَ فِي الأَرْضِ ﴾ (۳)

بگو شما می‌خواهید خدا را یادآور سازید به چیزی که خدا در همهٔ آسمانها و زمین علم به آن ندارد.

﴿ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴾ (۴)

و باز او را بر قومی بالغ بر صد هزار یا افزون به رسالت فرستادیم.

آیه‌های یاد شده، اندکی از آیات بسیاراست که اگر طبق قوائد لغت عرب معنا شود و از کلید فهم قرآن کریم استفاده نگردد و به همان ظاهر إکتفا شود بایستی نسبت تجسّم و قابلیّت تقسیم و تجزیه و جهل و نادانی نعوذ بالله به خداوند داد.

در صورتی که به حکم قطعی عقل، تجسّم و تبعیض و جهل از حضرت پروردگار بدور و خداوند از همهٔ این نقص‌ها منزّه است.

۱ـ حجر/۲۹ و ص/۷۲.

۲ـ فتح/۱۰.

۳ـ یونس/۱۸.

۴ـ صافات/۱۴۷.

و نیز در بررسی آیات أحکام، به آیات بسیاری برخورد می‌کنیم که آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌شود مقصود نیست و بطور قطع و یقین، غیر آن اراده شده است مانند آیات زیر:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ [۱]

دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید.

﴿فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ﴾ [۲]

باکی بر او نیست که سعی صفا و مروه نیز به جای آورد.

﴿فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاَةِ﴾ [۳]

باکی برای شما نیست که نماز را کوتاه بجای آرید.

اگر به استفاده از ظاهر إکتفا شود هرگز از کلمهٔ «**أيدي**» که به معنای دست است انگشتان و از کلمهٔ «**لا جناح**» که به معنای باکی و إشکالی نیست وجوب استفاده نخواهد شد در حالی که مسلّم است که مقصود از «**أيدي**» چهار انگشت و مسلم است که سعی بین صفا و مروه واجب و نماز هم در مسافرت قصر است.

اکنون گوییم آیاتی که مورد سؤال قرارگرفته و در بحث عصمت شاهد گناهکاری أنبیاء آورده شده است، با توجّه به دو مقدّمه گذشته توجیه می‌شود و برای هر یک از آن آیه‌ها (أئمهٔ معصومین علیهم السلام) بیاناتی روشن بیان فرموده‌اند که به شرح زیر تذکّر داده می‌شود:

۱ـ مائده/۳۸.

۲ـ بقره/۱۵۸.

۳ـ نساء/۱۰۱.

الف ـ درارتباط با آیهٔ اول:

﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [1]

از امام هشتم حضرت رضاعليه‌السلام توضیحی نقل شده است که مطلب را روشن می‌سازد.

«مأمون از حضرت رضاعليه‌السلام سؤال کرد که مقصود از این ذنب و گناه که خداوند به پیامبر اکرم‌صلى‌الله‌عليه‌وآله نسبت داده است چیست؟ مگر نه این است که می‌گویید أنبیاء معصوم‌اند؟ امام هشتم‌عليه‌السلام فرمودند: این چنین است که أنبیاء معصومند آنگاه مأمون آیاتی را درارتباط با عصمت أنبیاء سؤال کرد تا آن که گفت: درارتباط با آیهٔ شریفه: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ چه می‌گویید؟ امام فرمودند: هیچ کس نزد مشرکین مکّه گناهش بیشتر از پیغمبر اکرم‌صلى‌الله‌عليه‌وآله نبود زیرا آنها سیصد و شصت بت داشتند، پیامبر اکرم‌صلى‌الله‌عليه‌وآله که آنان را به توحید دعوت نمود بسیار برای آنان دشوار بود و گفتند: چگونه سیصد و شصت خدا را خدای واحد قرار می‌دهد؟ این أمری بسیار عجیب است و یکدیگر را به مقاومت در مقابل حضرت وادار نمودند و چون خداوند مکه را برای پیغمبر اکرم‌صلى‌الله‌عليه‌وآله فتح نمود و فرمود: ما مکه را برای تو فتح کردیم تا بپوشاند خداوند آنچه را که

۱ـ فتح/۲.

اهل مکه (از ابتداء بعثت تا هنگام فتح مکه) برای تو گناه می‌دانستند». [۱]

توضیح: مبارزات و درگیری‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله که نفی بت و شرک و خرافات و دعوت به توحید بود از نظر کفّار و مشرکین قریش گناه بود، لذا در چنین مواردی کسی که با عادات و خرافات آنان مخالفت کند و بر رسوم باطل و جامعه شوریده باشد تا زمانی که در مغلوبیت باشد و به قدرت نرسیده، همواره مورد إنتقاد عموم آن جامعه خواهد بود و کارهای او را گناه شمرده و او را سرزنش می‌کنند. ولی هنگامی که همان فرد با بدیها و خرافات مبارزه کند و قدرت را در دست گیرد همهٔ حرف‌ها و مذمّت‌ها تمام شده، بلکه تبدیل به تحسین و ستایش می‌گردد. در جریان فتح مکه چنین شد با رسیدن پیغمبر أکرم صلی الله علیه و آله به قدرت، تمام بدگوئی‌ها و گناه‌هایی که کفّار قریش و مشرکین عرب از نظر خودشان به پیامبر أکرم صلی الله علیه و آله نسبت می‌دادند تمام شد و مبدّل به تمجید و تعریف گردید و همان بدگویان تمسّخر کننده سخنشان عوض شد و می‌گفتند: «أنت أخ کریم وابن أخ کریم» شما برادری بزرگوار و فرزند برادری بزرگوار می‌باشی.

ب ـ در مورد آیهٔ دوم درارتباط با حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت رضا صلوات الله وسلامه علیه در جواب سؤال مأمون فرمودند:

۱ـ البرهان في تفسیر القرآن، ذیل آیهٔ شریفه ۱ و ۲، سوره فتح، ح ۲، ۱۹۳/۴؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، باب ۱۵ ذکر مجلس آخر للرضا علیه السلام عن المأمون في عصمة الأنبیاء علیهم السلام، ۱۸۰/۱.

«گفتار حضرت ابراهیم در مورد زهره و ماه و خورشید (هذا رَبّي ـ این خدای من است) إنکار و إستخبار است نه إخبار از عقیدهٔ خود و اقرار بر یک امر حقیقی و واقعیّت دار. پس چون افول هر یک را مشاهده نمود برای هر یک از أصناف سه گانه (عبادت کنندگان زهره و ماه و خورشید) فرمود: ای قوم من نسبت به آنچه شرک می‌ورزید بیزاری می‌جویم».[1]

توضیح: بسیار بدیهی است که هیچ عاقلی نمی‌تواند به حضرت ابراهیم نسبت شرک بدهد بخصوص با توجّه به آیهٔ مبارکه:

﴿ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [2]

خداوند به او گفت من تو را به پیشوایی خلق برگزیدیم. ابراهیم عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؛ فرمود: عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید.

که پس از سؤال حضرتش از خداوند که آیا منصب نبوّت به ذرّیّه من داده می‌شود خداوند فرمود: «عهد من به آنان که ظالم باشند نرسد»، و بدیهی است که این ظلم در حال نبوّت نیست بلکه مقصود، ظلم قبل از

۱ـ مسند الإمام الرضا ﷺ، العطاردی، کتاب الإحتجاجات، باب ۳، احتجاجه مع العلماء في مجلس المأمون، ح ۱۲، ۱۲۵/۲.

۲ـ بقره/۱۲۴.

نبوّت است؛ بنابراین امکان نخواهد داشت که حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام قبل از نبوّت به شرک که أعظم از هر ظلمی است گرفتار باشند در نتیجه معنای آیات فوق همان است که حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه فرموده‌اند.

با توجّه به آنچه گفته شد و آنچه در توضیح دو آیه از آیات مورد سؤال بیان شد، روشن گردید که قسمتی از آیات شریفهٔ قرآن با توضیحات أئمهٔ معصومین‌علیهم‌السلام روشن و بدون مراجعه به آنان و با اعتماد به درک شخصی خود و اکتفا به ترجمه و استفاده از لغت و أدبیّت عرب حقیقت و مقصود خداوند از آن آیه روشن نگردیده بلکه آنچه برداشت شود با واقعیّت فاصلهٔ بسیاری خواهد داشت:

آری تذکّر داده شد که قرآن می‌فرماید:

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ (۱)

قرآن آیه‌های روشنی است ولی در لوح سینهٔ کسانی که علم به آنها داده‌ایم.

وهمانطور که بیان شد بسیاری از آیات شریفهٔ قرآن به حکم خود قرآن و روایات معتبره فراوان مانند:

«إنّي تارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْن ما إنْ تَمَسَّكْتُم بِهِما لَنْ تَضِلُّوا، كتاب الله وعترتي أهل بيتي وإنّهما لن يفترقا حتى يردا عليَّ الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما». (۲)

۱ـ عنکبوت/۴۹.

۲ـ بحار الأنوار، کتاب العلم، باب ۳۴، البدع والرأی، ۲/۲۸۵ وبحار الأنوار ۲۱/۵ و به

باید به وسیله أئمه عليهم السلام که معصوم از خطا و اشتباه‌اند و آگاهی آنان به کتاب مورد إتّفاق است تفسیر شود؛ و در مورد آیات مورد بحث برای روشن شدن معنای آیات به إحتجاجات حضرت رضا صلوات الله علیه و سؤلات مأمون از آن حضرت که در کتاب **عیون أخبار الرضا** عليه السلام باب پانزدهم و **مسند الامام الرضا** عليه السلام آمده است مراجعه شود.

عصمت و عدالت

در پایان بحث عصمت تذکّر داده می‌شود که معصوم امکان وقوع گناه در خارج از او منتفی است و لکن عادل ممکن است مرتکب گناه شده و از عدالت خارج شود.

خاتمیّت

از مسائلی که در بحث نبوّت مناسب است بررسی شود مسئله خاتمیّت رسالت پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله و پایان یافتن نبوّت به رسالت و بعثت آن حضرت می‌باشد. در این مورد سخن این است که بعد از پیغمبر اسلام صلى الله عليه وآله ، پیامبری نخواهد آمد و سلسلهٔ رسالت به رسالت حضرت



همین مضمون صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن أبي طالب عليه السلام ۱۸۷۳/۴ ومستدرک علی الصحیحین، کتاب معرفة الصحابة، ومن مناقب أهل رسول الله صلى الله عليه وآله ح ۴۷۱۱، ۱۶۰/۳.

محمدصلّی‌الله‌علیه‌وآله پایان پذیرفته است.

دلیل أصلی و عمده‌ای که خاتمیّت رسالت حضرت محمدصلّی‌الله‌علیه‌وآله ، را إثبات می‌کند (صرف نظر از جامعیّت و فراگیری شگفت‌انگیز مقرّرات و دستورات و مطالب اسلام که خود متناسب با خاتمیّت رسالت است) اعلام قرآن و سنّت و تصریح مکتب وحی است.

بدیهی است بعد از قبول رسالت حضرت محمّدصلّی‌الله‌علیه‌وآله شناخت هر یک از خصوصیّات مربوط به مکتب وحی و بطور کلی هر حقیقتی که در مکتب وحی مطرح شده باشد بستگی به کیفیّت تبیین و تشریح آن در مکتب وحی دارد، به هر صورت و با هر خصوصیّتی که در مکتب وحی مسائل مختلف واضح و روشن آمده باشد به همان صورت و خصوصیّت باید إعتقاد داشت و مورد قبول قرارگیرد بنابراین در مورد مسألهٔ خاتمیّت نیز باید از خود مکتب استفاده کرد.

از مجموعه مدارک مکتب وحی: قرآن و گفتار پیامبر اکرم‌صلّی‌الله‌علیه‌وآله و أئمه معصومین‌علیهم‌السلام به دو صورت خاتمیّت رسالت حضرت محمدصلّی‌الله‌علیه‌وآله استفاده می‌شود.

۱ ـ تصریح به پایانی بودن رسالت حضرت محمدصلّی‌الله‌علیه‌وآله .

۲ ـ مطالبی که لازمهٔ آن مطالب خاتمیّت و آخر بودن رسالت حضرتش را إثبات می‌کند.

قرآن کریم به صراحت اعلام فرموده است:

﴿ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِن رِّجَالِكُمْ وَلٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ

وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾[1]
محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله پدر هیچ یک از مردان شما نیست لیکن او رسول خدا و خاتم انبیاست.

با توجّه به این که خاتَم به فتح تاء و خاتِم به کسر تاء به یک معنی می‌باشد و آن معنی، پایان و نهایت شیئی است در آیهٔ فوق خاتمیّت نبوّت، به نبوّت حضرت محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله إعلام شده است.

همچنین در فرمایش پیغمبر أکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله که در بسیاری از کتب حدیث آمده است که خطاب به أمیرالمؤمنین‌علیه‌السلام فرموده‌اند:

«أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنّه لا نبيّ بعدي»[2]

پیامبر گرامی اسلام به أمیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام فرموده‌اند: که جایگاه تو نسبت به من جایگاه هارون نسبت به موسی است، جز این که پس از من پیامبری نیست.

در این حدیث شریف بصراحت إبلاغ شده است که پس از حضرت محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبری نیست.

و نیز در قرآن کریم مطالبی آمده است که لازمهٔ آن مطالب، خاتمیّت رسالت حضرت محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد بعضی از آنها آیات زیرا است:

۱ـ احزاب/ ۴۰.

۲ـ بحارالأنوار، تاریخ أمیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، الباب ۵۳، في أخبارى المنزلة والاستدلال بها على امامته‌علیه‌السلام ح ۲۰، ۲۶۱/۳۷ و صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابی طالب‌رضی‌الله‌عنه، ۱۸۷۰/۴.

الف) ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾ (۱)

تو را ای پیامبر مبعوث ننموده و نفرستاده‌ایم مگر برای تمامی مردم.

بدیهی است هنگامی که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر برای همهٔ مردم، همهٔ قشرها، و همهٔ نسلها باشند لازمه‌اش أبَدیّتِ رسالت و آخرین پیامبر بودن است.

ب) ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ (۲)

نیست آن قرآن جز موعظه و پند برای جهانیان.

روشن است که ذکر بودن قرآن برای جهان و تمامی مردم ملازم با تداوم آن و خاتمیّت رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله می‌باشد، زیرا اگر پیامبری پیامبر بعد از حضرت بیاید قرآن تا آن زمان ذکر است نه برای همهٔ جهانیان.

ج) ﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ﴾ (۳)

بگو ای پیامبر چه گواهی بزرگتر است. بگو خدا میان من و شما گواه است و وحی می‌کند به من آیات این قرآن را تا به آن شما و هر کس از افراد بشر را که خبر این قرآن به او رسد بیم دهم.

۱ـ سبأ/۲۸.

۲ـ تکویر/۲۷.

۳ـ انعام/۱۹.

و همچنین بعضی از روایات اثبات کنندۀ مطلب فوق می‌باشد مانند:

«عن زرارة قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام عن الحلال والحرام، فقال: حلال محمد حلال أبداً إلى يوم القيامة وحرامه حرام أبداً إلى يوم القيامة لا يكون غيره ولا يجیء غيره»(۱)

در این حدیث شریف دوام حلال و حرام این آئین مقدس (اسلام) تا روز قیامت إعلام شده است. روشن است که این تداوم همراه با أبدیّت رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله می‌باشد والا حلالشان و حرامشان تا قیامت تداوم و بقاء نداشت.

بدیهی است که از مدارک و دلیلهای مانند دلیلهای فوق بطور قطع و بدون هیچ گونه تردید همگانی بودن رسالت پیغمبر اسلام برای جنّ و انس و تمامی قشرها و همۀ زمانها استفاده می‌شود:

بنابراین، مسألۀ خاتمیّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله در میان مسلمین به استناد مکتب وحی قطعی است که از ضروریّات اسلام شمرده می‌شود.

وحي

وحی در لغت به معنای درک خفیّ و پنهانی است و در بحث نبوّت مقصود راه إرتباط پیامبر با خداوند می‌باشد. آنچه در اینجا به اختصار تذکّر داده می‌شود این است که إرتباط بشر با خداوند متعال به تصریح قرآن کریم از یکی از سه صورت بیرون نیست.

۱ـ کافی، باب البدع والرأی والمقائیس، ح ۱۹، ج ۵۸/۱.

۱ ـ مکالمهٔ مستقیم با خداوند متعال.
۲ ـ ایجاد خداوند کلام را در موجودی و شنیدن انسان آن کلام را.
۳ ـ آمدن فرشته نزد انسان و پیام آوردن از جانب خداوند.
خدای تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾ (۱)

خداوند با بشری سخن نمی‌گوید مگر به صورت وحی یا از پس پرده و حجاب و یا رسولی را (فرشته) می‌فرستد تا به امر خدا هر چه خدا خواهد وحی کند، خداوند برتر و حکیم است.

اگر کلمهٔ وحی به تنهایی گفته شود معنای عام وفراگیر دارد یعنی شامل سه صورتی که گفته شده می‌شود و اگر سه صورت یاد شده کنار یکدیگر قرارگیرد مقصود از کلمهٔ وحی مکالمهٔ مستقیم است که همان إلقاء مطالب از ناحیه خداوند به قلب مقدّس پیامبر می‌باشد.

همانطور که در آیهٔ فوق می‌بینیم که وحی در مقابل «**مِن وَرَاءِ حِجَابٍ**» و در مقابل «**أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً**» آمده است.

و برای پیامبران إرتباط با خداوند به صورتهای یاد شده، انجام شده است و بدیهی است که کیفیّت این إرتباط امری است مخفی و حقیقت آن از امور مخفیّه است.

۱ـ شوری/۵۱.

پیامبران أُولُوا العزم

تعداد پیامبران بنابر آنچه از روایات فروانی استفاده می‌شود ۱۲٤۰۰۰ می‌باشد[۱] که نام بعضی از آنان در قرآن کریم آمده است.

درارتباط با موقعیّت پیامبران به یک مطلب توجّه داده می‌شود.

پیامبران اولوالعزم در جمع پیامبران از موقعیّت خاصّی برخوردارند که با توجّه به مدارک روائی (فرمایشات معصومین علیهم السلام) پنج نفر می‌باشند، به ترتیب: حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمّد صلوات الله علیهم أجمعین.

﴿ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ﴾ [۲]

ای رسول ما تو هم مانند پیامبر اولوا العزم صبور باش.

علّت این که این پیامبران الواالعزم نامیده شده‌اند معمولاً دو جهت زیر نقل شده است:

۱ ـ پیامبران اولواالعزم برای همهٔ افراد زمان خود فرستاده شده‌اند و دارای شریعت مستقل بوده‌اند.

۲ ـ از زمان بعثت پیامبر اولواالعزم سابق تا زمان بعثت پیامبر اولواالعزم بعدی مردم به پیروی از برنامه و شریعت پیامبر قبلی توصیه و راهنمایی می‌شدند.

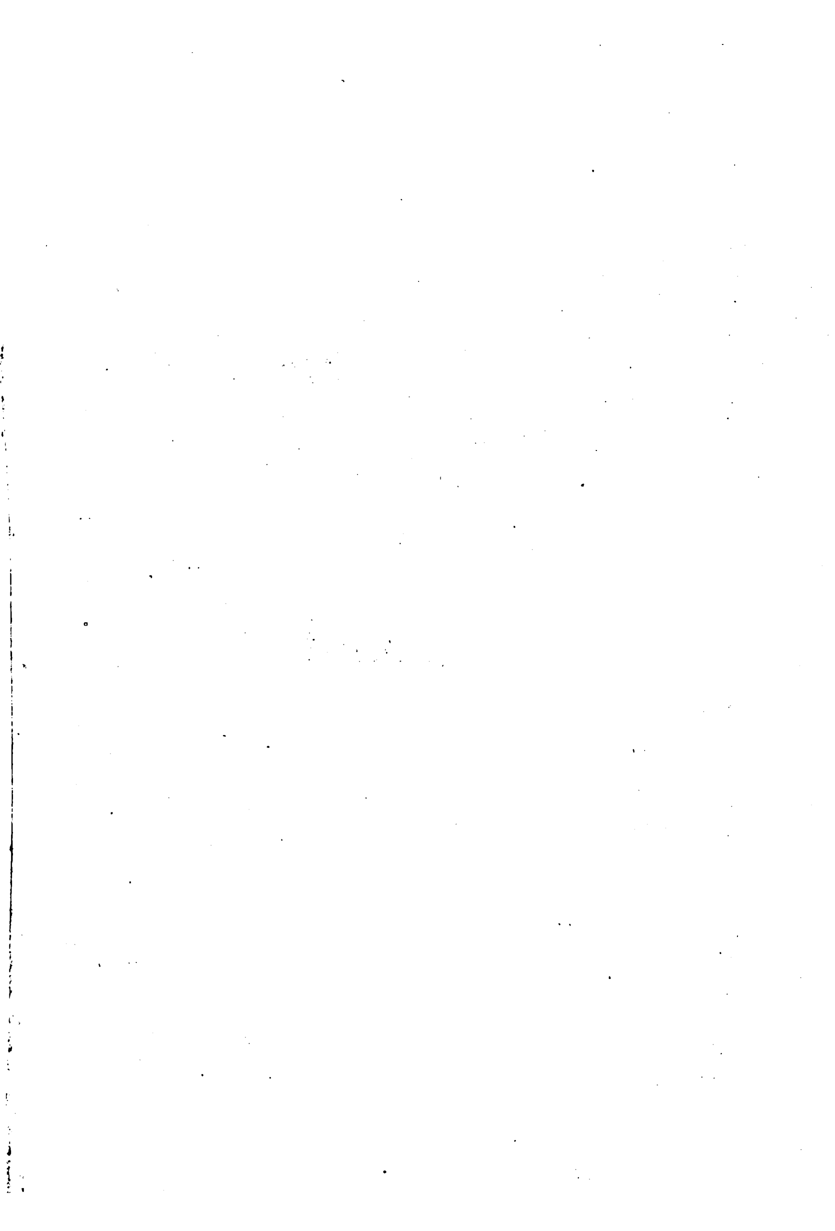
* * *

۱ـ بحارالأنوار، کتاب الروضه، باب ۴، ما أوصی به رسول الله صلی الله علیه و آله إلی أبي ذر رحمه الله، حدیث ۱، ۷۱/۷۷.

۲ـ احقاف/۳۵.

بخش سوّم

امامت



امامت

امام در لغت به معنای پیشوا و رهبر آمده است و نیکی یا بدی در آن قید نشده است.

برای کلمه «ولی» معانی متعدد آمده که مشهورترین آنها به معنای سرپرستی است. امامت و ولایت در مسئلهٔ مورد بحث، مقامِ سرپرستی و پیشوایی در تمامی شئون علمی و عملی و فردی و اجتماعی در جامعهٔ اسلامی است که به عنوان جانشین پیامبر گرامی، به امر خداوند متعال تعیین گردیده است.

دانشمندان فریقین (شیعه و سنّی)، امامت را چنین تعریف کرده‌اند:

«الإمامة رياسة عامة في أمور الدين والدنيا لشخص من الأشخاص نيابة عن النبيّ صلّی الله علیه وآله»[1]

امامت یعنی سرپرستی و امامت عموم مسلمین در امر دین و دنیا، به نیابت از جانب پیامبر معظم اسلام صلّی الله علیه وآله.

امامت عامّه

مقصود از امامت عامّه أصل نیازِ جامعهٔ اسلامی بعد از رحلت و وفات پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه وآله به امام منصوب از طرف خداوند است.

۱ـ الباب الحادی عشر، الاصل الرابع، الفصل السادس في الامامة، صفحه ۶۷ و شرح المقاصد، (للتفتازانی) ـ الفصل الرابع فی الامامة ـ ۲۳۲/۵.

البته همین احتیاج امت اسلامی و نیاز جامعهٔ مسلمین به امام منصوب از طرف خداوند متعال پس از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به دلیل‌های عقلی و نقلی ثابت شده است. برخی از دلیلهای عقلی بشرح زیراست.

دلیلهای عقلی بر نیاز امت اسلامی به امام

الف ـ اگر بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله امام منصوب از طرف خداوند وجود نداشته باشد شناخت وظایف و تکالیف گوناگون برای مردم ممکن و میسّر نیست و اگر چنین باشد تکلیف از مردم ساقط خواهد بود. و بدیهی است که مردم پس از رحلت پیغمبر اکرم مکلف‌اند و تکلیف از آنها ساقط نیست. بنابراین لزوم وجود امام منصوب از طرف خداوند قطعی است.

توضیح: بدیهی است که مردم دستورات مختلف و گستردهٔ اسلامی را در قسمتهای مختلف زندگی، معاملات و معاشرتها و عبادات خود بخود آگاه نیستند و نیز از قرآن و گفته‌های پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هم بصورت کامل نمی‌توانند استفاده کنند. و برداشتهای دانشمندان مسلمان هم از دین در تمامی ابعادش کاملاً متفاوت و مختلف است و بدیهی است که مردم بدون تکلیف نبوده، بلکه مکلّف به شناخت دین و عمل به آن می‌باشند بنابراین برای شناخت دین و دستورات کامل اسلام احتیاج به شخصیّتی که گفتار او سند و حجّت باشد ضرورت دارد و روشن است که گفتار کسی سند و حجت است که از طرف خداوند معیّن شده باشد در غیر این صورت سخن و گفتارش سند و حجّت نخواهد بود.

ب ـ اگر امام منصوب از طرف خداوند در جامعهٔ اسلامی وجود داشته باشد اختلاف در جهت فهم دین در امت اسلامی نخواهد بود، زیرا تمامی برداشت‌های مختلف و نظریّات گوناگون با مراجعه به امام منصوب از طرف خداوند رفع خواهد شد و اگر امام منصوب از طرف خداوند نباشد برداشتها از قرآن و حدیث کاملاً مختلف و در نتیجه غرض رسالت یعنی ابلاغ دستورات الهی نقض می‌گردد.

بنابراین وجود امام منصوب از طرف خداوند متعال ضروری و لازم است.

ج ـ با توجه به لزوم وجود حاکم در جامعهٔ اسلامی و اتّفاق کل امت به ضرورت وجود شخصیّتی که حافظ و نگهدار دین و کیان مکتب وحی و جامعهٔ اسلامی باشد و مقرّرات را اجرا کند و تداوم بخش مکتب رسالت باشد، می‌گوییم چنین شخصیّتی اگر از طرف خداوند منصوب نگردد بدیهی است که خطا پذیری و احیاناً تحت تأثیر هواهای نفسانی قرارگرفتن و جهل به حقایق، موجب انحراف در مکتب و جایگزینی قوانین غیر الهی به جای قوانین الهی می‌گردد، بنابراین وجود شخصیّتی الهی که از خطا و جهل محفوظ، و از خلاف و گناه مصون و سخن و عملش حجّت و سند باشد و تمامی مردم مطیع و تسلیم او باشند، در جامعه اسلامی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضرورت دارد.

اگر گفته شود با فرض تعیین چنین شخصیّتی از طرف خداوند و قبول این که امامان معصوم از طرف خداوند انتخاب و نصب گردیده‌اند باز هم اختلاف باقی است و مردم دین کامل را ندانسته و عمل ننموده‌اند پس تعیین و نصب خداوند اثری نخواهد داشت.

می‌گوئیم: اگر خداونـد شـخصیّت مـورد بـحث (امـام مـعصوم) را انتخاب و نصب نمود، انحراف و فساد مردم در اثر سوء اختیار خودشان بوده و نقص در اساس مکتب نیست، ولی اگر خداوند چنین فـردی را تعیین نکند نقص در برنامه و مکتب خواهد بود.

دلیلهای نقلی بر نیاز امت اسلامی به امام

بخشی از آیات قرآن و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که اثبات لزوم وجـود چـنین شـخصیت الهـی را در جـامعهٔ اسـلامی پس از پـیامبر اکـرم صلی الله علیه و آله می‌نمایند بشرح زیر است:

الف ـ خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَإِن مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلاَ فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (۱)

هیچ امتی نـیست مگـر آن کـه در آن امت نـذیر و بـیم دهنده‌ای بوده‌است.

ب ـ خدای تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (۲)

همانا تو بیم دهنده هستی و برای هر گروهی هـدایت کننده‌ای هست.

ج ـ خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِم مِنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا

۱ـ فاطر/۲۴.

۲ـ رعد/۷.

بِكَ شَهِيداً عَلَىٰ هٰؤُلاَءِ﴾ [۱]

روزی که بر می‌انگیزیم در هر امتی گواهی را که از خود آنان می‌باشد و تو را گواه بر اینان می‌آوریم.

از آیات فوق به خوبی استفاده می‌شود که در هر زمانی از طرف خداوند هدایت کننده و بیم دهنده و گواه بر خلق وجود دارد. بدیهی است در زمانی که شخص پیامبر وجود داشته باشد هادی، مُنذر و راهنما و بیم دهنده همان پیامبر خواهد بود. و در زمانی که پیامبر نباشد روشن است که وصی و جانشین او می‌باشد و لزوم چنین فردی اعلام شده است.

ه ـ از روایاتی که دلالت بر وجود حجت الهی در هر عصر و زمانی دارد و مورد اتفاق امّت اسلامی است، روایتی است که از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«من مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية». [۲]

از حدیث فوق استفاده می‌شود که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هر زمانی امام و پیشوایی است که شناخت آن ضرورت دارد و هر کس او را نشناسد به مردن دوران جاهلیت مرده است. بدیهی است که این پیشوا و امام باید از طرف خداوند باشد و الاّ شناخت آن به صورت فوق ضروری اعلام نمی‌گردید.

۱ـ نحل/۸۹.

۲ـ الاصول من الکافی، کتاب الحجة باب من مات ولیس له امام... ح ۳، ۳۷۷/۱، شرح المقاصد، الفصل الرابع في الإمامة، المبحث الأوّل نصب الامام ۲۳۹/۵.

امامت خاصّه

مقصود از امامت خاصه مشخص نمودن موقعیت امامت و سرپرستی برای فرد یا افراد معیّنی است.

راههای اثبات امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

درارتباط با اثبات مقام خلافت و امامت برای فرد و یا افراد معیّن از سه راه می‌توان استفاده کرد.

۱ ـ نصّ و تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله .

۲ ـ ادّعای امامت و خلافت همراه با کرامت.

۳ ـ داشتن امتیازات بیشتر و خصوصیّات بهتر درارتباط با مقام امامت.

قبل از بررسی راه‌های فوق در امامت خاصّه تذکّر داده می‌شود که سِمَت و مقام امامت مانند نبوّت و پیامبری، مقام و موقعیّتی است که با انتخاب خداوند مشخص می‌گردد و به حکم عقل و نقل تعیین فرد یا افرادی به سمت نبوّت و امامت به انتخاب خداوند بستگی دارد و مردم را در این انتخاب دخالتی نیست.

و به اضافه آنچه قبلاً در لزوم امام عقلاً، گفته شد می‌گوییم:

عقل به خوبی حکم می‌کند که انتخاب کسی که معصوم باشد و از خطا و گناه مصون تا مورد اعتماد قرارگیرد و در علم و عمل یگانه باشد تا

ملجأ و مرجع خلق و مردم گردد و این ارزش‌های علمی و عملی برایش تا پایان عمر باقی باشد تا حجّت بر خلق تمام شود، تعیین این مقام از عهدهٔ مردم خارج است و تنها به آگاهی محیط و جامعی بستگی دارد و چنین انتخابی در اختیار خداوند متعال است و بس، نقل هم انتخاب فرد و یا افراد را به سمت و موقعیت پیامبری و امامت درارتباط با انتخاب الهی می‌داند، لذا این موقعیّت‌های الهی گاهی در سن کودکی به افراد و اگذار شده است چه این که بستگی به تلاش‌های مربوط به این زندگی ندارد بلکه بر اساس علم حضرت حقّ «جلّ شأنه» به شایستگی افراد و مسائل دقیقتری انجام می‌گیرد، چنانچه حضرت عیسی و یحیی «علی نبیّنا وآله وعلیهما السّلام» در دوران کودکی به سمت نبوّت نائل آمده‌اند.

بعضی از آیات قرآن کریم که انتخاب نبوت و امامت را از طرف خداوند اعلام می‌دارد آیات زیراست.

الف ـ ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (۱)

من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت.

ب ـ ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (۲)

و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند.

ج ـ ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (۳)

۱ـ بقره/۳۰.

۲ـ انبیاء/۷۳.

۳ـ ص/۲۶.

ای داود ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم.

د ـ ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا﴾ (۱)

و برخی از آن بنی اسرائیل را امام و پیشوایانی که خلق را به امر ما هدایت کنند قرار دادیم برای آن که در راه حق صبر کردند.

هـ ـ ﴿وَاجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي﴾ (۲)

و از اهل بیت من یکی را وزیر و معاون من فرما ـ برادرم هارون را و زیر من گردان ـ و به او پشت من را محکم کن.

و ـ ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ (۳)

و خدای تو هر چه را خواهد بیافریند و بر گزیند و دیگران را هیچ اختیاری نیست.

در آیات فوق تعیین خلیفه و امام و وزیر به ذات مقدّس حضرت حق نسبت داده شده‌است و بخوبی از این آیات استفاده می‌شود که نصب افراد به سمت نبوّت و امامت در عهدهٔ حضرت پروردگار است.

و در آیهٔ آخر که نفی اختیار از مردم نموده است، در حالی که اساس قرآن کریم و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و امر و نهی بر اختیار استوار

۱ـ سجده/۲۴.

۲ـ طه/۲۹ ـ ۳۱.

۳ـ قصص/۶۸.

است بدین معنی است که مردم در انتخاب نبیّ و وصیّ نبیّ، اختیاری از خود ندارند و طبق بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در توضیح آیهٔ شریفه این انتخاب و اختیار در انحصار خداوند است.

ومن طريق المخالفين ما رواه الحافظ محمّد بن موسى الشيرازي في كتابه «المستخرج من تفاسير الاثنى عشر» وهو من مشايخ أهل السنّة في تفسير قوله تعالى: ﴿ وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ يرفعه إلى أنس بن مالك قال: سألت رسول الله صلی الله علیه و آله عن هذه الآية؟ فقال إنّ الله خلق آدم من الطين كيف يشاء ويختار وأنَّ الله تعالى اختارني وأهل بيتي على جميع الخلق فانتجبنا فجعلنى الرسول وجعل عليّ بن أبي طالب علیه السلام الوصي ثمّ قال: ﴿ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ يعنى ما جعلت للعباد أن يختاروا ولكنّي اختار من أشاء فأنا وأهل بيتي صفوته وخيرته من خلقه...[1]

محمّد بن موسی شیرازی (او از بزرگان اهل سنت است) در کتابش **«المستخرج من تفاسير الاثنى عشر»** از طریق مخالفین (اهل سنت) نقل می‌کند که أنس می‌گوید: در رابطه با این آیهٔ شریفه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدم. حضرت فرمودند: خداوند متعال، حضرت آدم را هر گونه خواست خلق نمود و او را اختیار نمود و نیز

۱ـ البرهان في تفسير القرآن، ذيل الآيه ۶۸، القصص ۲۳۷/۳، ح ۵؛ مصباح الهداية في إثبات الولاية، الحديث الرابع عشر، ص ۱۵۳.

خدای متعال مرا و اهل بیتم را بر تمام خلق اختیار نمود و ما را برگزید سپس مرا رسول قرارداد و علی بن ابی طالب را وصیّ من قرارداد سپس فرمود: و خلق را اختیاری نیست یعنی برای بندگان اختیار قرار ندادم و لکن من اختیار می‌کنم کسی را که بخواهم، پس من و اهل بیتم از بین خلق برگزیده و اختیار شدهٔ خداوند هستیم.

با توجّه به آنچه گفته شد به بررسی راه‌های اثبات امامت خاصّه می‌پردازیم:

طریق اوّل: نصّ

یکی از راههایی که مقام امامت را بعد از پیامبر اکرم ﷺ برای فرد یا افرادی ثابت می‌کند نصّ است.

اگر در مسأله‌ای، قرآن و یا گفتار پیامبر اکرم ﷺ صراحت داشته و احتمال خلاف در آن نباشد نصّ نامیده می‌شود. درارتباط با مسأله امامت و خلافت جمعی از مسلمانان که أهل سنّت نامیده می‌شوند، گویند که از رسول خدا ﷺ مطلبی نرسیده است و ایشان کسی را به جانشینی خود انتخاب ننموده‌اند بلکه امر خلافت به نظر امت و مردم و اگذار شده‌است.

در مقابل أهل سنّت، شیعه می‌گوید به اضافهٔ این که أهمیت مطلب پیشوایی بر امت اسلامی و نگهداری از کیان اسلام ایجاب می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ بی توجّه از این مسأله نگذرند و بعد از خود کسی را و یا کسانی

را به جانشینی خود معرّفی نمایند مدارک روشن و دلیل‌های صریح از مکتب وحی گواه نصّ و تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسأله امامت است.

قسمتی از نصوص صریح و روشن که امامت و خلافت بلا فصل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را اثبات می‌کند به شرح زیراست.

اوّل: خدای تعالی می‌فرماید:

﴿ وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ ﴾ (۱)

ای رسول! خویشان نزدیک خود را بیم بده.

آیهٔ فوق که به نام آیهٔ إنذار نامیده شده است پیامبر گرامی اسلام را مأمور به إنذار نسبت به خویشان نزدیک خود نموده است. در کتب تفسیر و تاریخ شیعه و سنّی نوشته‌اند که بعد از نزول آیهٔ یاد شده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدود چهل نفر را در منزل حضرت ابوطالب علیه السلام دعوت نمودند و حضرت علی علیه السلام مقداری غذا (آبگوشت) تهیه کردند، آنگاه که همه جمع شدند با همان غذای اندک همگان (که تمامی آن غذا خوراک یکی از آنها بود) خوردند و سیر شدند. و پس از صرف غذا به همهٔ آنان شیر نوشانیدند. آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای پسران عبدالمطلب همانا به خدا قسم من سراغ ندارم جوانی در عرب که برای خویشانش چیزی آورده باشد که أفضل باشد از آنچه من آورده‌ام. (خبر دنیا و آخرت) و خداوند مرا امر فرموده است که شما را به آن دعوت کنم.

کدام یک از شما مرا بر این امر کمک می‌کنید. به گونه‌ای که برادر من و وصیّ و خلیفهٔ من در میان شما باشد؟

۱ـ شعراء/۲۱۴.

همه ساکت، علی بن ابی طالب علیه السلام که از همهٔ آنان از نظر سن کوچکتر بودند گفت: من در این امر کمک شما و وزیر شما می‌باشم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: این است برادر من و وصی من و خلیفهٔ من در میان شما از او شنوایی داشته و او را اطاعت کنید.

خویشان حضرت خندیدند و بر خاستند و به حضرت ابوطالب گفتند:

مأمور شدی از فرزندت اطاعت کنی و حرف او را بشنوی.[۱]

حدیث مذکو ر به سندهای دیگر با اندکی اختلاف در کتاب‌های حدیثی عامّه و خاصّه نقل شده‌است.

از حدیث فوق امامت و خلافت حضرت أمیرمؤمنان علی علیه السلام بخوبی استفاده می‌شود و جای هیچ گونه تردیدی برای انسان منصف و آگاه باقی نمی‌گذارد و اهمّیت مسأله ولایت و امامت را نیز می‌رساند زیرا

۱ـ کثیری از منابع شیعه و سنی این خبر را ذکر کرده‌اند که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف ـ تفسیر البرهان ـ ذیل آیهٔ ۲۱۴ شعراء ۱۹۰/۳.

ب ـ مجمع البیان ـ ذیل آیه ۲۱۴ شعراء ۳۵۶/۷.

ج ـ جامع البیان، تفسیر طبری، ذیل آیهٔ ۲۱۴، شعراء جزء ۱۴۹/۱۹، مجلد ۱۱.

د ـ تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل، ذیل آیهٔ ۲۱۴ شعراء، ۴۰۰/۳.

هـ ـ مسند الإمام احمد بن حنبل، مسند علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۱۱/۱.

و ـ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، باب فیما أوصی به علیه السلام، ۱۱۳/۹.

ز ـ تاریخ الطبری، ذکر الخبر عما کان من أمر النبیّ صلی الله علیه و آله ۶۳/۲.

ح ـ کنز العمال، فضائل علیّ علیه السلام ۱۳۱/۱۳، ح ۳۶۴۱۹.

در اوّلین دعوت آشکار در سطح خویشان پس از ابلاغ رسالت مسألهٔ امامت و ولایت را پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله مطرح فرموده‌اند.

سؤالی را که بعضی از اهل سنّت در این مورد دارند این است که سنّ حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام در حدود دوازده سال یا کمتر بوده است. ایمان در چنین سنّی قابل اعتماد نیست.

جواب این ایراد روشن است، زیرا علاوه بر این که استعداد و نبوغ حضرت امیر عليه السلام برای همگان مشخص و از مسائل بدیهی است و در نتیجه از درک بالایی برخوردار بوده‌اند اگر چنین اشکالی در جریان حدیث فوق باشد در حقیقت اشکال و ایراد به پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله است که چرا ایشان چنین ایمانی را پذیرفته‌اند و با توجّه به این که بر پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله قطعاً ایرادی نیست؛ بنابراین جریان از استواری کامل برخوردار است.

دوّم: خدای تعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ وَإِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (۱)

ای پیامبر ابلاغ کن آنچه را که به سوی تو از جانب پروردگارت نازل گردیده است و اگر انجام ندهی پس رسالتی که از طرف خداوند به آن مأمور شده‌ای انجام نداده‌ای و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند.

آیهٔ فوق با توجّه به روایات معتبری که از عامّه و خاصّه رسیده است

۱ـ مائده/۶۷.

به صراحت خلافت بلا فصل حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را إثبات می‌کند.

توضیح: درارتباط با آیهٔ شریفه، مطالبی به شرح زیر تذکّر داده می‌شود:

۱ ـ از این آیهٔ شریفه استفاده می‌شود مسأله مورد نظر خداوند، که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مأمور به ابلاغ آن شده‌اند مسألهٔ بسیار مهمّی است تا آنجا که اگر آن مطلب را ابلاغ نکنند گویی هرگز رسالت خود را ابلاغ نکرده‌اند.

۲ ـ از آیهٔ شریفه استفاده می‌شود که ابلاغ آنچه مورد نظر بوده بسیار بر حضرت ثقیل و سنگین بوده است وجهت سنگینی آن، احساس خطر پیامبر از طرف مردم بوده و بدین جهت قرآن فرموده است:

﴿وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾

خداوند تو را از مردم حفظ خواهد کرد.

۳ ـ این آیهٔ شریفه در سوره مائده است و سورهٔ مائده آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است بنابراین بیمی از مشرکین نداشته زیرا کاملاً مشرکین مغلوب بودند بلکه معلوم می‌شود که بیم از مسلمانان بوده است.

٤ ـ آنچه حضرت مأمور به ابلاغ آن شده‌اند احکام فرعیّه مانند نماز و زکات و حج و روزه و مانند آن نبوده‌است، زیرا آنها ابلاغ شده بود و ترس از ابلاغ آنها نداشتند و مسلمانان هم با آنها مخالفت نداشته‌اند.

۵ ـ آنچه از احادیث مختلف و متعدد استفاده می‌شود این است که جمعی از صحابه در مقام مخالفت با ولایت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بودند.

آنچه گفته شد بخوبی می‌رساند که آیهٔ شریفه درارتباط با ولایت و

خلافت است و با توجّه به آنچه گفته شد، روایات بسیار از عامّه و خاصّه نقل شده است که آیهٔ شریفه درارتباط با جریان غدیر خم و جمع نمودن رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را و ابلاغ آنچه را که بر حضرتش نازل شده است می‌باشد.

و در کتاب شریف غایة المرام هشتاد و نه حدیث از عامه درارتباط با حدیث شریف غدیر خم نقل شده است.

٦ ـ آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم ابلاغ نموده‌اند به تصدیق عامّه وخاصّه نصّ بر مولی بودن حضرت علی علیه السلام بوده است.(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بازگشت از مکه به غدیر خم رسیدند در آنجا توقف فرمودند و آنها که رفته بودند برگشته و آنها که عقب بودند رسیدند، آنگاه پس از بیان خطبه‌ای مهم، پیامبر صلی الله علیه و آله دست علیّ بن ابی طالب علیه السلام را گرفتند و ایشان را برتر از همگان در علم و شجاعت و قضاء و همهٔ فضائل معرفی نموده و اعلام کردند که به همین نزدیکی من از میان شما می‌روم و آنگاه فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ» هر که من مولای او هستم علی علیه السلام مولی اواست.

۷ ـ بدیهی است که کلمهٔ مولی در گفتار عموم به معنای صاحب اختیاراست و اگر به معنای دوست و عبد و معانی دیگر باشد احتیاج به شاهد و قرینه دارد.

۸ ـ علاوه بر آنچه گفته شد از کلمه مولی خود بخود همان صاحب

۱ـ غاية المرام، الباب السادس عشر، في النصّ على أميرالمؤمنين من رسول الله صلی الله علیه و آله في يوم غدير خم، ۲۶۷/۱.

اختیار به ذهن عموم سبقت می‌گیرد نه معانی دیگر، در این مورد دو شاهد دیگر موجود است که کلمهٔ مولی در بیان حضرت پیامبرﷺ [مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ] مقصود صاحب اختیاراست.

الف ـ بدیهی است که مولی نسبت به خود حضرت پیامبرﷺ به معنای صاحب اختیار است و حضرتش آنچه برای خود اعلام نموده و مورد قبول بوده است برای حضرت امیرعلیه‌السلام نیز ابلاغ نمودند پس مولی در مورد حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام هم به معنای صاحب اختیاراست.

ب ـ در ابتدای بیان پیامبرﷺ این جمله را بسیاری از راویان حدیث نقل نموده‌اند که فرمودند:

> **«ألست أولی بأنفسکم منکم؟ قالوا: بلی»**
>
> آیا من سزاوارتر و صاحب اختیارتر از خود شما به شما نیستم؟! گفتند: این چنین است. سپس فرمودند: **«مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ»** هر کس من مولای او هستم پس این علی است که مولای اوست.

بنابراین بدیهی است که مقصود از مولی همان صاحب اختیار می‌باشد.

اگر گفته شود: (چنان که بعضی از اهل تسنن گفته‌اند) کلمهٔ مولی به جهت آن که به معانی مختلفی همانند صاحب اختیار و سیّد و عبد (بنده) و دوست می‌آید، پس کلمهٔ مولی مجمل است و نمی‌تواند سند و دلیل برای ادّعای شیعیان گردد.

می‌گوییم: با توجّه به آنچه بیان شد هرگز کلمهٔ مولی مجمل نیست و اگر اصرار شود که کلمهٔ مولی مجمل است، گوئیم که این اهانت و

جسارت به ساحت مقدّس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، زیرا اگر کلمه مولی مجمل باشد، تمام زحماتی که در روز غدیر کشیده شده بیهوده بوده، و توقف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حجاج که بالغ بر صد هزار نفر بوده‌اند کاری عبث و بی نتیجه می‌شود، چراکه بر فرض مجمل بودن کلمهٔ مولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطلبی را فرموده‌اند که قابل فهم نیست و افراد نمی‌توانند از آن معنای روشنی را بفهمند؛ بدیهی است که این نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار ناروااست.

اکنون گوئیم با توجّه به مطالب گذشته جریان غدیر خم از دلیل‌های روشن و صریح است که خلافت بلا فصل حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام را اثبات می‌کند.

سوم: از دلیل هایی که خلافت بلا فصل حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام را اثبات می‌کند و نصّ بر امامت حضرتش می‌باشد حدیث منزلت است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعليّ علیه السلام: «أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنّه لا نبيّ بعدي»[1]

این حدیث در کتب شیعه و سنّی نقل شده است.

صحیح مسلم نقل می‌کند که معاویه به سعد گفت: چرا به علی دشنام نمی‌دهی؟ سعد گفت: چگونه کسی را دشنام دهم که سه فضیلت دارد و من دوست داشتم اگر

۱ـ شواهد التنزیل ـ ذیل آیه ۵۹ نساء ـ ۱۹۰/۱ حاکم حسکانی پس از نقل اسنادی از این حدیث می‌گوید: استاد ما ابوحازم می‌گفت: من این حدیث را به پنج هزار سند استخراج نمودم.

یکی از آن فضائل را می‌داشتم هر چه از بهترین اموال می‌داشتم می‌دادم.

۱ ـ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بعضی از غزوات او را به جای خود در مدینه قرار دادند، حضرت علی علیه السلام گفتند: ای رسول خدا، آیا مرا با زنان و کودکان باقی می‌گذارید؟ حضرت فرمودند: آیا دوست نمی‌داری که جایگاه تو نسبت به من، جایگاه هارون نسبت به موسی باشد جز این که پس از من پیامبری نخواهد بود.

۲ ـ و شنیدم پیامبر در روز خیبر فرمود: هر آینه پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند، روز موعود که رسید افراد گردن کشیده خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می‌دادند (تا آن که شاید به نظر حضرت آمده و انتخاب شوند)، فرمود: علی علیه السلام را برایم بخوانید. حضرت علی علیه السلام آمدند در حالی که چشمشان درد می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله کمی از آب دهان خود را در چشم علی علیه السلام افکند (عارضه چشم سریعاً بر طرف شد) و پرچم را به دست امیرالمؤمنین دادند و خداوند پیروزی را به دست او قرارداد.

۳ ـ و چون این آیهٔ شریفه نازل شد: ﴿ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ

أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ (۱)
رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند سپس عرضه داشت: «خدایا اینان اهل من هستند». (۲)

از این حدیث شریف فضیلت و برتری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از همهٔ اصحاب بخوبی استفاده می‌شود. و از بخش اول حدیث خلافت بلا فصل حضرت علی علیه السلام استفاده می‌گردد، زیرا موقعیّت و منزلت حضرت هارون نسبت به حضرت موسی، خلافت و وزارت بوده است پس موقعیّت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نیز همان خلافت خواهد بود.

اگر گفته شود: این جریان منزلت و به جای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودن مقطعی است نه دائمی، در آن موقع که پیامبر اکرم به جنگ تبوک رفتند حضرت علی علیه السلام به جای حضرت بودند. دوام و استمرار برای این منزلت نیست بلکه مقطعی و فصلی بوده‌است.

می‌گوییم: گر چه بیان این مطلب، از مقطع خاصّی بوده است ولی

۱ـ آل عمران/۶۱.
این آیه در جریان مباهله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با نصارای نجران نازل شد، که در این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی شده‌اند و این آیه از بالاترین فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است. وسنّی و شیعه اقرار دارند که مقصود از ابنائنا در آیه امام حسن و امام حسین علیهما السلام و مقصود از نسائنا حضرت زهرا علیها السلام و مقصود از أنفسنا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشند.

۲ـ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل عليّ بن أبي طالب رضی الله عنه، ۱۸۷۱/۴.

خود مطلب کلّیت دارد؛ به شهادت روایات دیگری که بدون اینکه مقطعی در کار باشد مسألهٔ منزلت را اعلام فرمودند و نیز اگر کلیت نداشته باشد جملهٔ «الّا» (جز این که بعد از من پیامبری نیست) معنایی ندارد، این جمله همان تداوم منزلت را مشخّص می‌سازد و به جانشینی و خلافت استمرار و تداوم می‌بخشد.

در خاتمهٔ قسمت اول (اثبات خلافت بلا فصل حضرت علی علیه‌السلام از راه نصّ) تذکّر داده می‌شود کتاب‌های متقن و محکم و روشن در این خصوص بسیار نوشته شده است و تنها در کتاب قیّم و ارزندهٔ یکی از بزرگان و علماء متأخّر به نام **«مصباح الهدایة فی اثبات الولایة»** تألیف مرحوم آیة الله بهبهانی (رامهرمزی) چهل حدیث در تفسیر چهل آیه در این مورد آمده است و از گذشته تا حال بزرگان در این مورد اتمام حجّت نموده و کتب فراوان به زبانهای مختلف در اختیار مردم و قشرهای مختلف گذارده‌اند.

طریق دوّم:

با توجّه به وجود نصّ و تصریح پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در موارد متعدّد و به گونه‌های مختلف از ابتداء تا آخر بعثت، و در سفر و حضر و در اجتماع بزر و کوچک؛ نیازی به استدلال برای خلافت حضرت امیر علیه‌السلام از راه دیگر نیست ولی چون راههای دیگر هم برای اثبات مطلب فوق وجود دارد صرف نظر از مسألهٔ نصّ، اختصاراً به راه‌های دیگر هم اشاره می‌شود.

راه دیگری که برای اثبات امامت و خلافت بلا فصل حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام از آن استفاده شده است ادّعای امامت همراه با معجزه و کرامت است.

تردیدی نیست که حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام ادّعای خلافت بلا فصل بعد از رحلت پیامبر اکرم علیه‌السلام نموده و فرموده‌اند که منم منصوب از طرف رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به امر خداوند به سمت خلافت. ادّعای حضرت خلافت را از بدیهیات است که مورد قبول همه است.[۱]

و همراه با این ادّعا معجزات بسیار از قبیل ردّ شمس (برگشت خورشید) و کندن درِ خیبر، و مکالمه با حیوانات و مانند آن از حضرتش بسیار نقل شده است.

چنانچه در بحث اعجاز گفته شد اگر ادّعای امامت همراه با کرامت باشد دلیل صدق و راستگویی صاحب آن است و در غیر این صورت لازم می‌آید که خداوند اسباب گمراهی برای بندگانش به وجود آورده باشد.

زیرا بدیهی است اگر چنین ادعایی باشد و مدعی آن دروغ بگوید خداوند به دست دروغ‌گو خرق جریان طبیعت نموده و روشن است که خداوند به دست دروغ‌گو خرق جریان اسباب طبیعی را نمی‌کند.

طریق سوم:

راه سوّمی که برای اثبات امامت و خلافت بلا فصل حضرت

۱ـ در کتاب شریف الغدیر، علامه امینی رحمه‌الله بخشی از این گونه روایات را از طریق عامه مطرح نموده‌اند. المناشدة والإحتجاج بحديث الغدير الشريف ۱۵۹/۱ الی ۲۱۳.

امیرمؤمنان از آن استفاده شده است بررسی امتیاز و فضائل متناسب برای خلافت است.

توضیح: با توجّه به آنچه در قسمت اوّل و دوّم گفته شد نیازی به استفاده از راه سوّم نیست ولی همان طور که در قسمت دوّم گفته شد صرف نظر از دو راه گذشته راه سوّم هم برای اثبات مطلب مورد نظر راه مستقل و کفایت کننده‌ای است.

شکی نیست که ادارهٔ جامعه اسلامی از نظر علمی و عملی و اجتماعی و حفظ کیان مکتب وحی از انحراف و تحریف و رفع اختلاف در مواردگوناگون و بخصوص در فهم مکتب به علت برداشتهای مختلف مسلمانها و دفع دشمنان دین به صورت احتجاج و بحث و به صورت جنگ و جهاد به سرپرست لایق و شایسته بستگی دارد و هر چه صفات ارزنده و امتیازات مهمّه از قبیل، آگاهی بهتر، عدالت بیشتر، شجاعتی افزون‌تر، وسخاوتی چشم گیرتر در فرد پیشوا و سرپرست جامعهٔ اسلامی باشد حفاظت بر تمامی شئون اسلامی بیشتر و بهتر خواهد شد.

بنابراین اگر بنا شود که سرپرست جامعهٔ اسلامی پس از پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله انتخاب شود، با اینکه گفته شد که انتخاب امام وخلیفه پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله به حکم عقل و نقل در عهدهٔ خداوند است و راهی برای انتخاب خلق در این مورد نیست باز هم با صرف نظر از آنچه گفته شد، انتخاب سرپرست شایسته لازمه‌اش انتخاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

شخصیّتی که همراه با اصالت خانوادگی امتیازات علمی و عملیش از مرز کفر تا مرز ایمان همه را در مقابل حضرتش خاضع وخاشع نموده است. شخصیّتی که دانشمندان و شخصیت‌های علمی جهان و افراد

برجسته و نابغه انسانیّت سر تعظیم در مقابل دانش و بینش و فضیلت و انسانیت حضرتش فرود آورده‌اند و شعار علمیش آن است که:

«سلوني قبل أن تفقدوني»[۱]

هر چه می‌خواهید از من سؤال کنید و اعلام می‌فرماید که من به راه‌های آسمان‌ها از راه‌های زمین آگاه ترم.[۲]

انسانی که عدالتش حیرت‌انگیز است. تا آنجا که فرموده است:

«واللهِ لأن أبيت على حسك السّعدانِ مُسهَّداً، وأُجَرَ في الأغلال مصفَّداً أحبّ إليّ منْ أن ألقى الله ورسوله يوم القيامة ظالماً لبعض العباد، وغاصباً لشيء من الحُطام...»[۳]

سوگند به خداوند اگر شب تا به صبح روی خارهای سوزان در غل و زنجیر بسته باشم و کشانده شوم محبوب‌تر است نزد من از این که خداوند و رسول اکرم را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که به بعضی از بندگان خدا ظلم کرده و اندکی از مال مردم غصب کرده

۱ـ بحارالأنوار، کتاب الإحتجاج، باب ۸، ح ۱، ۱۰/۱۱۷.

۲ـ جملهٔ یاد شده کنایه از احاطهٔ علمی به هستی است، و اعلم بودن آن حضرت که به راه‌های آسمانی به معنای تفاوت علم ایشان نسبت به راه‌های زمین و آسمان نیست بلکه تعبیر اعلم بودن به خاطر اکثریت معلومات آسمانی نسبت به معلومات ارضی است.

۳ـ نهج البلاغه، (فیض الاسلام)، کلام ۲۱۵، در وصف آن که خود از ظلم و ستم و تعدّی بر کناراست. ص ۷۱۳.

باشم.

انسانی که همگان به او محتاج و او به هیچ کس نیاز ندارد و همچون خورشید تابان نور وجودش تیره گیهای جهل را روشن ساخته است، انسانی که دشمنان در اثر دشمنی و دوستان از ترس شان فضائلش را پنهان نموده‌اند ولی با این همه، فضائلش جهان را مبهوت ساخته است.

انسانی که زندگی علم و مر جهل است و یک سخن کوتاهش در هر مجمع علمی که مطرح شود، در اطراف آن کلام، همگان سخن بگویند مَثَلِ سخن حضرتش بر سخنان دانشمندان مَثَلِ نور نسبت به ظلمت است، بدیهی است که اگر فرض انتخاب هم شود انتخاب شایسته، انتخاب حضرت خواهد بود و بس، زیرا انتخاب مفضول بر افضل به حکم عقل باطل، وانتخاب افضل لازم وواجب است.

در پایان این بحث عبارات متقن و استوار مرحوم سلطان المحققین خواجه نصیرالدین طوسی رحمه‌الله را در بحث امامت نقل نموده و ترجمه و توضیح داده می‌شود.

[وجوب النصّ على الإمام]

والعصمة تقضي النصّ، وسيرته عليه‌السلام. [إمامة أميرالمؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه‌السلام]

وهما مختصّان بعليّ عليه‌السلام

«سلّموا عليه بإمرة المؤمنين» و «أنت الخليفة بعدي» وغيرهما.

ولقوله تعالى: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

وإنّما اجتمعت الأوصاف في عليّ علیه السلام .
ولحديث الغدير المتواتر، ولحديث المنزلة المتواتر، ولاستخلافه على المدينة ـ فيعمّ ـ للإجماع.
ولقوله علیه السلام : أنت أخي ووصييّ وخليفتي من بعدي وقاضي ديني ـ بكسر الدّال.
ولأنّه أفضل وامامة المفضول قبيحة عقلاً.
ولظهور المعجزة على يده، كقلع باب خيبر، ورفع الصخرة عن القليب، ومحاربة الجنّ وردّ الشمس، وغير ذلك.
وادعى الإمامة فيكون صادقاً.
ولسبق كفر غيره فلا يصلح للإمامة، فيتعيّن هو علیه السلام.[1]

ترجمه و توضیح

عصمت و سیرهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقتضاء می‌کند نص و تصریح بر امام را.[2]

۱ـ تجريد الإعتقاد، المقصد الخامس في الإمامة، ص ۲۲۳.
۲ـ توضیح عبارت فوق این است که امام، به حکم عقل، باید معصوم باشد، در غیر این صورت رفع اختلاف بین امت نشود و نیز دین حقیقی مشخص نگردد و امّا چه کسی معصوم است؟ کسی نمی‌داند و از امور خفیه است و جز خداوند کسی نمی‌داند پس باید امام به نصّ و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله که از طرف خداوند مطلع می‌شود معلوم و معین گردد و نیز سیره و روش پیامبر اکرم اهمیت دادن به اسلام و رها نکردن مسلمین است زیرا پیامبر گرامی که به کوچکترین امر مربوط به دین و ...

و این دو (عصمت و نصّ) منحصر به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است.(۱)

نص جلی و روشن در سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن است که فرمود: سلام کنید بر علی با عنوان امیرمؤمنان، و فرمود: تو خلیفه‌ای پس از من و احادیثی غیر این دو حدیث.

و به دلیل قول خداوند متعال: همانا ولیّ شما خدا و رسول خدااست و کسانی که ایمان آورده‌اند، آنان که به پا می‌دارند نماز را، و می‌پردازند زکات را در حال رکوع.(۲)

امت اسلامی کمال اهمیت را می‌دادند تا آنجا که از تعلیمات مکتب حضرتش این است که فرمود: «**من أصبح ولا يهتم بأمور المسلمين فليس بمسلم**» (هر کس صبح کند و اهمیت به امور مسلمانها ندهد مسلمان ارزنده نیست) چگونه امت اسلامی را با آن همه گسترش که در مسائل اسلامی وجود دارد رها می‌نماید؟ و چگونه با آن همه زمینهٔ اختلاف که کاملاً مشخص و روشن بود و با آن همه درایت که در حضرتش وجود داشت و با آن همه اهتمام که به امر هدایت داده می‌شود امتی را بدون سرپرست وامی گذارد؟ بنابراین لزوم عصمتِ سرپرست و سیره و روش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اقتضاء می‌کند که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به مسألهٔ خلافت و امامت نص رسیده باشد.

۱ـ پس از این که در جملهٔ اول لزوم عصمت در امام و در نتیجهٔ لزوم نص از طرف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره شده است شخص معصوم و فرد مورد نص بازگو گردیده و بیان شده است که آن شخص حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است زیرا با اثبات لزوم عصمت و در نتیجه نص بدیهی است که فرد مصداق و مورد آن به اتفاق آنان که عصمت و نص را لازم دانسته‌اند و قول مخالف را ابطال نموده‌اند علی علیه السلام است.

۲ـ یکی از مهمترین نصوص وارده برای اثبات ولایت و خلافت بلا فصل

و تمامی این صفات در حضرت علی علیه‌السلام جمع است.

و به دلیل جریان غدیر خم که فراوان نقل شده و متواتر است.

و به دلیل حدیث منزلت که متواتر است و جانشین قرار دادن پیامبر اکرم حضرت امیر علیه‌السلام را در مدینه و این خلافت، عمومیت دارد به خاطر اجماع ...[1]

و به دلیل فرمودهٔ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام که تو برادر من و وصی من و خلیفهٔ بعد از من می‌باشد و اداء کنندهٔ بدهی من هستی، و به دلیل اینکه علی علیه‌السلام افضل است از دیگران و امامت آن که افضل نیست عقلاً

امیرالمؤمنین علیه‌السلام آیه ۵۵ سوره مائده است که معروف به آیه ولایت است ﴿**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**﴾ تقریب دلالت آیه به این نحو است که خداوند متعال در این آیه به مؤمنین اعلام می‌دارد که ولیّ و سرپرست و صاحب اختیار شما در امور دین و دنیا اوّل خود حضرت حق است، دوّم پیامبرش، سوّم مؤمنینی که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع در نماز صدقه می‌دهند.

ولیّ اوّل و دوّم که خدا و رسولش باشند معلوم و مبیّن است و لکن ولیّ سوّم بصورت مجمل و با اشاره بیان شده‌است که وقتی به تفاسیر و روایات ذیل آیه و شأن نزول مراجعه شود این مورد هم مبیّن می‌گردد، چراکه سنّی و شیعه شأن نزول این آیه را انگشتر بخشیدن امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سائل در حال رکوع نماز در مسجد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند جهت تنقیح بحث بـه تـفاسیر و کـتب آیـات الولایـة مراجعه شود.

۱ـ یعنی هر کس خلافت در مدینه را قبول داشته باشد خلافت در غیر مدینه را نیز قائل می‌باشد.

پسندیده نیست، و به دلیل ظهور معجزه به دست علی علیه السلام، مانند کندن در خیبر، برداشتن سنگ سنگین از سر چاه، و جنگ با جنّ، و برگشت خورشید و غیر این معجزات همراه با ادعای امامت (این بروز معجزات همراه با ادعای امامت) دلیل بر راستگویی ایشان است و به دلیل این که غیر از حضرت امیر علیه السلام آنها که ادعای خلافتشان شده است سابقهٔ کفر دارند[1] پس شایسته برای امامت نیستند و در نتیجه امامت حضرت امیر علیه السلام متعیّن و قطعی است.

۱ـ یکی از شرائط امام این است که سابقه کفر نداشته باشد و حال آنکه هر سه خلیفه قبل از امیرالمؤمنین علیه السلام که ادعای خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشته‌اند سابقه کفر و بت‌پرستی دارند و این مطلب در آیه ۱۲۴ سوره بقره تبیین شده است.
﴿ وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آن امتحانات و رسیدن به نبوت واولوالعزمی و مقام خلیلیت بمقام امامت نائل آمد، سپس حضرت ابراهیم علیه السلام این مقام را برای ذریّه‌اش هم درخواست فرمود.
خداوند در جواب می‌فرماید **﴿ لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾** امامت که عهدی از جانب خداست به ظالمان نمی‌رسد. و ظالم اعم است از ظلم به حق که شرک و کفر و ضلالت باشد، یا ظلم به غیر که انواع آزار و تجاوزات را شامل می‌شود و ظلم به نفس که فسق و فجور و مطلق معاصی باشد، بنابراین هر غیر معصومی ظالم است و عهد خداوند و امامت تنها به معصومین می‌رسد و غیر معصوم از این فیض محروم است.
نتیجه اینکه: فقط امیرالمؤمنین علیه السلام لایق خلافت بلا فصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است چرا که هیچ سابقهٔ کفر و ضلالتی را ندارد.

امامت سایر ائمه تا حضرت مهدی علیه السلام

امامت امامان پس از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام تا امام زمان حضرت مهدی صلوات الله علیهم اجمعین نیز به دلیلهای سه گانهٔ گذشته نصّ و ادعای امامت همراه با کرامت و افضلیت ثابت است.

الف) نص

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر هر یک از معصومین (دوازده امام) به تفصیل با اسم و نشان حدیث‌های بسیار رسیده است و نیز به صورت کلی و این که امامان پس از من دوازده امام می‌باشند احادیث فراوان از حضرتش رسیده‌است و این روایات را شیعه و سنی نقل نموده‌اند و هر یک از آنان نیز به ترتیب به امام بعد از خود تصریح فرموده‌اند که به بعضی از آنها تذکر داده می‌شود:

۱ ـ مرحوم علامه حلی در بحث امامت می‌فرماید:

«واستدلّ على ذلك بوجوه ثلاثة (الأوّل) النقل المتواتر من الشيعة خلفاً عن سلف فانّه يدلّ على إمامة كلّ واحد من هؤلآء بالتنصيص وقد نقل المخالفون ذلك من طرق متعددة تارة على الإجمال واخرى على التفصيل، كما روى عنه صلی الله علیه و آله متواتراً أنّه قال للحسين علیه السلام هذا إبني إمام إبن إمام أخو إمام

أبو أئمّة تسعة تاسعهم قائمهم»[1]

بر اینکه امامان پس از پیامبر دوازده امام می‌باشد به سه وجه استدلال شده است: اول: از جانب شیعه توسط بزرگان به نقل متواتر رسیده که بر همهٔ دوازده امام نص داریم و مخالفین (اهل تسنن) نیز از طریق‌های متعدد تارة به اجمال و تارة به تفصیل، ادعای اجماع کرده‌اند چنانچه از رسول معظم اسلام صلی الله علیه و آله به نقل متواتر رسیده که به امام حسین علیه السلام فرموده‌اند: این فرزند من امام و فرزند امام و برادر امام و پدر نُه امام می‌باشد که نهمین آنها قائم آنها است.

۲ ـ مسلم بن الحجاج از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

«لا یزال الدین قائماً حتّی تقوم الساعة أو یکون علیکم اثنا عشر خلیفة کلّهم من قریش»[2]

دین ثابت و استوار خواهد بود تا قیامت تا این که دوازده خلیفه و جانشین بر شما باشد که همهٔ آنان از قریش هستند.

۱ـ کشف المراد، المقصد الخامس، المسألة الثامنة في إمامة باقي الأئمّة علیهم السلام ۴۲۳ در اینجا مناسب است جهت ملاحظهٔ احادیث به کتاب شریف منتخب الأثر في الإمام الثاني عشر علیه السلام، الفصل الأوّل، الباب السابع، فیما یدلّ علی الأئمّة الاثنی عشر وأنّ تسعة منهم، ص ۱۲۲ إلی ۱۳۹ مراجعه شود.

۲ـ صحیح مسلم، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش والخلافة في قریش، ۳/ ۱۴۵۳، ح ۱۰.

۳ ـ علامه مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) از کمال الدین شیخ صدوق (رحمة الله علیه) نقل می‌کند که حضرت خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله هنگام ولادت حضرت امام حسین علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام فرمودند:

«الأئمّة بعدي: الهادي عليّ والمهتدي الحسن، الناصر الحسين، المنصور عليّ بن الحسين، الشافع محمّد بن عليّ، النفّاع جعفر بن محمّد، الأمين موسى بن جعفر، الرّضا عليّ بن موسى، الفعّال محمّد بن عليّ، المؤتمن عليّ بن محمّد، العلّام الحسن بن عليّ، ومن يصلي خلفه عيسى بن مريم ...»[1]

روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به یاد جریان عاشورای حضرت امام حسین علیه السلام گاهی گریان می‌شدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای توجه دختر عزیزشان به نعمت‌های بزرگ خداوند و در حقیقت در مقام تسلیت ایشان هر یک از امامان را با نام و نشان یادآوری نمودند.

ب) ادعای امامت همراه با کرامت

راه دیگری که امامت امامان را بعد از حضرت علی علیه السلام ثابت می‌کند

۱ـ بحارالأنوار، تاریخ الامامین الهمامین، باب ولادتهما وأسمائهما و ...، ۲۴۹/۴۳، ح ۲۴.

این است که هر یک از امامان ادعای امامت نموده‌اند و کرامت و معجزاتی هم از آنان فراوان دیده شده است و در کتب مفصله نقل گردیده است.[۱]

ج) فضائل و شایستگی‌های آنان

راه دیگری که اثبات امامت ائمّه معصومین علیهم السلام را می‌کند شایستگی و فضائل آنها است.

بدون تردید هر کس در زندگی معصومین علیهم السلام بنگرد بخوبی و در کمال وضوح در می‌یابد که این شخصیتها از نظر علم و حلم و شجاعت و سخاوت و عدالت و آنچه شایستگی برای خلافت را می‌رساند بصورت کامل دارا بوده‌اند.

کمالات جسمی و روحی و کمالات علمی و اخلاقی این بزرگواران شگفت آور و سر مشق همهٔ انسانها می‌باشد.

در پایان این قسمت مناسب است که گفتار سلطان المحققین مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی نیز مانند بحث گذشته یادآوری شود.

مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب تجرید العقائد در بحث فوق فرموده‌است:

«والنقل المتواتر دلّ علی الأُحد عشر، ولوجوب العصمة، وإنتفائها عن غيرهم، ووجود الكمالات فيهم»[۲]

۱ـ در زندگی هر یک از معصومین علیهم السلام ادعای امامت همراه با اعجاز در کتابهای حدیث فراوان نقل شده است.

۲ـ تجريد الإعتقاد، المقصد الخامس في الإمامة، الإثنی عشر، ص ۲۹۳.

نقل متواتر و فراوان، دلالت بر امامت یازده امام بعد از حضرت علی علیه السلام دارد و نیز وجوب عصمت و نبود عصمت در غیر امامان شیعه و وجود کمالات و امتیازات (علمی و عملی و اخلاقی) در ائمّه علیهم السلام دلیل امامت ایشان است.

مسئلهٔ طول عمر و غیبت طولانی حضرت مهدی علیه السلام

از مسائلی که در بحث امامت مناسب است بحث شود مسائل مربوط به امام دوازدهم حضرت حجة بن الحسن العسکری صلوات الله وسلامه علیه می‌باشد.

این بحث مسائل مختلف و مطالب مبسوطی را شامل است و با توجّه به اینکه در نوشتهٔ حاضر بنا به اختصار است لذا بصورت خلاصه به مسأله یاد شده می‌پردازیم.

الف) اصل امامت امام دوازدهم مانند امامت بقیهٔ امامان بر اساس نص استوار است و وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هر یک از ائمّه معصومین علیهم السلام به امامت امام دوازدهم خبر داده و صریحاً خصوصیات مربوط به حضرتش را بیان نموده‌اند.

کتاب شریف منتخب الاثر به نقل از کتابهای اهل سنت ۶۵۷ حدیث در مورد بشارت ظهور حضرت مهدی علیه السلام نقل می‌کند،[1] که در این

۱ـ منتخب الاثر في الإمام الثاني عشر علیه السلام الفصل الثاني، الباب الاول فیما یدلّ علی ظهوره وخروجه، ص ۱۹۱.

قسمت به ذکر یک حدیث از عامّه و یک حدیث از خاصّه از کتاب مذکور اکتفاء می‌شود.

۱ ـ سنن ابی داود از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله روایت کرده:

«لو لم یبق من الدهر إلّا یوم لبعث الله رجلاً من أهل بیتي یملاءها عدلاً کما ملئت جوراً»(۱)

اگر نماند از روزگار مگر یک روز، خداوند در آن روز مردی را زا اهل بیت من آشکار می‌سازد که زمین را پر از عدل و داد کند همان طور که پر از ظلم و جور شده باشد.

۲ ـ دلائل الامامه از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله نقل می‌کند:

«لا تقوم الساعة حتّی تملاء الأرض ظلماً وعدواناً ثمّ یخرج من عترتي ـ أو قال: من أهل بیتي ـ یملاءها قسطاً و عدلاً، کما ملئت ظلماً وعدواناً»(۲)

قیامت بپا نخواهد شد تا آن که زمین را بی عدالتی و دشمنی فراگیرد پس از آن مردی از عترت من خارج می‌شود ـ یا آن که فرمود: از اهل بیت من ـ که زمین را از عدالت و دادگری پر می‌کند همان طور که از ظلم و ستم پر شده است.

۱ـ سنن أبي داود، جزء الرابع، کتاب المهدی، ص ۱۰۷، ح ۴۲۸۳؛ ومنتخب الاثر، الفصل الثاني، الباب الأوّل، ص ۱۹۳، ح ۶.

۲ـ دلائل الإمامة، معرفة وجوب القائم علیه السلام وأنّه لابد أن یکون، ص ۴۶۷؛ و مسند أحمد بن حنبل، مسند أبي سعید الخدري، ۳/۳۶.

در کتاب شریف منتخب الاثر، ۳۸۹ حدیث در این که حضرت مهدی علیه السلام از عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از اهل بیت و ذریهٔ آن حضرت می‌باشند نقل شده است.(۱)

و نیز ٤٨ حدیث در این که اسم حضرت مهدی علیه السلام اسم پیامبر صلی الله علیه و آله و کنیهٔ ایشان کنیهٔ آن حضرت و ایشان شبیه‌ترین مردم از نظر سیما و شمائل و از نظر گفتار و رفتار به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند آمده است.(۲)

و نیز ۲۱٤ حدیث در این که حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است روایت شده است.(۳)

و نیز ۱۹۲ حدیث، در اینکه حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام است نقل کرده است.(۴)

و نیز ۱۰۷ حدیث در این که حضرت مهدی علیه السلام از اولاد حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام من باشند نقل نموده است.(۵)

و همچنین درارتباط با انتساب به هر یک از ائمهٔ معصومین علیهم السلام

۱ـ منتخب الاثر، الفصل الثاني، الباب الثاني فيما يدل على أنّه من عترة رسول الله صلی الله علیه و آله ومن أهل بيته و ذريته، ص ۲۳۲.

۲ـ منتخب الاثر، الفصل الثاني، الباب الثالث في أنّ اسمه اسم رسول الله صلی الله علیه و آله وكنيته و أنّه أشبه الناس به شمائلاً و...، ص ۲۳۶.

۳ـ منتخب الاثر، الفصل الثاني، الباب الخامس في أنّه من ولد أميرالمؤمنين عليّ علیه السلام، ص ۲۴۳.

۴ـ منتخب الاثر، الفصل الثاني، الباب السادس في أنّه من ولد سيّدة النساء العالمين فاطمة الزهراء علیها السلام، ص ۲۴۷.

۵ـ منتخب الاثر، الفصل الثاني، الباب السابع في أنّه من أولاد السبطين الحسن والحسين علیهما السلام، ص ۲۵۱.

دیگر تا حضرت عسکری علیه السلام روایات بسیار از عامه و خاصه نقل نموده است تا آنجا که ۱۳٦ حدیث در این که حضرت مهدی دوازدهمین امام و آخر امامان می‌باشد نقل کرده‌است.[۱]

و بخوبی از مدارک مربوطه مشخص می‌شود که حضرت مهدی علیه السلام فرزند بلا فصل امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشند.

در اینجا مناسب است یک حدیث از احادیث بسیار که بعضی از خصوصیات حضرت مهدی صلوات الله علیه در آن حدیث آمده است از همان کتاب شریف فصل دوم که از کتاب شریف کمال الدین مرحوم شیخ صدوق (رحمة الله علیه) نقل شده، متذکر شویم.

عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني عن الإمام محمّد بن عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام عن آبائه عن أميرالمؤمنين قال: للقائم منّا غيبة أمدها طويل كأني بالشيعة يجولان جولان النعم في غيبة يطلبون المرعى فلا يجدونه، ألا فمن ثبت منهم على دينه ولم يقس قلبه لطول غيبة امامه فهو معي في درجتي يوم القيامة ثمّ قال: إنّ القائم منّا إذا قام لم يكن لأحد في عنقه بيعة فلذلك تخفي ولادته، ويغيب شخصه[۲]

از حضرت عبدالعظیم حسنی از حضرت امام جواد علیه السلام

۱ـ منتخب الاثر، الفصل الثاني، الباب الرابع والعشرون فيما يدلّ على أنّه الثاني عشر من الأئمّة وخاتمهم عليهم السلام، ص ۳۰۴.

۲ـ منتخب الأثر، الفصل الثاني، الباب السابع والعشرون، في أنّ له غيبة طويلة إلى أن يأذن الله تعالى له بالخروج، ص ۳۱۷، ح ۳.

از پدران بزرگوارش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند:

برای قائم ما غیبت طولانی است گویی می‌بینم که شیعیان همچون گوسفندان حیرت زده که چرا گاهی طلب کنند و نیابند حیران گردند آن کس که در آن روزگار ثابت بماند به دین خود و به خاطر طولانی شدن غیبت حضرت مهدی علیه السلام قلبش را قساوت نگیرد او با من است در درجۀ من (در جمع و گروه ایشان) روز قیامت آنگاه فرمود:

همانا قائم ما هرگاه قیام کند بیعت هیچ کس در گردن ایشان نیست و برای همین است که ولادت ایشان پنهان و شخص ایشان هم غائب از نظرها می‌باشند.

ب) در مورد طول عمر و غیبت طولانی حضرت مهدی صلوات الله علیه مانند اصل امامت آن حضرت نص و بیان صریح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هر یک از امامان معصوم علیهم السلام رسیده است و همۀ آن بزرگواران از مشخصات و نشانه‌هایی که برای آن حضرت بیان فرموده‌اند طول عمر و طول غیبت و برقراری عدالت در جهان هنگام ظهور آن حضرت می‌باشد.

بنابراین همان طور که اصل امامت حضرت مهدی علیه السلام بر اساس نص و بیان صریح و روشن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمّۀ معصومین علیهم السلام استوار است خصوصیات مربوط به آن حضرت نیز این چنین است و کتابهای بسیاری در این موضوع تألیف شده، از جمله دو کتاب ارزنده **کمال الدین**

مرحوم صدوق و **منتخب الاثر**.

آنچه در این مورد (طول عمر و غیبت طولانی) جهت رفع استبعاد و بعید شمردن و ناباوری بعضی از افراد تذکر داده می‌شود مطلب قابل توجّه زیراست.

مطالبی که انسان با آنها برخورد می‌کند از سه صورت زیر بیروت نیست.

۱ ـ بعضی از مطالب ضد عقل است و عموم عقلاء آن را ضد عقل می‌یابند. مثل این که کسی مطلبی را بگوید که لازمه‌اش اجتماع ضدین و یا اجتماع نقیضین و امثال آنها باشد.

و یا به عبارت دیگر: بعضی از مطالب، قابل قبول برای هیچ عاقلی نیست و با عقل عموم عقلاء سازگار نبوده و از نظر عموم، عقلاً محال است مثلاً اگر کسی بگوید: دو به اضافهٔ دو مساوی با پنج می‌باشد بدیهی است هنگام برخورد با چنین مطلبی سریعاً حکم به بطلان و محال بودن آن می‌شود و جای هیچ گونه تردیدی در نادرستی آن نیست.

۲ ـ بعضی از مطالب، مطالبی است که به عکس مطلب اول، کاملاً برای عقل روشن و به هر کس گفته شود سریعاً می‌پذیرد و حکم به درستی آن می‌کند مانند بسیاری از مسائل اخلاقی و غیر اخلاقی روشن، عدالت نیک است، ظلم قبیح است، علم و دانش ارزنده است، بدیهی است که در برخورد با این مسائل انسان عاقل بخوبی این مطلب را پذیرفته و قبول می‌نماید.

۳ ـ بعضی از مسائل نه ضد عقل است تا سریعاً انکار شود و نه از قبیل مسائل بدیهی است تا سریعاً پذیرفته شود بلکه مقداری پذیرش آن

سنگین است مانند بسیاری از مسائل غیر عادی مثلاً اگر کسی بگوید که دستگاهی اختراع شده است که پس از وقوع حادثه مثلاً تصادف دو اتومبیل با یکدیگر و از بین رفتن صحنه حادثهٔ تصادف، می‌تواند از آن حادثه عکس برداری کند و آنچه اتفاق افتاده است منعکس و روشن سازد در چنین موردی انسان عاقل نفی این خبر را نمی‌کند زیرا ضد عقل نیست و سریعاً هم قبول نمی‌کند زیرا مطلب ساده و روشنی هم نیست بلکه اگر دلیل روشن و معتبری مانند گفتار فردی که خود چنین دستگاهی را دیده و از نظر فهم و صداقت کاملاً مورد اطمینان و اعتماد است وجود داشته باشد می‌پذیرد و در غیر این صورت نه رد می‌کند نه قبول، بلکه او را در بقعهٔ امکان می‌گذارد.[1]

با توجّه به مقدمهٔ فوق گوئیم: مسائلی که در آئین مقدس اسلام است هیچ مسئلهٔ آن، از قسم اول نیست و هرگز مطلبی ضد عقل در این مکتب الهی وجود ندارد، و مطالبی که از نوع دوم است بسیاراست. اکثر مطالبی که در این مکتب الهی آمده است هماهنگ با فطرت و بخوبی حسن و صحت آن را عقل درک می‌کند و قسمتی از مسائل از نوع سوم است نه ضد عقل است و نه فهمش ساده و روشن، در این موارد همان گونه که در اصل تقسیم گفته شد اگر آن مطلب مستند به مکتب وحی و از دلیل معتبری برخوردار باشد پذیرفته می‌شود و در غیر این صورت نمی‌توان

۱ـ بل علیك الإعتصام بحبل التوقف و إن أزعجك استنكار ما يوعاه سمعك ما لم تتبرهن استحالته لك. فالصواب أن تسرح أمثال ذلك إلى بقعة الإمكان ما لم يزدك قائم البرهان الاشارات والتنبيهات، نمط ۱۰، نصيحة، ۴۱۸/۳.

به مکتب بطور قطع نسبت داد. و در صورتی که دلیل معتبری داشته باشد بدیهی است که چون ضد عقل نیست باید پذیرفته شود و اگر فرض شود مطلبی ضدِ عقلِ همهٔ عقلا است و نیز فرض شود که قطعاً مستند به مکتب وحی است (با توجّه به این که چنین مطلبی نیست و صرفاً فرض است) در این صورت باید توجیه شود و از آنچه ظاهر آن مطلب می‌فهماند عدول می‌گردد.(۱)

بنابراین مسئلهٔ معاد جسمانی آنچنان که صریح قرآن است (و در بحث معاد گفته خواهد شد) و مسئلهٔ معراج جسمانی و مسئلهٔ طول عمر

۱ـ باید توجه داشت که در متون دین مطالبی که ظاهراً ضد عقل و استنادش هم به مکتب قطعی است وجود دارد ولی مکتب خود آن مطالب را روشن ساخته و توجیهش را بیان نموده است مانند: ﴿جَاءَ رَبُّكَ﴾ سوره فجر/۲۲ یعنی خداوند آمد و مانند: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ سورهٔ ص/۷۲ یعنی هنگامی که دمیدم در آدم از روح خودم پس برای آدم سجده کنید. ومانند ﴿أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لاَ يَعْلَمُ﴾ سوره رعد/۳۳ یعنی آیا خبر می‌دهید خدا را به چیزی که خداوند نمی‌داند.

استناد و نسبت دادن آمدن و روح برای خداوند و تبعیض و تقسیم آن و نسبت دانا نبودن و نداشتن به خداوند بزرگ ضدِ عقل است ولی در مکتب وحی با بیان صاحبان مکتب کاملاً معنی شده و توجیهش را فرموده‌اند: در مورد آیهٔ اول مقصود آمدن، امر و فرمان خداوند و در مورد آیهٔ دوم گفته شده است که اضافه تشریفی است یعنی همان طور که به کعبه خانهٔ خدا گفته می‌شود و بدیهی است که برای خداوند خانه نیست و او بی نیاز از این امور است ولی به خاطر شرافت کعبه، به خدا نسبت داده شده است هم چنین نسبت روح حضرت آدم که مخلوق خداوند متعال است به خاطر شرافت آن روح، خداوند به خود نسبت داده است و الّا روشن است که که خداوند دارای روح نمی‌باشد.

حضرت مهدی علیه السلام از قسم سوم از مطالب یاد شده است یعنی از مطالبی است که ضد عقل نیست و از مسائل روشن عقلی نیز نیست لذا است که اگر دلیل معتبری از مکتب وحی درارتباط با آن مطالب داشتیم بطور حتم می‌پذیریم و در مورد طول عمر حضرت مهدی علیه السلام این چنین است که به شرح زیر تذکر داده می‌شود.

طول عمر از محالات نیست و از نظر عقل ممکن است که موجود زنده‌ای عمر بسیار طولانی بنماید زیرا عمر و زندگی از امور ذو المراتب و الدرجات می‌باشد مانند نور و ظلمت و سرعت و کندی و گرما و سرما که درجات بسیار مختلف و متفاوت دارند.

نور یک شمع نور است نور یک لامپ ۱۰۰ واتی نیز نور است نور ماه نور است و نور خورشید هم نور است نور دارای درجات متفاوت است عمر هم این چنین است هر چه عامل بقاء انسان ادامه پیدا کند عمر هم طولانی‌تر می‌شود پس طول عمر از امور غیر ممکن و از محالات نیست.

قرآن کریم می‌فرماید که حضرت نوح پیش از طوفان پس از بعثت نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود زندگی نموده است.(۱) بنابراین

۱ـ قال الله تبارك وتعالى: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾ العنكبوت/۱۴.

مرحوم شیخ صدوق روایتی نقل می‌کند که حضرت نوح «علی نبینا وآله وعلیه السلام» ۲۵۰۰ سال عمر کرده‌اند.

عن هشام بن سالم عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام قال: عاش نوح علیه السلام الفي سنة

(ـه)

روشن است که طول عمر هر چند بسیار باشد محال عقلی نیست و از طرفی دلیل‌های معتبر نقلی برای طول عمر حضرت مهدی علیه السلام بسیار است و در دو کتاب شریف کمال الدین و منتخب الاثر که قبلاً یادآوری شد روایات بسیار و معتبری از مدارک و روایات عامه و خاصه در مورد خبر دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طول عمر و غیبت آن حضرت نقل شده است.

با توجه به مطالب فوق بخوبی مشخص است که طول عمر و غیبت حضرت مهدی علیه السلام مورد قبول قطعی و پذیرش حتمی ما می‌باشد.

دلیل‌های منکرین امامت بلا فصل حضرت علی علیه السلام و پاسخ آن

عامه (اهل سنت) که منکر امامت و وصایت بلا فصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشند و به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و حضرت علی علیه السلام معتقدند، می‌گویند:

چون وجود خلیفه پیامبر و پیشوا برای امت اسلامی ضروری است و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم نصّ و هم سخن صریحی در این مورد نرسیده است و شور و مشورت نیز در اسلام کمال اهمیت را دارد پس باید خلیفه

وخمسمائة منها ثمان مائة وخمسون قبل أن يبعث والف سنة إلّا خمسين عاماً وهو في قومه يدعوهم وسبعمائة عام بعد ما نزل من السفينة ... (كمال الدين وتمام النعمة، باب الخمسون، ح ۱، ۲/۲۰۲.

به شور انتخاب شود.

و چون ملاحظه کرده‌اند که اگر ملاک شور باشد خلافت عمر دلیل نخواهد داشت، زیرا خلافت عمر به تعیین ابوبکر بوده است و مشورت درارتباط با آن وجود نداشته است گفته‌اند که استخلاف هم خود دلیل بر خلافت است یعنی اگر خلیفه‌ای، خلیفه‌ای را تعیین کرد نیاز به دلیل دیگری ندارد و همان تعیین خلیفه قبلی اثبات خلافت دیگری را می‌نماید.

و بعضی از آنها چون شوری و یا انتخاب خلیفهٔ قبلی را برای آنچه انجام شده است کافی نمی‌بینند زیرا خلافت معاویه و مانند آن نه به شور بوده است و نه به انتخاب خلیفه قبلی، قهر و غلبه را هم دلیل خلافت و ثابت کنندهٔ آن گفته‌اند و در نتیجه گویند: ملاک خلافت شوری یا انتخاب خلیفهٔ قبلی و یا قهر و غلبه است، بعضی نیز اجماع امت را ملاک خلافت دانسته‌اند و گروهی هم بیعت مردم را ملاک خلافت می‌دانند.

پاسخ: با توجّه به مطالبی که در ابتدای بحث امامت گفته شد و روشن گردید که به حکم عقل و نقل باید خلیفه و جانشین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معصوم باشد و بدیهی است که انتخاب معصوم تنها در ارتباط با علم محیط پروردگار است و بس.

و نیز با توجه به نصوص فراوان که از اول بعثت تا هنگام رحلت به گونه‌های مختلف از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در رابطه با امامت و خلافت بلا فصل حضرت علی علیه‌السلام به مردم ابلاغ شده است زمینه‌ای برای خلافت و امامت به گونه دیگر و یا ملاک دیگری نخواهد بود و بدیهی است که در مقابل نصّ و تصریح رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آن هم آنقدر فراوان و روشن که اگر

کتابهای امامیه را کنار بگذاریم و از آنها صرف نظر نمائیم از کتابهای عامه بخوبی خلافت و وصایت بلا فصل حضرت علی‌علیه‌السلام را می‌توان اثبات کرد دیگر شوری، و یا انتخاب خلیفه‌ای که خلافت خود او از طرف خداوند نبوده است و همچنین قهر وغلبه معنائی نخواهد داشت اکنون به اضافهٔ آنچه گفته شد بطلان گفتار عامه (اهل سنت) را از جهات مختلف زیر نیز تذکر می‌دهیم:

۱ ـ اگر ملاک خلافت در موردی شوری و در مورد دیگر تعیین خلیفهٔ قبلی و در مورد دیگر قهر و غلبه و زور باشد در حقیقت ملاکی برای خلافت نخواهد بود بلکه هر که به هر صورت بخلافت رسید خلیفه خواهد بود و در نتیجه باید گفت که در اسلام ملاکی برای خلافت نمی‌باشد و اگر در اسلام ملاکی برای خلافت نباشد به معنای بی توجهی اسلام به امر مهم خلافت و بی توجهی رسول مکرم اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله با آن همه دلسوزی که برای حفاظت از اسلام و مسلمین داشته، به امر خلافت می‌باشد و بدیهی است که چنین تصوری تصّور بسیار ناپسند است.

۲ ـ قهر و غلبه ملاک خلافت بودن، لازمه‌اش نفی و نابود ساختن تمامی موازین اسلامی است زیرا کسی که با قهر و غلبه بر خلق مسلط شود و به عنوان خلیفه اسلامی شناخته شود معلوم است که مرتکب جنایتهای بسیار خواهد شد و همه آنها هم بنام اسلام و خلیفهٔ اسلامی، بدیهی است که بر سر اسلام چه خواهد آمد.

۳ ـ شوری مانند قهر و غلبه نیز نمی‌تواند ملاک باشد زیرا اگر مقصود از شوری، مشورت جمیع مردم مسلمان و تمامی امت اسلامی است مرد و زن وطبقات مختلف و هر کس که در هر جائی باشد روشن است که

چنین شوری امکان‌پذیر نیست وحد اقل باید گفت نزدیک به محال است.

و اگر مقصود از شوری، مشورت جمع خاصی باشد گوئیم اگر آن جمع به دو گروه تقسیم شدند و یا گروههای مختلف در شهرهای مختلف در نتیجه شور با یکدیگر مخالفت کردند چه خواهد شد در این صورت باید گفت که شوری نه تنها نمی‌تواند ملاک باشد بلکه موجب اختلاف هم می‌گردد.

٤ ـ علاوه بر آنچه گفته شد که شوری در مقابل نصّ معنی ندارد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسئلهٔ خلافت مکرر و صریح خلافت حضرت علی علیه السلام را بیان فرموده‌اند، گوئیم که شوری پسندیده است و در امور و مصالح اجتماعی مشورت مناسب است و چون خلیفهٔ پیامبر کسی است که سرپرستی و امامت مسلمین را در امور دین و دنیا به نیابت از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله به عهده دارد، باید مقام عصمت را دارا باشد و کشف این مقام نیازمند به آگاهی از غیب است و برای شوری موردی نخواهد بود زیرا با مشورت دسترسی به غیب حاصل نمی‌شود.

٥ ـ مشورت نمودن و در نتیجه رعایت اکثریت در بعضی از موارد از جهت ناچهاری است و روشن است که عدد و تعداد بیشتر هیچگونه سند و دلیل نیست بلکه غالباً اکثریت در اشتباه می‌باشند و بدیهی است که اگر عدد ملاک باشد بسیار پیش می‌آید که رأی یک فرد عادی همانند رأی یک دانشمند و آگاه در سرنوشت یک جامعه مؤثر باشد.

٦ ـ استخلاف و تعیین خلیفه‌ای، دیگری را برای خلافت، نیز بطلانش بدیهی است.

زیرا اگر خلیفه تعیین کننده، منصوب از طرف خداوند باشد تعیین او دیگری را همان نصّ خواهد شد و در نتیجه ملاک نصّ است نه استخلاف و اگر خلیفه تعیین کننده، منصوب از طرف خداوند نباشد تعیین او سند نیست و خلافت همان خلیفهٔ اوّل، مورد کلام و اشکال بلکه باطل و بی مورد است.

۷ـ بعضی از اهل سنت اجماع را ملاک خلافت گرفته‌اند.

بدیهی است علاوه بر این که اجماع اگر طریق و راه برای کشف نظر معصوم نباشد دلیلی برای حجت بودن آن نیست، در مورد سخن که مسئلهٔ خلافت است اجماعی تحقق نکرده است زیرا یک رکن و پایه، تحقق اجماع اتفاق اهل حل و عقد (طبقه ممتاز) می‌باشد و بدیهی است در مورد بحث، افراد سرشناس از صحابه مخالف خلافت ابوبکر بوده‌اند، از جمله مخالفان طبق نقل بسیاری از مورخین افراد زیر می‌باشند.[۱]

۱ـ سعد بن عباده	۲ـ سهل بن حنیف
۳ـ حباب بن منذر	٤ـ عثمان بن حنیف
۵ـ زبیر	٦ـ اسامه بن زید
۷ـ ابوذر غفاری	۸ـ عمار یاسر
۹ـ ابوالهیثم بن قیهان	۱۰ـ ابی‌قحافه (پدر ابوبکر)
۱۱ـ عمر بن سعید	۱۲ـ عبدالله بن عباس

۱ـ از جمله تاریخ یعقوبی، خبر سقیفه بنی ساعده و بیعت ابی‌بکر، ۱۲۴/۲ نام بعضی افراد را که از بیعت ابوبکر تخلف کرده‌اند آورده و همچنین تاریخ طبری، و قایع سال یازدهم هجری، ۴۴۶/۲.

۱۳ ـ فضل بن عباس ۱۴ ـ خالد بن سعید
۱۵ ـ مقداد بن‌اسود ۱۶ ـ خزیمة بن ثابت، ذوالشهادتین
۱۷ ـ ابوسفیان ۱۸ ـ زید بن وهب
۱۹ ـ عباس بن عبدالمطلب ۲۰ ـ اُبی بن کعب
۲۱ ـ قیس بن سعد ۲۲ ـ سلمان فارسی
۲۳ ـ بریدة أسلمی ۲۴ ـ مالک بن نویره

و جمع بسیاری در تاریخ اسم آنها یاد شده است که با خلافت ابوبکر مخالف بوده‌اند و از همه آنها مهمتر این که اهل بیت علیهم السلام که رکن امت و پایهٔ اساسی اسلام‌اند و محبت آنان اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن کریم اعلام شده است نه تنها مخالف بوده‌اند بلکه خلافت را حق خود می‌دانستند (حق نیز همین بوده است) تا آنجا که درگیری در این جریان به آنجا منتهی شد که اطرافیان ابوبکر به خانهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ریختند و آن حادثهٔ تعجب آور و دلخراش را بوجود آوردند و این خود دلیل روشنی است بر مخالفت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با خلافت ابوبکر و عدم تحقق إجماع.[1]

۱ـ شرح مفصل این اهانتها را می‌توانید از کتبی که در همین راستا نگارش یافته جویا شوید از جمله سه کتاب ذیل که از منابع فریقین این حادثه دهشت‌انگیز را بررسی کرده‌اند معرفی می‌شوند.
۱ ـ احراق بیت فاطمه علیها السلام ، غیب غلامی.
۲ ـ الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام ، عبدالزهرا مهدی.
۳ ـ احراق بیت الزهراء علیها السلام في مصادر أهل السنة، السید محمّد حسین السجاد.

و نیز بدیهی است که اجماع بر اساس دین داری می‌توانـد ارزشـی داشته باشد نه اتفاق بر اساس هواهای نفسانی و بدیهی است که نزاع و جدالشان در امر خلافت طبق تاریخ مسلم، نشان دهندهٔ هواهای نفسانی آنها است.

از آنچه گفته شد روشن گردید که به اضافه ایـن کـه اصـل حـجّیت اجماع چنانچه اشاره شد شرائط خاصی دارد (که در مورد بحث آن شرائط وجود ندارد) اساساً اجماع تحقق نیافته است تا به آن استدلال شود.

۸ـ از ملاکهائی که برای حفانیّت خلافتِ خلیفه گفته‌اند بیعت است. در این مورد گوئیم که بیعت درارتباط با تثبیت و تحکیم خلافتِ کسی که حقانیّت او به دلیل روشن (مانند نصّ) ثابت گردیده است مؤثر وپسندیده است، نه برای اصل اثبات حقانیّت فردی در رابطه با خلافت.

و به عبارت دیگر، اگر مقصود از بیعت شوری و یـا اجـماع بـاشد اشکالاتی که در مورد مشورت و اجماع گفته شد در این مورد هم مطرح است و اگر مقصود شوری و اجماع نیست معنائی جز تحکیم و استوار نمودن خلافت فردی که حقانیّت آن ثابت شده است نمی‌باشد.

نتیجه: از آنچه گفته شد بخوبی روشن گردید که اجماع و شوری و بیعت و قهر و غلبه و استخلاف هیچ یک نمی‌تواند ملاک برای انتخاب خلیفه و جانشین پیامبر باشد.

عصمت أئمّه علیهم‌السلام

از مسائل بحث امامت که در ضمن بحث‌های گذشته اشاره شد مسئلهٔ عصمت أئمّه معصومین علیهم‌السلام است.

در این مورد به اختصار گوئیم، تمامی دلیلهایی که در بحث نبوّت برای انبیاء گفته شد در این مورد (عصمت اوصیاء، ائمه معصومین علیهم‌السلام) نیز جاری می‌باشد و در صورت عدم عصمتِ جانشینِ پیامبر مفاسد ذیل لازم خواهد آمد.

۱ ـ اگر جانشین پیامبر معصوم نباشد اعتماد و اطمینان از او سلب گردیده و نقض غرض خلافت و رضایت می‌گردد.

۲ ـ اگر جانشین پیامبر معصوم نباشد رفع اختلاف بین امت نخواهد شد و امت با برداشتهای کاملاً متفاوت از دین پراکنده گردیده و حجت بر خلق تمام نخواهد شد.

۳ ـ اگر جانشین پیامبر معصوم نباشد مردم با این که مکلف‌اند که دین کاملی را عمل نمایند قدرت انجام تکالیف خود را ندارند زیرا خود بخود که احکام و دستورات مختلف را نمی‌دانند و کسی که خود را جانشین پیامبر معرفی می‌کند، ممکن است در اثر گناه و یا خطا دستورات را صحیح ابلاغ ننماید.

٤ ـ اگر جانشین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معصوم نباشد اطاعت او بطور مطلق و در تمامی کارها مقرون اطاعت خداوند قرار نمی‌گرفت.

در صورتی که خداوند اطاعت اولوالأمر را قرین و در ردیف اطاعت

خود قرارداده است.

﴿ یَاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ .[1]

در آیهٔ فوق خداوند اطاعت اولوالأمر را بطور مطلق لازم و قرین اطاعت خود قرارداده است بدیهی است لازمهٔ وجوب اطاعت مطلق که در ردیف اطاعت خداوند است، عصمت از گناه و خطا میباشد.

۵ ـ اگر امام و جانشین پیامبر اکرمﷺ معصوم نباشد باید امام دیگری برای او تعیین شود و برای آن امام دوم امام دیگری لازم است تا بی نهایت زیرا آنچه علت تعیین امام و سبب جعل و نصب آن است اشتباه و خطاء مردم است و چون مردم خطا کار در شناخت دین میباشند لازم است که امام برایشان معیّن گردد بنابراین امام خود خطا کار باشد باید برای او نیز امام دیگری معین نمود و برای آن امام دیگر هم باید امام تعیین گردد. و در نتیجه باید امامانی بی اندازه و بی نهایت نصب گردند.

و روشن است که تعیین امامان بی نهایت باطل و محال است پس عصمت امام و جانشین پیامبر لازم است.

٦ ـ اگر جانشین پیامبر معصوم نباشد موجب تضاد درارتباط با لزوم اطاعت او میشود زیرا هنگامی که امام خطا کند و یا گناهی مرتکب شود باید او را نهی کرد در صورتی که اطاعت او لازم اعلام شده است در نتیجه تضاد بین لزوم اطاعت و لزوم نهی از معصیت و عمل اشتباه و خطا لازم آید.

۱ـ نساء/۵۹.

۷ـ اگر جانشین پیامبر معصوم نباشد درجه او باید از بقیهٔ مردم کمتر و پائین‌تر باشد زیرا بدیهی است که امام از نظر عقل و معرفت به پروردگار قابل نسبت با مردم نیست بنابراین اگر گناه کار باشد درجه او از مردم معمولی پائین‌تر خواهد بود در صورتی که امام از تمامی مردم درجه‌اش بالاتر می‌باشد.

در این مورد مناسب است گفتار استوار و قیّم سلطان المحققین مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی را نقل و ترجمه کنیم:

«وامتناع التسلسل یوجب عصمته، ولأنّه حافظ للشرع. لوجوب الإنکار علیه، لو أقدم علی المعصیة فیضاد أمر الطاعة ویفوت الغرض من نصبه ولانحطاط رتبته عن أقلّ العوام». [۱]

محال بودن تسلسل موجب عصمت امام و جانشین پیامبر است[۲] و چون امام حافظ شرع و دیانت است باید معصوم باشد[۳] وبخاطر این که اگر معصیتی را انجام دهد باید بر امام انکار کرد پس تضاد با وجوب اطاعت امام حاصل گردد[۴] و اگر امام معصوم نباشد غرض از نصب امام از میان می‌رود[۵] و نیز اگر امام معصوم نباشد درجه امام از مردم معمولی

۱ـ تجرید الإعتقاد ـ المقصد الخامس في الإمامة ـ عصمة الإمام، ص ۲۲۲.
۲ـ توضیح این قسمت در دلیل پنجم عصمت آمده است.
۳ـ دلیل اول عصمت بیان قسمت فوق است.
۴ـ دلیل ششم توضیح جملات فوق است.
۵ـ دلیل اول بیان قسمت فوق است همانطور که از جهتی بیان قسمت دوم می‌باشد.

هم پائین‌تر خواهد بود.[۱] از آنچه تذکر داده شد بخوبی استفاده می‌شود که امامان بزرگوار که جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند معصوم از گناه و اشتباهند.

شخصیّت و امتیازات ائمّه معصومین علیهم السلام

یکی از راههایی که عظمت و برتری امامان معصوم علیهم السلام را تا حدودی می‌تواند بازگو کند برّرسی زندگی آن بزرگواران است.

زندگانی با عظمت و شرافت که سراسر علم و عدالت و استقامت و انسانیت و اخلاق حسنه و مکارم اخلاق است نشانهٔ شخصیت و برتری آن بزرگواران می‌باشد تا آنجا که آثار علمی و دادگری و اخلاقی و اجتماعی و عبادی ائمه علیهم السلام همگان را به شگفت افکنده است ولی راهی که بهتر می‌تواند عظمت و موقعیت این شخصیتهای الهی را روشن سازد گفتاری است که از آنان در مورد معرفی خود شان رسیده‌است.

و بعبارت دیگر با توجه به صداقت و راستگویی این بزرگواران و پذیرش امامت و خلافتشان بهترین راه برای شناخت آنان توجه به فرموده‌های خودشان در مورد معرفی موقعیت و مقاماتشان می‌باشد، بدیهی است که معرفی آن بزرگواران خود را نه بخاطر خودستائی (که می‌دانیم ائمه معصومین علیهم السلام از هرگونه کار ناشایست منّزه می‌باشند) بلکه بخاطر مصالح بسیار مهم، از جمله شناخت مردم آنان را تا بهتر

۱ـ توضیح این قسمت در دلیل هفتم بیان شده است.

پیروی کنند و خود به سعادت نائل آیند آری در مواردی شخصیت و موقعیت خودشان را در جهان بیان نموده‌اند.

با توجه به آنچه گفته شد اکنون در کمال اختصار در سه بخش موقعیت و عظمت امامان معصوم علیهم السلام را متذکر می‌شویم:

بخش اوّل: خلقت نوری

از مدارک و روایات بسیار و معتبر در ابتدای خلقت ائمه معصومین علیهم السلام خلقت نوری و آفرینش شگفت انگیزی برای ایشان استفاده می‌شود، از صدها حدیث که در این مورد رسیده به یک حدیث که در کتاب شریف کافی آمده است متذکر می‌شویم.

محمّد بن سنان از حضرت جواد علیه السلام نقل می‌کند که پس از آن که از اختلاف شیعه در محضر حضرتش سخن به میان آمد، فرمود:

یا محمّد إنّ الله تبارك وتعالی لم يزل متفرّداً بوحدانيّته ثمّ خلق محمّداً وعليّاً وفاطمة فمكثوا ألف دهر، ثمّ خلق جميع الأشياء فأشهدهم خلقها وأجری طاعتهم عليها وفوّض أمورها إليهم، فهم يحلّون ما يشاؤون ويحرّمون ما يشاؤون ولن يشاؤوا إلّا أن يشاء الله تبارك وتعالی، ثمّ قال: يا محمّد هذه الدّيانة الّتي من تقدّمها مرق ومن تخلّف عنها محق، ومن لزمها لحق، خذها إليك يا محمّد[1]

۱ـ الأصول من الكافي ـ كتاب الحجة ـ أبواب التاريخ، باب مولد النبيّ صلی الله علیه و آله ووفاته ـ ح

حضرت جوادعليه‌السلام فرمودند:

ای محمّد (خطاب به راوی) خداوند یگانه و یکتا بود (أزلی است) پس آفرید محمد و علی و فاطمه را پس هزار روزگار مکث نمودند، سپس خداوند اشیاء و موجودات مختلف را خلق نمود، پس گواه ساخت آنان را بر خلق و جاری فرمود طاعت آنان را بر موجودات و وگذارد کار موجودات را به این بزرگواران، اینان هستند که حلال می‌کنند هر چه را بخواهند و حرام می‌کنند آنچه را که بخواهند و نمی‌خواهند مگر آنچه را که خداوند بخواهد آنگاه فرمود این است روش و دیانتی که هر کس پیشی گیرد از آن هلاک می‌شود و هر کس تخلف از آن کند محو می‌شود و آن کس که این روش را ملازم باشد به هدف می‌رسد.

از این حدیث شریف که دهها حدیث دیگر در کتابهای حدیث مانند آن نقل شده است مسائل زیر استفاده می‌شود.

۱ ـ برای این بزرگواران خلقتی مقدم بر همه اشیاء است که معمولاً از آن به خلقت نوری یاد می‌شود.

۲ ـ این بزرگواران به ارادهٔ خداوند حاکم بر جهان و خواست شان

۵، ۴۴۱/۱.

نافذ در هستی می‌باشد و همه گونه تصرف برای آنان می‌باشد.

۳ـ دلهای این بزرگواران مرکز مشیّت و ارادهٔ خداوند است تا آنجا که نخواهند جز آنچه را که خداوند بخواهد.

در همین مدرک یاد شده (اصول کافی) مرحوم کلینی روایات بسیار نقل فرموده و موقعیت خلقت نوری ائمه معصومین علیهم السلام را بیان کرده است و در بعضی از احادیث تذکر داده شده است که مقامات و خصوصیّات یاد شده برای همه معصومین علیهم السلام می‌باشد.

بخش دوم: امتیازات علمی

از امتیازاتی که برای امامان معصوم علیهم السلام می‌باشد امتیاز علمی آنها است این بزرگواران به تعلیم خداوند متعال آگاه بر همه چیز می‌باشند.

در این بخش به یک حدیث از صدها حدیث معتبر که در کتابهای حدیث رسیده است اکتفا می‌شود.

عن المفضّل بن عمر قال: قال أبو عبدالله عليه السلام إنّ سليمان ورث داود، وإنّ محمّداً ورث سليمان، وإنّا ورثنا محمداً وإنّ عندنا علم التوراة والإنجيل والزبور، وتبيان ما في الألواح، قال: قلت: إنّ هذا لهو العلم؟ قال: ليس هذا هو العلم، إنّ العلم الّذي يحدث يوماً بعد يوم وساعة بعد ساعة.[1]

مفضّل از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: همانا

۱ـ الأصول من الكافي ـ كتاب الحجة ـ باب أنّ الأئمّة ورثوا علم النبيّ وجميع الأنبياء والأوصياء الّذين من قبلهم، ح ۳، ۲۲۴/۱.

سلیمان از داود ارث برد و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله از سلیمان ارث بردند و م
از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ارث برده‌ایم و همانا نزد ما است علم تورات و علم
انجیل و علم زبور و بیان آنچه در لوح‌ها است (لوح‌های حضرت موسی)
مفضل گفت: این علم می‌باشد؟ فرمود این علم نیست همانا علم چیزی
است که روزی بعد از روز دیگر و ساعتی بعد از ساعت دیگر حادث شود.

از این حدیث شریف آگاهی ائمه معصومین درارتباط با تمامی
دستورات الهی و همه حوادث و وقایع جهان استفاده می‌شود و بیانگر
عظمت علمی ائمه معصومین علیهم السلام است.

بخش سوم: قدرت ائمه علیهم السلام

از امتیازات ائمه معصومین علیهم السلام که بخوبی از مدارک وحی استفاده
می‌شود توانائی آن بزرگواران و قدرت تصرف آنها در جهان هستی است.
در این بخش مانند دو بخش گذشته، بخاطر اختصار به یک حدیث از
صدها حدیث اکتفا می‌شود.

**عن جابر عن أبي جعفر علیه السلام قال: إنّ إسم الله الأعظم على
ثلاثة وسبعين حرفاً وإنّما كان عند آصف منها حرف واحد
فتكلّم به فخسف بالأرض ما بينه وبين سرير بلقيس حتّى
تناول السرير بيده ثمّ عادت الأرض كما كانت أسرع من طرفة
عين ونحن عندنا من الإسم الأعظم إثنان وسبعون حرفاً،
وحرف واحد عند الله تعالى استأثر به في علم الغيب عنده،**

ولا حول ولا قوة إلّا بالله العلي العظيم[۱]

حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا اسم اعظم خداوند بر ۷۳ حرف است و همانا نزد آصف (وصی حضرت سلیمان) یک حرف از ۷۳ حرف بود به آن تکلّم نمود زمین بین او وبین تخت بلقیس فرو رفت جناب آصف تخت بلقیس را گرفت سپس زمین به حالت اول خود برگشت در مدت کمتر از یک چشم بهم زدن، و نزد ما است از اسم اعظم ۷۲ حرف و یک حرف نزد خداوند است که بخود در علم غیب خود اختصاص داده و نیست قدرت و قوه‌ای مگر به خداوند علیّ عظیم (برترو با عظمت).

حدیث شریف یاد شده که یکی از صدها حدیثی است که در این مورد در کتابهای حدیثی معتبر نقل شده بخوبی عظمت قدرت تصرّف ائمّه معصومین علیهم السلام را در خلقت روشن می‌سازد.

با توجه به این که تمامی امتیازات از علم و قدرت، نشأت می‌گیرد و علم و قدرت منشاء همه کمالات است، از آنچه گذشت شخصیت و عظمت ائمّهٔ معصومین علیهم السلام تا حدودی ترسیم می‌گردد. آری اینان انتخاب شدگان خداوند برای سرپرستی تمامی انسانها می‌باشند بدیهی است هنگامی که انتخاب کننده، خداوند و هدف از انتخاب، سرپرستی

۱ـ الأصول من الكافي ـ كتاب الحجة ـ باب ما أعطى الأئمّة علیهم السلام من اسم الله الأعظم ح ۱، ۲۳۰/۱.

در تمامی شئون انسانی و برای همهٔ انسانها باشد افراد انتخاب شده از امتیازات و عظمتی خاص برخوردار می‌باشند.

در پایان مبحث امامت مناسب به نظر رسید که چند فراز از بیانات امام هشتم حضرت رضاعلیه‌السلام که در کتابهای معتبر حدیث نقل شده است یادآوری شود.

حضرت رضاعلیه‌السلام در مرو بودند درارتباط با امر امامت در مسجد جامع روز جمعه سخنان مختلفی گفته شد، یکی از دوستان حضرت بنام عبدالعزیز در مسجد حضور داشت سپس خدمت حضرت رضاعلیه‌السلام رسید و از سخنان گوناگون که در مسجد مطرح شده بود بازگو کرد، آنگاه حضرت رضاعلیه‌السلام مطالب مفصّلی در مورد امام و امامت بیان فرمودند.

اکنون بعضی از آن بیانات را متذکّر می‌شویم.

قال‌علیه‌السلام : الإمام المطهّر من الذنوب والمبرّا عن العیوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدین، وعزّ المسلمین وغیظ المنافقین، وبوار الکافرین.[۱]

امام از گناهان پاک است، از هر عیب پاکیزه است، یعلم و حلم اختصاص یافته است، امام موجب نظام دین و عزت مسلمانها است، امام موجب خشم منافقان و هلاکت کافران است.

وقال‌علیه‌السلام : الإمام واحد دهر، لا یدانیه أحد، ولا یعادله

۱ـ الأصول من الکافي ـ کتاب الحجة ـ باب نادر جامع في فضل الإمام وصفاته. ح ۱، ۲۰۰/۱.

عالم، ولا يوجد منه بدل و لا له مثلٌ ولا نظير، مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه له ولا إكتساب، بل اختصاص من المفضّل الوهّاب.(۱)

امام یکتای روزگار است، و فضائل احدی به فضائل او نرسد و هیچ عالمی مانند او نباشد، و کسی جایگزین امام نگردد، و برای امام مثل و مانند نیست، اختصاص به تمامی فضائل دارد بدون طلب و کسب، بلکه از طرف خداوند بخشنده مورد عنایت قرار گرفته است.

وقال عليه السلام: وإنّ العبد إذا اختاره الله عزّوجلّ لأمور عباده، شرح صدره لذلك، وأودع قلبه ينابيع الحكمة، وألهمه العلم إلهاماً، فلم يعي بعده بجواب، ولا يحير فيه عن الصواب، فهو معصوّم مؤيّدٌ موفّقٌ مسدّدٌ، قد أمن من الخطايا والزلل والعثار، يخصّه الله بذلك ليكون حجته على عباده، وشاهده على خلقه وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم.(۲)

هنگامی که خداوند بنده‌ای را برای کارهای بندگان انتخاب نماید شرح صدر به او دهد، و چشمه‌های حکمت را در قلب او قرار دهد، و به او علم الهام کند

۱ـ الأصول من الكافي ـ كتاب الحجة ـ باب نادر جامع في فضل الإمام وصفاته. ح ۱، ۲۰۱/۱.

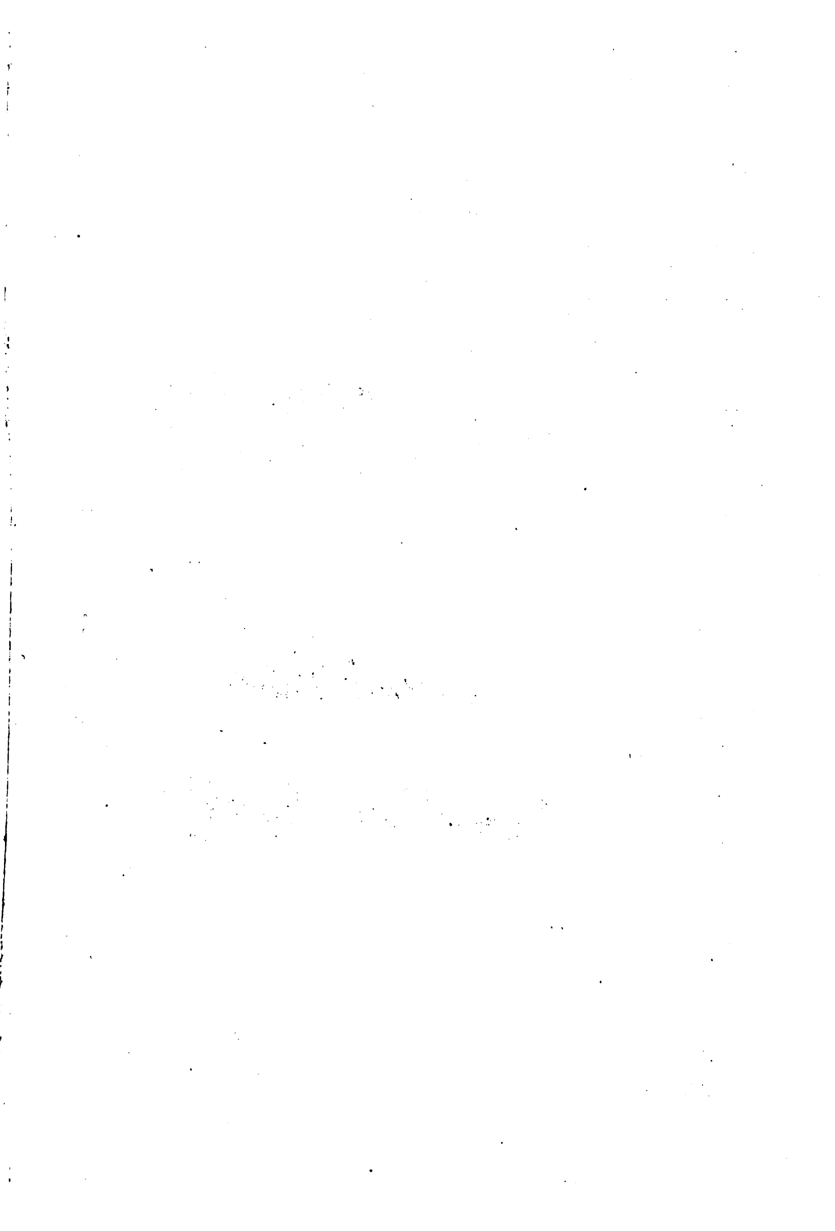
۲ـ الأصول من الكافي ـ كتاب الحجة ـ باب نادر جامع في فضل الإمام وصفاته. ح ۱، ۲۰۲/۱.

آنچنان که در جواب هیچ سؤالی نماند و در جواب هیچ سؤالی از حق نگذرد. امام معصوم و مورد تأیید است امام موفق واستواراست. امام از خطا و لغزش محفوظ است خداوند به امام این امتیازات را داده است تا او را حجت خود بر خلق و شاهد خود بر آن قرار دهد و این فضل خداوند است که خداوند به هر که بخواهد می‌دهد و خداوند دارا فضل بزرگ است.

بخش چهارم

معادشناسی

(انسان شناسی)



معادشناسی

در ابتدای این نوشتار بیان شد که یکی از مسائلی که شناخت آن سرنوشت ساز و تعیین کننده نفی یا اثبات آن هر یک جهت و خط مشی انسان را به گونهٔ خاصی مشخص می‌نماید، انسان‌شناسی است، اگر در شناخت انسان، انسان موجودی فانی و دارای زندگی موقّت دنیوی شناخته شود و آشکار گردد که برای انسان پس از زندگی دنیا زندگی دیگری نیست و با مردن نابود می‌گردد، طبیعی است که خط مشی انسان و گونه زندگی بشر در این زندگی دنیوی غیر از هنگامی است که انسان موجودی باقی و دارای زندگی دیگر شناخته شده باشد و در صورتی که زندگی دیگری باشد راحت یا رنج بعد از این زندگی‌اش مربوط به چگونگی اعمال او در دنیا است.

شناخت انسان

در این شناخت صرف نظر از آن که در فطرت انسان میل به بقاء است و این خود از نظر جمعی از محققان گواه بقاء انسان و زندگی دیگر و تداوم حیات او است[1] با توجه به شناخت هستی (خداشناسی) و اثبات

۱ـ محقق عالیقدر مرحوم ملا محسن فیض کاشانی در کتاب علم الیقین المقصد الرابع في العلم باليوم الآخر ـ الباب الأوّل في الموت ـ فصل ۲، ج ۸۳۷/۲ به همین نکته

☜

نیاز موجودات به حقیقتی قائم بالذات و آگاه و توانا و با توجه به برنامهٔ هدایت که از طرف خداوند جهان با فرستادن پیامبران و اوصیاء انجام گرفته است و برای مردم وظائف گوناگون در سطوح مختلف زندگی شان مقرر گردیده است، مسألهٔ زندگی بعد از مر بحکم عقل و نقل قطعی و ضروری به شمار می‌آید.

دلیل‌های عقلی بر اثبات معاد

مسألهٔ معاد و اصل زندگی بعد از زندگی دنیا، با توجه به مسائل قبلی (توحید و نبوّت و امامت) و صرف نظر از فطرت و سرشت و علاقه‌مندی انسان به بقاء، از دو طریق اثبات می‌شود.

توجه داده‌اند: «**وکیف تعدم النفوس وقد جعل الله عزّوجلّ بواجب حکمته في طبايعها محبة الوجود والبقاء وجعل في جبلّتها كراهة العدم والفناء... وقد ثبت وتيقّن ان بقائها ودوامها في هذه النشأة الحسّية أمر مستحيل أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ فلو لم يكن لها نشأة أخرى تنتقل هي إليها لكان ما إرتكز في طبايعها وأودع في جبلتها من محبة البقاء الأبدي والحياة السرمدية باطلاً ضايعاً تعالى الله عن ذلك**».

چگونه انسانها نباود و فانی می‌شوند با این که خداوند به حکمت ثابت خود علاقه به هستی و بقاء را در سرشت انسانها قرارداده است و انزجار و نفرت از نابودی را در نهادشان نهاده است و مسلم است که بقاء انسان در زندگی دنیا میسر نیست.

بنابراین اگر زندگی دیگری نباشد که انسان با انتقال به آن زندگی میل به بقاء فطری خود را دریابد، قرار دادن خداوند چنین میل فطری را در وجود بشر لغو و زائد خواهد بود در صورتی که بدیهی است در کار خداوند لغو وجود ندارد.

۱ ـ عقل.

۲ ـ نقل.

دلیلهای عقلی بر لزوم زندگی پس از مر که در قرآن کریم نیز به آن اشاره شده است بصورتهای زیر تذکر داده می‌شود.

الف ـ عدالت خداوند لزوم زندگی پس از مر را ثابت می‌کند.

تردیدی نیست که دوران زندگی بشر همراه با مهلت است زیرا از جمله سنتهای خداوند متعال، سنت مهلت می‌باشد تا آنجا که گروهی از افراد بشر تا آخرین نفس زندگی خود، به ظلم و ستم اشتغال دارند و از هیچ گونه ظلمی پرهیز ندارند و گروهی مظلوم و تا آخرین لحظه زندگی در حال محرومیت و ستمکشی و مظلومیت بسر می‌برند.

با توجه به این سنت الهی اگر پس از زندگی دنیا زندگی دیگری نباشد و زندگی انسان با مردن تمام شود و عالم دیگری نباشد (تا هر کس به جزای کار خود برسد) با عدالت خداوند متعال منافات دارد.

بنابراین عدل خداوند ایجاب می‌کند که پس از زندگی دنیوی زندگی دیگری باشد تا به حساب همگان رسیدگی شود. در بسیاری از آیات شریفه قرآن به دلیل عقلی فوق تذکّر داده شده است، بعضی از آن آیات آیه‌های زیراست.

۱ ـ ﴿ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ﴾ [1]

آیا کسانی که ایمان دارند و کارهای نیک انجام داده‌اند

۱ـ ص/۲۸.

مانند کسانی که در زمین فساد نموده‌اند نزد ما یکسان می‌باشند و یا آن که پرهیز گاران را مانند بدکاران قرار می‌دهیم (هرگز چنین نخواهد بود بلکه در عالم آخرت هر یک به نتیجهٔ کار خود خواهند رسید).

۲ - ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ (۱)

آیا گمان کرده آنان که کارهای زشت انجام داده‌اند با آنان که ایمان دارند و کارهای نیک انجام داده‌اند نزد ما یکسان می‌باشند و در مرگ و زندگی برابر خواهند بود (این چنین نیست) و چنین پنداری زشت و باطل است.

ب - اگر زندگی دیگری پس از زندگی دنیا نباشد و انسانها با مردن فانی و نابود گردند و زندگی آنان به همین زندگی موقت پر فراز و نشیب خاتمه پیدا کند بر خلاف حکمت بوده و چنین خلقتی حکیمانه نخواهد بود.

و چون خداوند متعال حکیم است و تمامی کارهای پروردگار حکیمانه است لازم است که پس از زندگی دنیا زندگی دیگری باشد.

توضیح: بدیهی است که زندگی افراد بشر در دنیا همراه با رنج و راحت و فراز و نشیب و حوادث مختلف است و نیز بدیهی است که

۱- جاثیه/۲۱.

انسان موجود بسیار مستعد و شگفت‌انگیز و قابل پیشرفت و تکامل و ممتاز به قدرت انتخاب و اراده است. و روشن است چنین موجود مستعد، اگر هدف و غایتی در خلقت آن نباشد و در همین زندگی دنیوی زندگی‌اش خاتمه پیدا کند خلقت او لغو و بدون حکمت خواهد بود و چون خداوند حکیم است خلقتی این چنین لغو از او انجام نگیرد بنابراین باید پس از زندگی دنیا زندگی دیگری باشد تا خلقت انسان حکیمانه باشد.

در قرآن کریم مکرّر ارشاد به دلیل عقلی فوق شده است. بعضی از آن آیات، آیات ذیل می‌باشد.

۱ - ﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ﴾ (۱)

خداوند متعال آسمانها و زمین را به حق آفریده است (بر اساس حکمت) تا پاداش دهد هر کسی را به آن چه انجام داده است و به مردم ظلم نخواهد شد.

۲ - ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ﴾ (۲)

آیا گمان می‌کنید که ما شما را بیهوده و باطل آفریده‌ایم که به سوی ما بازگشت ندارید.

و سلطان المحققین خواجه نصیرالدین طوسی رحمه‌الله فرموده‌است:

۱ـ جاثیه/۲۲.

۲ـ مؤمنون/۱۱۵.

«ووجوب ایفاء الوعد والحكمة يقتضي وجوب البعث»[1]
وجوب وفاء به وعده وحکمت الهی اقتضاء می‌کند وجوب روزگار قیامت را.

دلیل‌های نقلی بر اثبات معاد

دلیلهای نقلی که اثبات عالم آخرت را می‌نماید بسیار و به گونه‌ای است که شمارش آنها دشوار و مشکل است و تا آنجا از قطعیت برخوردار است که مسئلهٔ معاد در اسلام از مسائل بدیهی و ضروری اسلامی می‌باشد و منکر آن از مسلمانات محسوب نخواهد شد و در قرآن کریم مسئلهٔ معاد در ردیف ایمان به خداوند آمده است.

بخشی از آیات که در مورد اصل معاد و زندگی بعد از زندگی دنیا دلالت دارد تذکر داده می‌شود:

۱ ـ ﴿الٓمٓ * ذٰلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾[2]

۲ ـ ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَومِ الآخِرِ وَالْمَلاَئِكَةِ وَالْكِتَابِ

۱ـ تجريد الاعتقاد ـ المقصد السادس في المعاد ـ المعاد الجسماني ـ ص ۳۰۰.
۲ـ بقره/۱ ـ ۴.

وَالنَّبِيِّينَ﴾ [۱]

خدای تعالی در آیهٔ فوق نیکی را در ایمان به خداوند و ایمان به عالم آخرت (معاد) و ایمان به فرشتگان و کتاب و پیامبران و انجام وظائف عبادی و اجتماعی و اخلاقی که در تتمهٔ آیه آمده، اعلام فرموده است.

۳ـ ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الإِنسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا * يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ * فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ * وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ﴾ [۲]

در این سوره مبارکه از جریان حوادث قبل از قیامت و معاد و بعد از آن خبر داده شده و تمامی این سوره مربوط به مسئلهٔ معاد می‌باشد.

۴ـ ﴿ءَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ * قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنقُصُ الأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِندَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾ [۳]

آیا ما پس از آن که مردیم و تبدیل به خاک شدیم (زنده خواهیم شد) این بازگشت و زنده شدن بعیداست! (آنگاه قرآن کریم در مقام جواب می‌فرماید) ما به آنچه زمین از آنها بکاهد کاملاً آگاهیم و نزد ما کتابی است که بر همه چیز حفاظت می‌کند.

۱ـ بقره/۱۷۷.

۲ـ سوره زَلزلة.

۳ـ ق/۳ و ۴.

این آیهٔ شریفه، در جواب کسانی که زندگی پس از مر را بـعید می‌شمرند، با توجّه دادن به علم خداوند که هیچ ذرّه‌ای، از علم او غائب نیست و با توجه دادن به قدرت حضرت حق، که همه چیز تحت حفاظت او است، معاد را اثبات و بعید شمردن آن را نفی می‌کند.

۵ ـ ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ (۱)

و برای ما مثلی زد که گفت این استخوانهای پوسیده را باز چه کسی زنده می‌کند؟ بگو آن خدایی زنده می‌کند که اول بار به آنـها حـیات بـخشید و اوست کـه بـه هـر خلقتی آگاه است.

در این آیه نیز در جواب شبهه (بعید شمردن زنده شدن استخوانهائی که از بین رفته و مثل خاکستر شده) بقدرت بی نهایت خود توجه داده و از این راه زمینه پذیرش معاد را فراهم فرموده‌است.

۶ ـ ﴿أَيَحْسَبُ الإِنسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾ (۲)

آیا آدمی می‌پندارد که ما هرگز استخوانهای او را جمع نمی کنیم.

جمع نمودند استخوآنها پس از مر ، إخبار به زندگی دیگری است.

۱ـ یس/۷۸ و ۷۹.

۲ـ قیامه/۳.

۷ ـ ﴿وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ﴾ [۱]
خدا به یقین تمام کسانی را که در قبرها می‌باشند زنده می‌کند.

زنده شدن کسانی که در قبرها هستند که در آیهٔ فوق آمده است اعلام به وجود قیامت است.

تذکراتی که اعتقاد به زندگی دیگر (معاد) را آسان می‌سازد

از مطالبی که درارتباط با مسأله معاد و بسیاری از مسائل دیگر مانند معراج، طول عمر امام عصر علیه‌السلام و مانند آن، مفید و راه گشا است این است که آنچه انسان درارتباط با آن قرار می‌گیرد و می‌خواهد که در آن نظر بدهد از سه حالت زیر بیرون نیست.

۱ ـ بعضی از مسائل، درستی و صحتش بسیار روشن و بدیهی است و انسان در حکم به صحت و درستی آن، سریعاً حکم می‌کند و جای هیچ گونه درنگ و تأملی نیست مانند حکم به خوبی عدالت و بدی ظلم و مانند آن.

۲ ـ گروهی از مسائل، ضد عقل می‌باشد و بطلان و نادرستی آن کاملاً روشن است و در حکم به بطلانش هیچگونه جای تردید و تأمل نیست مانند اجتماع نقیضین، بود و نبود شیء واحد در آنِ واحد، و مانند آن.

۳ ـ و بعضی از مسائل بصورتی نیست که به سادگی و به سرعت بتوان

۱ـ حج/۷.

آن را پذیرفت و ضد عقل نیز نمی‌باشد که بدون نیاز به تأمل آن را بتوان رد نمود بلکه در این مورد در مرحله امکان گذارده شده و در انتظار دلیل رد کننده و یا اثبات کننده باید بود.

مثال: اگر از اختراع وصنعت بسیار عجیب و شگفت انگیزی خبر داده شویم مثلاً گفته شود در فلان کشور اختراعی کرده‌اند که پس از منقضی شدن صحنهٔ تصادف بوسیله دستگاه مخصوصی می‌توان صحنه تصادف را عکس برداری کرد و متوجه شد که صحنه تصادف چگونه بوده‌است این مطلب از نوع گروه اول و دوم نیست یعنی از بدیهیات عقل نیست مانند خوبی عدالت و بدی ظلم تا بسهولت و سرعت قبول شود و ضد عقل (مانند جزء از کل بزرگتر است) نیز نمی‌باشد تا به سرعت رد و بطلان آن واضح گردد بلکه در بوتهٔ ابهام گذارده می‌شود. تا در مورد مثال مذکور اگر معلوم شود که نقل کنندهٔ وجود چنین اختراعی از هر جهت معتبر است در این صورت البته پذیرفته می‌شود و مورد قبول و اعتراف قرار می‌گیرد و اگر ناقل آن اعتبار نداشته باشد طبیعی است که مورد قبول واقع نخواهد شد گر چه مورد إنکار هم قرار نمی‌گیرد.

با توجه به مطلب فوق مسئلهٔ زندگی بعد از دنیا و مسائل مختلف مربوط به قیامت ضد عقل نیست و از قسم اول (مسائل بدیهیه) هم نیست. بنابراین در مورد مسائل مربوط به قیامت در موردی که قرآن کریم و یا حدیث معتبر گویا باشد پذیرش آن لازم و واجب خواهد بود.

آنچه حالت استبعاد و ناباوری را بر طرف می‌کند از مسائل که جمعی را به انکار معاد و استبعاد (بعید شمردن) آن وادار نموده این است که می‌گویند:

چگونه ممکن است که انسان بمیرد و بدنش خاک شود و خاکش متفرق گردد باز هم زنده شود، قرآن کریم از قول منکرین معاد نقل می‌کند و می‌فرماید:

﴿مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ [(۱)]

چه کسی می‌تواند استخوان پوسیده را زنده نماید.

و نیز نقل می‌فرماید که اینان می‌گویند:

﴿ءَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾ [(۲)]

آیا آنگاه که ما مردیم و خاک گردیدیم باز زنده می‌شویم این بازگشت پس از مرگ بعیداست.

در قرآن کریم برای رفع این ناباوری و بعید شمردن زنده شدن مردگان به مطالب مختلف تذکر داده شده است که بعضی از آنها را یادآور می‌شویم:

۱ ـ منکرین معاد، آنانی که می‌گویند بعید به نظر می‌رسد که انسانها پس از مر زنده شوند، از قدرت بی حد پروردگار غفلت کرده و مسئلهٔ معاد را با قدرت محدود خود بررسی نموده‌اند در نتیجه بعید دانسته و می‌گویند چگونه ممکن است انسانها پس از مر زنده شوند و اگر قدرت خداوندی که انسان را آفریده است و ذرّات وجود او را از ذرّات پراکنده جهان جمع آوری کرده است و این همه موجودات شگفت‌انگیز از نظر عدد و کمیّت و از نظر چگونگی و کیفیت را بوجود آورده‌است بررسی

۱ـ یس/۷۸.

۲ـ ق/۳.

کنند به این نتیجه خواهند رسید که کاملاً جریانی شدنی و ممکن و عملی خواهد بود.

و به بیان دیگر: اگر انسانِ منکر معاد، به آثار قدرت خداوند که هم اکنون موجوداست بنگرد و در زمین و آسمان و موجودات بسیار جهان، اندکی تفکر نماید آثار قدرت حق متعال او را به امکان عوالم غیب متوجّه می‌سازد و در نتیجه حالت ناباوری از بین رفته و مسئلهٔ معاد و مانند آن را بعید نخواهد شمرد.

آیاتی که مطلب فوق را تذکر داده، و در مسئلهٔ معاد، منکرین را به آثار عظیم قدرت خود توجه داده، بسیاراست برای نمونه بعضی از آن آیات ذیلاً یادآوری می‌شود.

الف ـ ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ (۱)

در این آیه شریفه خداوند متعال، منکر زنده شدن انسان مرده و استخوان پوسیده را، به قدرت خود توجه داده و فرموده: «ای پیامبر به منکر زنده شدن استخوان مرده بگو: آن کس که آن استخوان را اول بار آفریده است آنرا زنده خواهد ساخت و او است که به هر خلقتی آگاه است».

ب ـ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُضْغَةٍ

۱ـ یس/۷۸ و ۷۹.

مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ﴾ (۱)

ای مردم اگر شما در مورد روزگار بعث و معاد شکی و ریبی دارید همانا شما را خلق کردیم از خاک، سپس از نطفه و بعد از خون بسته، و از پاره گوشت تمام و ناتمام تا در این انتقال و تحولات قدرت خود را بر شما آشکار سازیم و از نطفه‌ها آنچه را مشیت ما تعلق گیرد در رحمها قرار دهیم تا به وقتی معین طفلی از رحم بیرون آوریم تا زیست کرده و به حدّ بلوغ و کمال برسد.

اندکی تفکر در آیه فوق مطلب مورد نظر را روشن می‌سازد چه این که کسانی که نسبت به معاد شک دارند، آنان را به خلقت انسان از خاک و نطفه و علقه و مضغه توجه داده است، یعنی با توجه به قدرت خداوند مسئله معاد را بررسی کن که تو را از عالمی به عالم دیگری آورده. و این موجود شگفت‌انگیز را با قدرت نا محدود خود از خاک ساخته است.

۲ ـ از بیاناتی که در قرآن کریم بخاطر بر طرف کردن ناباوری آمده است تذکراتی است که درارتباط با نظام موجود مر و حیات گیاهان و زمین در دوران سال می‌باشد می‌فرماید: زمین و گیاهان در فصل زمستان می‌میرند و در فصل بهار زنده می‌شوند، همچنین انسانها پس از مردن باز زنده خواهند شد.

آری خاموشی جهان و از هم پاشیدگی منظومه شمسی و سپس

۱ـ حج/۵.

حیات تازه پیدا کردن موجودات متلاشی شده در قرآن کریم، مکرر بیان شده است، و موت و حیات زمین و گیاهان را در آیاتی چند؛ زمینه توجه به زندگی بعد و معاد قرارداده است. بعضی از آیات در مورد مطلب فوق ذیلاً تذکر داده می‌شود:

الف ـ خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * ذٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ﴾.(۱)

در این آیه شریفه ابتداء روئیدن گیاهان در زمین و حالت حیات و زنده شدن زمین یادآوری شده آنگاه مسئله قیامت مطرح و زنده شدن کسانی که در قبرها می‌باشند اعلام شده است بدیهی است که ذکر مسئله معاد و زنده شدن آنها که در قبرها می‌باشند پس از مسئله زنده شدن زمین و گیاهان تذکری است که زمینه‌ای برای پذیرش زنده شدن مردگان را بوجود می‌آورد.

ب ـ خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَاباً فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذٰلِكَ النُّشُورُ﴾ (۲)

خداست آن که بادها را فرستد تا ابرها را برانگیزد و آن

۱ـ حج/۵ ـ ۷.

۲ـ فاطر/۹.

ابر را ما به شهر و دیار مرده برانیم و به بارانش زمین را زنده گردانیم حشر و نشر مردگان هم (در قیامت) همین گونه است.

در آیهٔ فوق زنده شدن مردگان به زنده شدن زمین پس از مر زمین تشبیه شده است. بدیهی است که هر کس زنده شدن زمین را پس از مر آن متذکر باشد انکار زنده شدن مردگان را نخواهد نمود.

۳ـ تذکر دیگری که در قرآن کریم برای پذیرش مسئله معاد در موارد متعدد بیان شده است ذکر مواردی است که خداوند مردگانی را در همین زندگی دنیوی زنده نموده است و با زنده نمودن مردگان، مسئله معاد را تثبیت و تحکیم فرموده‌است.

الف ـ خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً وَاعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (۱)

و چون ابراهیم گفت بار پرودرگارا من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد. خداوند فرمود: مگر باور نداری؟ گفت: باور دارم لکن می‌خواهم تا با مشاهده آن دلم آرام گیرد. خداوند فرمود: چهار مرغ بگیر و گوشت آنها را بهم درآمیز نزد خود آنگاه هر قسمتی را

۱ـ بقره/۲۶۰.

بر سر کوهی بگذار سپس آن مرغان را بخوان تا بسوی تو شتابان پرواز کنند و آنگاه بدان که همانا خداوند بر همه چیز توانا و به حقایق امور دانا است.

در این آیهٔ شریفه پس از درخواست حضرت إبراهیم کیفیت زنده شدن مردگان را، از جانب خداوند به حضرت ابراهیم دستور داده شد: چهار پرنده را بگیرد و آنها را کشته و اجزاء هر یک را با دیگری مخلوط نما و بر روی هر کوهی قسمتی از آن اجزاء را قرار بده سپس آنها را بخوان سریعاً به سوی تو می‌آیند، جریان فوق نمونه عینی از جریان معاد است.

ب ـ خدای تعالی می‌فرماید:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْماً فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱)

یا به مانند آن کس که از کنار یک آبادی گذر کرد که خراب و ویران شده بود گفت: بحیرتم که خدا چگونه باز این مردگان را زنده خواهد کرد پس خداوند او را صد سال میراند سپس زنده‌اش نمود و به او فرمود: که چند

۱ـ بقره/۲۵۹.

مدت درنگ کردی؟ جواب داد: یک روز یاپاره‌ای از یک روز، خداوند فرمود: نه چنین است بلکه صد سال است، نظر در طعام و شر اب خود بنما که هنوز تغییر ننموده والاغ خود را نیز بنگر تا احوال بر تو معلوم شود و ما تو را حجت برای خلق قرار دهیم و بنگر در استخوانهای آن که چگونه در همش پیوسته و گوشت بر آن پوشانیم چون این کار بر او آشکار و روشن گردید گفت همانا اکنون به حقیقت ویقین می‌دانم که خداوند بر همه چیز قادر و توانا است.

زندگی انسان بعد از مرگ

منازل و عالم هائی که پس از مردن در قرآن و روایات برای انسان ترسیم شده، سه منزل است:

۱ ـ برزخ.
۲ ـ قیامت و حشر.
۳ ـ بهشت یا دوزخ.

عالم برزخ عالمی است که ارواح در آن عالم زندگی می‌کنند و روح انسان از هنگامی که از بدن جدا می‌شود در آن عالم قرار می‌گیرد و آن عالم تا هنگام قیامت وجود دارد و آنگاه که قیامت می‌شود دیگر عالم برزخ وجود نخواهد داشت.

اصل عالم برزخ از مسلّمات اسلام است و در میان مسلمین از مسائل

قطعی و بدون خلاف می‌باشد.

بعضی از آیات قرآن کریم و احادیث معتبری که از پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم‌السلام درارتباط با برزخ رسیده است یادآوری می‌شود.

۱ـ ﴿حَتَّیٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيما تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَیٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (۱)

هنگامی که مرگِ یکی از آنها (کفار) فرا می‌رسد می‌گوید: پروردگارا مرا (بدنیا) برگردان امید است که کار شایسته‌ای را که در گذشته ترک کرده‌ام انجام دهم (به آنها گفته می‌شود: بازگشتی نیست این سخن سخن کسی است که گوینده‌اش چنین گوینده‌ای است (یعنی به سخن او اعتنا نمی‌شود. کسی که عقل به او داده‌ایم و پیامبران و اولیاء خود را مأمور ابلاغ حقایق به آن نموده‌ایم و وسیله‌های تنبّه و توجّه را فراوان در اختیار او گذارده‌ایم ولی او به همهٔ آنها بی توجّه بوده و به پیروی از هوای نفس خود پرداخته است) و پیش روی آنه برزخ است تا روز حشر و قیامت که بر انگیخته می‌شوند.

از آیهٔ شریفه فوق بخوبی استفاده می‌شود که انسان پس از مر وارد عالم قیامت نمی‌شود بلکه بین مر و قیامت فاصله‌ای بنام برزخ می‌باشد

۱ـ مؤمنون/۹۹ـ ۱۰۰.

چه این که قیامت و هنگام حشر روزگاری است که دیگر سلسله زندگی بشر از هم گسیخته شده و جهان موجود به طور کلی در هم ریخته و متلاشی می‌گردد و نیز از آیهٔ شریفه مذکور استفاده می‌شود که انسان پس از مر حیات دارد و لذا در خواست برگشت می‌نماید:

۲ ـ ﴿يَوْمَ يَأْتِ لاَ تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّماوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا ما شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ﴾ (۱)

روزی خواهد آمد که در آن روز کسی سخن نگوید مگر به اذن خداوند آنانی که شقی و (بدکار) می‌باشند در آتش‌اند و برای آنان فریاد و ناله است و در آتش همیشه می‌باشند تا هنگامی که آسمانها و زمین بوده باشد. مگر آن که مشیت خدا بخواهد نجاتشان دهد که البته خدا هر چه خواهد می‌کند و کسانی که سعید (نیکوکار) می‌باشند پس در بهشت همیشه هستند تا هنگامی که آسمانها و زمین باقی است مگر آنچه مشیت پروردگار باشد که عطایش ابدی و غیر مقطوع است.

با توجه به این که آسمان و زمین هنگام قیامت وضع فعلی خود را از

۱ـ هود/۱۰۵ ـ ۱۰۸.

دست خواهد داد، مقصود از باقی بودن آسمان و زمین قبل از قیامت می‌باشد. بنابراین بخوبی حیات و زندگی برزخی از آیه شریفه فوق استفاده می‌شود.

۳ـ ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ (۱)

(قوم فرعون) صبح و شب آتش عرضه داشته می‌شوند و روز قیامت به آنها (فرشته‌ها) گفته می‌شود داخل نمائید آل فرعون را در شدیدترین عذاب.

از آیهٔ یاد شده بخوبی حیات برزخی استفاده می‌شود. زیرا قبل از روز قیامت برای قوم فرعون عذاب در صبح و شب مقرر شده‌است بنابراین قبل از روزگار قیامت عالم دیگری وجود دارد که در آن عالم گناه کاران گرفتار عذاب می‌باشند و لازمهٔ آن، حیات و زندگی در عالمی قبل از قیامت می‌باشد.

٤ـ ﴿وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم مِن خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۲)

البته نپندارید آنانی که در راه خداوند کشته شده‌اند

۱ـ مؤمن (غافر)/۴۶.

۲ـ آل عمران/۱۶۹ ـ ۱۷۱.

مردگانند بلکه زندگانی هستند که نزد خداوند روزی که آنان می‌رسد آنها خشنودند به آنچه از فضل خداوند به آنها رسیده‌است و بشارت می‌دهند به مؤمنانی که هنوز به آنها ملحق نگردیده‌اند (آنانکه پس از این شهداء بـه آنها ملحق می‌شوند) که خوفی بر آنان نیست و محزون نخواهند بود و بشارت می‌دهند به نعمت و نیکی که از طرف خداوند به آنها داده شده است و خداوند اجـر و پاداش اهل ایمان را ضایع ننماید.

از آیهٔ شریفه فوق بخوبی حیات برزخی و زندگی انسانها پس از مر استفاده می‌شود زیرا خداوند فرموده است که آنها (شهداء) پس از آنکه کشته شدند زنده می‌باشند نه آن که در عالم قیامت زنده می‌شون و نـیز فرموده است که اینان روزی داده می‌شوند و خشنودند به آنچه خداوند به آنها مرحمت نموده است و بشارت می‌دهند اهل ایمانی را که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند.

کلمهٔ «أحیاءٌ» زندگانند و جملات «یُرزَقُون» روزی می‌رسد به آنها و «فَرَحِینَ» خشنود می‌باشند و «یَسْتَبْشِرُونَ» بشـارت مـی‌دهند؛ حـیات و زندگی پس از مر را اعلام می‌دارد.

تذکر: بدیهی است که شهداء آنها که در راه خداوند کشته شده‌اند با مردم دیگر از جهت اصل زنده بودن، یکسانند و اختصاص شهداء بذکر (یاد آوری خصوص شهداء) بخاطر مطرح بودن آنها است زیرا که اهل باطل می‌گفتند که آنها (شهداء) از بین رفته و نابود شده‌اند و نیز بخاطر اهمیت دادن به شأن آنها و اختصاص داشتن آنها است بخصوصیت متنعم

شدن به نعم الهی در نزد مقام خاص قرب خداوند متعال.

آیاتی که در مسئله برزخ از آنها استفاده شده در حدود پانزده آیه است که بخاطر اختصار به آیه‌های یاد شده اکتفا می‌شود و به بعضی از آیات مربوطه، در ضمن نقل حدیث هائی که درارتباط با عالم برزخ متذکر می‌شویم اشاره می‌شود.

احادیث معتبری که در مورد عالم برزخ رسیده است بسیار است و عامه (اهل سنت) و خاصه (شیعه) در این مورد روایات فراوانی نقل کرده‌اند لذا باید گفت روایات مربوط به عالم برزخ و زندگی ارواح در عالم برزخ از حدّ تواتر[1] گذشته است و به جهت آن که (همان طور که مکرر گفته شده) روش ما بر اختصار است بعضی از احادیث مربوطه را با بعضی از آیات متناسب درارتباط با عالم برزخ متذکر می‌شویم.

هنگام مرگ و سکرات موت

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿ فَلَوْلاَ إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ * وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ * وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ وَلٰكِن لاَ تُبْصِرُونَ * فَلَوْلاَ إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ * فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ * وَأَمَّا إِن كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلاَمٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * وَأَمَّا

۱ـ اگر موضوعی در احادیث بسیاری، مطرح شده باشد به حدّی که احتمال کذب و ساختگی بودن در آن راه نداشته باشد حدیث متواتر نامیده می‌شود.

إِن كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ * وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ﴾ (۱)

پس چگونه خواهد بود هنگامی که نفس و روح آدمی (آن که در حال مرگ است) به گلو می‌رسد و شما در آن هنگام نگاه می‌کنید (یعنی چرا او را بر نمی‌گردانید) و ما به او نزدیک تریم از شما و لکن شما نمی‌بینید، پس اگر حیات بدست شما است و شما را آفریننده‌ای نیست برگردانید روح و نفس انسان را در حال مرگ اگر راست می‌گوئید. پس اگر فوت شده از مقرب‌ها باشد پس راحتی و خوشی و بهشت پر از نعمت برای اوست، و اگر فوت شده از اصحاب یمین (نیکان بزرگوار) باشد پس درود برای تو است که از اصحاب یمین می‌باشی، و اگر از تکذیب کنندگان و انکار کنندگان خدا و قیامت باشد، خوراک او آتش سوزان (حمیم) و جایگاه او دوزخ می‌باشد.

از ساعات و لحظه‌های بسیار حساس که انسان در پیش دارد ساعت احتضار و لحظه‌هائی است که در آستانه مر و انتقال به عالم برزخ قرار می‌گیرد.

همان طور که در آیهٔ شریفه فوق بیان شده است، در آن لحظات حساس مردم به نسبت عقائد صحیح و ناصحیح و رفتار و صفات خوب و

۱ـ واقعه/۸۳ ـ ۹۴.

بدشان در راحتی و یا رنج خواهند بود و پس از انتقال به عالم برزخ نیز با قسمتی از نتیجه‌های عقائد و کارهایشان برخورد خواهند داشت.

در این مورد یکی از دهها حدیثی که رسیده است تذکراً یادآوری می‌شود.

حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام از پدران بزرگوارشان نقل می‌فرمایند که شخصی به حضرت صادق علیه‌السلام گفت: مرگ را برای من تشریح کنید.

امام علیه‌السلام فرمودند: مرگ برای مؤمن مانند استشمام بهترین عطر است که بو کند و عطسه بزند و همه سختی‌ها و فشارها از او منقطع و در نتیجه راحت گشته و در آسایش قرارگیرد، ولی مرگ برای کافر مانند گزیدن مارها و عقربها بلکه از آنها هم شدیدتر خواهد بود.

سؤال کننده گفت: بعضی گویند که مرگ از پاره شدن بدن بوسیلهٔ ارّهاها و قطعه قطعه شدن بدن با مقراض‌ها و کوبیده شدن بدن بوسیلهٔ سنگها و چرخید ن میله آسیا در چشمها سخت‌تر می‌باشد.

حضرت فرمود: آری برای بعضی از کفار و گناه کاران همین گونه سخت است، آیا بعضی از آنان را ندیده‌ای که این شدائد را در لحظات آخر عمر معاینه می‌کنند؟ و حال آن که این عذابها در آخرت شدیدتر است.

سائل گفت: چه می‌شود که بعضی از کفار به آسانی جان می‌دهند مشغول صحبت کردن و خندیدن‌اند و جان می‌دهند

و بعضی از اهل ایمان هم هنگام مرگ به راحتی جان می‌دهند و جمعی از مؤمنین و کفّار هنگام به ناراحتی و سختی گرفتار می‌شوند.

امام ششم علیه السلام فرمودند: آرامش و راحتی هنگام مرگ برای مؤمن پاداش و ثوابی است برای او که از همان هنگام مرگ به او می‌رسد و سختی و گرفتاری که مؤمن هنگام مرگ می‌بیند وسیله پاک شدن از گناه است تا هنگام ورود به آخرت در کمال آسایش بوده و برخوردار از پاداش‌های ابدی الهی بگردد.

و کفاری که هنگام مرگ راحت می‌باشند و به آسانی جان می‌دهند پاداش کار نیک خود را می‌بینند تا در آخرت دیگر برای او راحتی نباشد و کافری که هنگام مرگ سخت می‌میرد و ناراحت است عذاب و کیفر بدیهایش از همان وقت شروع شده است آری خداوند عادل است (لذا پاداش کارهای نیک کافر را هم می‌دهد ولی در دنیا). [1]

آری هنگام مر هنگامه‌ای بس عظیم است و برای آنانکه رعایت دستورات الهی را ننموده‌اند و به راه حق حرکت نکرده‌اند بسیار دشوار است.

خدای تعالی فرموده است:

﴿ وَجَـاۤئَتْ سَكْـرَةُ الْـمَوْتِ بِـالْحَقِّ ذٰلِكَ مَـا كُـنتَ مِـنْهُ

۱- بحارالأنوار - کتاب العدل والمعاد - باب سکرات الموت وشدائده، ح ۶، ۱۵۲/۶.

تَحِیدُ﴾ (۱)

بیهوشی هنگام مرگ به حق و حقیقت تو را فرارسید
آری این همان مرگی است که از آن گریزان بودی.

بیهوشی که در آیهٔ فوق هنگام مر یادآوری شده است نشانگر سختی بسیار وحشتناک می‌باشد.

بدیهی است جدا شدن از تمامی علاقه‌های ریشه دار، و ورود به زندگی جدیدی که آمادگی برای آن نباشد و دیدن آثار و نتیجه کارهای زشت سبب نگرانی شدید می‌باشد بلکه همان طور که در گفتار اولیاء الهی رسیده گرفتاریهای افراد گمراه و بدکار به گونه‌ای است که در این زندگی قابل درک و وصف نیست.

وجود مقدّس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در این زمینه فرموده‌اند:

وإنّ للموت لغمرات هي أفظع من أن تستغرق بصفةٍ أو تعتدل على عقول أهل الدنيا(۲)

همانا برای مرگ سختی‌هائی است که سخت‌تر و وحشتناک‌تر از آن است که کاملاً توصیف شود و یا عقلهای مردم دنیا آن را درک کرده و به آن برسند.

آری آنهاکه مستعد برای مر نشده‌اند ولی هنگام مر از افکار باطل و کارهای زشت خود پشیمان می‌باشند سخت در افسوس و تأثر قرار

۱ـ ق/۱۹.

۲ـ نهج البلاغة ـ خ ۲۱۲ ـ سطر آخر ص ۷۰۲.

گرفته و درخواست برگشت بدنیا را دارند امّا هرگز بازگشتی بـرای آنـها نخواهد بود.

قرآن کریم فرموده است:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيما تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَـائِلُهَا وَمِـن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (۱)

آنگاه که مرگ آنهائی که کفر و رزیده و با آلودگی بسیار زندگی را گذرانیده‌اند می‌رسد آنگاه می‌گوید بار خدایـا مرا برگردان امیداست آنچه انجام نداده انجام دهـم بـه آنها گفته می‌شود هرگز برگشتی نیست این سخن سخن کسی است که گوینده‌اش این است (یعنی گـوینده‌اش کسی است که آن همه دلالت‌هـا و ارشـادها را نـادیده گرفته و در مقابل جبهه‌گیری نموده و زندگی را به هوا و هوسها و کبر در مقابل خداوند سپری سـاخته است) و پیش روی آنان برزخ است تا روز قیامت.

تلاش و کوشش شیطان هنگام مرگ

از جریانهای بسیار مهم هنگام مر ، تلاش شیطان برای به انحراف کشاندن انسان و گرفتن ایمان از او می‌باشد.

۱ـ مؤمنون/۹۷ و ۱۰۰.

همانطور که در احادیث متعدد و معتبر رسیده شیطان هنگام مر   به صورتهای مختلف تلاش می‌کند تا انسانها را به کفر و تردید در دین گرفتار کند.

بدیهی است که آن ساعت، ساعت بسیار حساس و با اهمیت است و اگر زمینه زندگی افراد، زمینه شمول و رحمت پروردگار نباشد بلکه زمینه انحراف و بی توفیقی باشد شیطان کار خود را خواهد کرد.

و اگر زمینه زندگی انسان از نظر اعتقاد و عمل، زمینهٔ رستگاری باشد توفیق الهی نصیب او گردیده و تلقین انسان در آستانه مر   و شهادت به یکتائی خداوند و شهادت به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامت ائمه معصومین علیهم السلام برایش مفید و کمک خواهد بود.

عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «ما من أحد يحضره الموت إلّا وكّل به إبليس من شيطانه أن يأمره بالكفر ويشكّكه في دينه حتّى تخرج نفسه فمن كان مؤمناً لم يقدر عليه فإذا حضرتم موتاكم فلقّنوهم شهادة أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يموت»[1]

هر کس که در آستانهٔ مرگ قرارگیرد ابلیس یکی از شیطان‌ها را بر آن می‌گمارد که او را به کفر و تردید در دین وادار کند تا هنگام مردن بی ایمان از دنیا برود ولی آن کس که به حقیقت ایمان دارد شیطان نمی‌تواند او را منحرف سازد آنگاه فرمود: مردگان خود را به یکتائی

۱ـ الفروع من الكافي ـ كتاب الجنائز ـ باب تلقين الميت ـ ح ۶، ۱۲۳/۳.

خداوند و رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تلقین دهید.

وفي حديث آخر: عن أبي جعفر عليه السلام «... فلقّنوا موتاكم عند الموت شهادة أن لا إله إلّا الله والولاية»[1]

پس تلقین دهید مردگانتان را (در حال احتضار) شهادت به یکتائی خداوند وولایت ائمه معصومین علیهم السلام.

آری آنهایی که در دوران زندگی خود در انجام وظائف خود کوشا بوده‌اند و یک عمر با مخالفت نفس، به ترک پلیدیها و انجام نیکی‌ها و فراگیری اخلاق نیک گذرانیده‌اند، موفق به مقاومت در مقابل شیطان گردیده و با کمک خداوند شیطان و وسوسه‌های او را از خود دور می‌سازند؛ و کسانی که در دوران زندگی خودسازی و تزکیه نفس و تحصیل رضایت خداوند مورد توجّه و همّت آنان نبوده است بلکه پای بند شهوات و هوسها گردیده و در آلودگیهای مختلف آلوده شده‌اند گرفتار شیطان گردیده و قدرت مقاومت با شیطان و وسوسه‌های او را نخواهند داشت.

از وجود مقدس امیرمؤمنان علی علیه السلام سؤال شد که چگونه می‌توان آمادهٔ مرگ گردید و استعداد برای مردن را بدست آورد؟

امام علیه السلام فرمودند:

«أداء الفرائض واجتناب المحارم والإشتمال على

۱ـ الفروع من الكافي ـ كتاب الجنائز ـ باب تلقين الميّت ـ ح ۵، ۱۲۳/۳.

المکارم»[۱]

آمادگی برای مرگ (بـه گـونه‌ای کـه مـرگ بـرای انسـان مشکل نباشد) به انـجام واجـبات و تـرک مـعصیت‌ها و فراگرفتن اخلاق پسندیده است.

دیدار با پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام هنگام مرگ

از جریانهائی که هنگام انتقال انسان از عالم دنیا به عالم برزخ انجام می‌گیرد این است که تمامی مردم از خوب و بد سیمای پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام را می‌بینند.

در این مورد یکی از آیات شریفه قـرآن کـه تـفسیر بـه دیـدار ایـن بزرگواران هنگام مر و بعضی از روایـات کـه در کـتابهای مـعتبر نـقل گردیده است یادآوری می‌شود.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ﴾[۲]

آنان که اهل ایمان و خدا ترسند آنها را از خدا پیوسته بشارت است هـم در حـیات دنـیا و هـم در آخـرت بـه نعمتهای بهشت.

۱ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب حبّ لقاء الله وذمّ الفرار من الموت، ح ۴۳، ۱۳۷/۶ و بحارالأنوار، ح ۹، ۷/۴۱ و بحارالأنوار، ح ۱، ۲۶۳/۶۸ و بحارالأنوار، ح ۷، ۳۸۲/۷۴.

۲ـ یونس/۶۳ ـ ۶۴.

۲ ـ علامه مجلسی رحمة الله علیه حدیثی را از ابوحمزه ثمالی نقل می‌کند:

حضرت باقر علیه السلام دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را هنگام مرگ نقل می‌کنند و بشارتی که آن دو بزرگوار به مؤمن هنگام مرگ می‌دهندبیان می‌فرمایند سپس حضرت باقر علیه السلام به ابوحمزه فرمودند: مطلبی که گفتم خدای متعال در قرآن کریم در آیۀ شریفۀ: ﴿**الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ**﴾.(۱)

۳ ـ مرحوم ثقة الاسلام کلینی رحمة الله علیه از عبدالرحیم قصیر نقل می‌کند:

به حضرت امام محمدباقر علیه السلام گفتم: صالح بن میثم از عبایه اسدی نقل کرده که از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شنیده:

والله لا يبغضني عبدٌ أبداً يموت على بغضي إلّا رآني عند موته حيث يكره ولا يحبّني عبد أبداً فيموت على حبّي إلّا رآني عند موته حيث يحَب. فقال أبوجعفر علیه السلام: نعم ورسول الله صلی الله علیه و آله باليمين(۲)

۱ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد، باب ما یعاین المؤمن والکافر عند الموت، ح ۶، ۱۷۸/۶.

۲ـ الفروع من الکافي، کتاب الجنائز، باب ما یعاین المؤمن والکافر، ح ۵، ۱۳۲/۳.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند سوگند به خداوند دشمن ندارد مرا انسانی مگر این که اگر با همین حالت دشمنی بمیرد خواهد دید مرا به گونه‌ای که ناراحت گردد و دوست نمی‌دارد مرا کسی مگر آن که اگر با دوستی من بمیرد مرا می‌بیند بگونه‌ای که خشنود گردد.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: آری این چنین است و اضافه کردند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز در طرف راست محتضر می‌باشند.

٤ـ فضل بن یسار از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نقل می‌کند که فرموده‌اند:

حرام علی روح أن تفارق جسده حتی ترس الخمسة محمّداً وعليّاً وفاطمة وحسناً وحسيناً بحيث تقر عينها أو تسخن عينها(۱)

حرام است (یعنی ممکن نیست) بر هر روح که از بدن جدا شود مگر آن که ببیند پنج نور شریف حضرت محمّد و حضرت علی و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام را، بگونه‌ای که چشمش روشن و یا آزرده شود.

۱ـ بحارالأنوار، کتاب الجنائز، باب ما یعاین المؤمن والکافر عند الموت ۱۹۳/۶ و ۱ و ۲۴۲/۱۹۳۹؛ و مناقب آل ابی طالب، باب ما یتعلق بالآخرة من مناقبه علیه السلام ـ فصل في درجاته ۲۲۳/۳.

سه حدیث فوق نمونه‌ای از دهها حدیث است که در این مورد رسیده است.

سؤال: در خصوص مطلب یاد شده و حدیث هائی که ذکر شد سؤالاتی مطرح شده است مهمترین سؤال این است که امکان دارد در زمان واحد در نقطه‌های مختلف افراد بسیاری فوت شوند اگر هر فردی هنگام مر ، ائمه معصومین علیهم‌السلام را می‌بینند لازم آید که جسم واحد در مکانهای مختلف در زمان واحد وجود داشته باشد در حالی که بدیهی است که چنین فرضی فرض محال است و وجود جسم واحد در نقطه‌های متعدد امکان ندارد.

پاسخ: جواب این سؤال به صورتهای زیر گفته شده‌است:

۱ ـ برای هر یک از این بزرگواران بدنهای مثالی متعددی است که آن بدنهای مثالی مربوط به آنان هنگام مر افراد حضور پیدا می‌کنند بنابراین هر چند تعداد افراد فوت شده در زمان واحد بسیار باشد جسدهای مثالی به همان اندازه خواهد بود و بدیهی است که تمامی این جسدهای مثالی تحت فرمان شخصیتی است که درارتباط با آنها است و به هر یک در هر مورد دستور گفتار و رفتار متناسب با آن مورد داده می‌شود.

۲ ـ سؤال فوق با توجه به ضوابط و قوانین دنیوی و مادی این عالم است و هنگام مر ضوابط مربوط به این عالم تغییر می‌کند و نمی‌توان حکم ضوابط عالم ماده دنیوی را با ضوابط هنگام مر و ضوابط عالم برزخ مقایسه نمود.

مرحوم علامه مجلسی رحمه‌الله پس از ذکر حدیث‌های مربوط به دیدار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه معصومین علیهم‌السلام هنگام مر ، و نقل اشکالات و

پاسخ به آنها می‌فرماید:

والأحوط والأولى في أمثال تلك المتشابهات الإيمان بـها، وعدم التعرّض لخصوصيتها وتـفاصيلها واحـالة عـلمها إلى العالمعليه السلام كـما مـرّ فـي الأخـبار التـي أوردنـاها فـي بـاب التسليم، والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم[1]

آنچه به احتیاط نزدیک و سزاوارتر است در مانند ایـن مطالب متشابه، ایمان به آنها است (زیـرا در احـادیث رسـیده است) و مـتعرض خـصوصیات و تـفصیل آنـها نشدن و علم آن را به امام معصوم واگذاردن است (چون حقیقت امر و کیفیت آن بر ما مجهول است) همان طور که در اخبار باب تسلیم گذشت و خداوند هدایت کننده به راه راست می‌باشد.

شدت و یا آسایش هنگام مرگ

از مطالبی که تذکّرش لازم به نظر می‌رسد این است که جان دادن و مر در حال راحت و یا شدت نشانه قطعی سعادتمندی و نشانهٔ دوزخی بودن و شقاوتمندی نیست بلکه ممکن است افرادی دوزخـی و گـرفتار عذاب اخروی باشند و راحت و در آسایش جان دهـند زیـرا بـعضی از کارهای خوب که در دنیا داشته‌اند با آسایش هنگام مر پاداش داده شوند

۱ـ بحارالأنوار، کتاب العدل والمعاد، باب مـا یـعاین المـؤمن والکـافر عـند المـوت ۲۰۲/۶.

و در آخرت جزگرفتاری و عذاب نداشته باشند، و نیز ممکن است که راحت جان دادن بخاطر خوبی و نیکوکاری شان باشد.

و البته ممکن است افرادی رستگار و اهل سعادت، هنگام مر در رنج و گرفتاری باشند زیرا بعضی از گناهانی که انجام داده‌اند و هنوز به گونه‌ای از آثار رنج آور آن گناه در امان نبوده و از آن توبه نکرده‌اند رنج و گرفتاری هنگام مر جبران آثار آن گناه را نموده و به همین ناراحتی هنگام جان دادن مورد لطف حق قرارگرفته و دیگر در زندگی آخرتش عذاب و رنج نبیند همانطور که ممکن است افرادی در شقاوت و انحراف بوده و اهل دوزخ باشند و هنگام مر هم در عذاب سخت و در کمال سختی جان بدهند.

بنابر آنچه گذشت شدّت و سختی، و راحت و آسایش هنگام مر ، دلیل قطعی برای دوزخی بودن و یا بهشتی بودن افراد نمی‌باشد.

در این مورد بذکر یک حدیث از حضرت صادق علیه السلام که ایشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند اکتفا می‌شود.

عن أبي عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قال الله تعالی: ما من عبد آريد أن ادخله الجنّة إلّا ابتليته في جسده، فان كان ذلك كفّارة لذنوبه وإلّا سلّطت عليه سلطاناً فإن كان ذلك كفّارة لذنوبه وإلّا ضيقت عليه في رزقه، فإن كان ذلك كفّارة لذنوبه وإلّا شدّدت عليه عند الموت حتّى يأتيني ولا ذنب له ثمّ أدخله الجنّة، وما من عبد أريد أن ادخله النّار إلّا صححت له جسمه، فان كان ذلك تمام طلبته عندي وإلّا آمنت خوفه من سلطانه فان كان ذلك تمام طلبته عندي وإلّا

آمنت خوفه من سلطانه فان كان ذلك تمام طلبته عندي وإلّا يسرت عليه عند الموت حتّى يأتيني ولا حسنة له ثمّ أدخله النار(۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند فرموده‌است نیست بنده‌ای که اراده کنم وارد بهشت شود مگر این که کسالتی جسمانی برای او تقدیر نمایم اگر این کسالت جسمی کفاره گناه او باشد به همین گرفتاری اکتفا می‌شود و اگر این کسالت جسمانی کفاره گناه او نباشد ستمگری را بر او مسلط می‌نمایم اگر این گرفتاری کفاره گناهش باشد به همین اکتفا می‌شود و الّا از نظر روزی در مضیقه‌اش می‌افکنم. (روزی او را کم می‌کنم) و اگر این گرفتاری کفاره گناهش باشد به همین اکتفا می‌شود والّا هنگام مرگ و مردن بر او سخت می‌گیریم و سخت جان می‌دهد تا این که گناهش پاک شود سپس وارد بهشتش می‌نمایم.

و نیست بنده‌ای که اراده کنم در آتش و دوزخ وارد گردد مگر این که جسمش را سالم نموده و تندرستی به او می‌دهم اگر این نعمت جبران کار نیک او را نماید

۱ـ بحارالأنوار ـ كتاب العدل والمعاد ـ باب ما يعاين المؤمن والكافر عند الموت، ح ۴۹، ۱۷۲/۶؛ والأصول من الكافي ـ كتاب الإيمان والكفر ـ باب تعجيل عقوبة الذنب ـ ح ۱۰، ۴۴۶/۲.

ممکن است گرفتاری دیگری نبیند و اگر بیش از این کار نیک داشته باشد بیم از قدرت ستمکار را از او دور نمایم. اگر باز هم جبران کار نیک او نشده باشد روزی او را زیاد می‌کنم اگر باز هم جبران کار نیک او نشده باشد آسان جان خواهد داد و مرگ را بر آن آسان خواهم کرد تا این که بر من وارد شود و هیچ نیکی و حسنه‌ای نداشته باشد آنگاه او را داخل دوزخ نمایم.

از حدیث فوق بخوبی استفاده می‌شود که آسان جان دادن ممکن است در اثر نیکوکاری و رستگاری باشد و ممکن است به جهت جبران کار نیک بدکاران و گرفتاران باشد و همچنین زنج و ناراحتی هنگام مر و در سختی جان دادن امکان دراد در اثر بدکاری و شقاوتمندی باشد و امکان دارد که آخرین رنج یک فرد رستگار و سعادتمند باشد.

قبر و سؤال قبر و عذاب و ثواب در قبر

از مسائلی که در روایات فراوان از ائمه معصومین علیهم‌السلام رسیده است مسئله قبر و سؤال قبر و عذاب و ثواب در قبراست این مسئله بسیار مورد توجه قراگرفته است و بعضی از آیات قرآن نیز مسئله قبر و سؤال در قبر و ثواب و عقاب در قبر را مورد بررسی قرارداده است.

مقصود از قبر آنچنان که از بسیاری از اخبار استفاده می‌شود

جایگاهی است که روح در عالم برزخ در آن قراردارد.[۱]

سؤال از کسانی که مؤمن بوده و آنان که کافر بوده‌اند و در ایمان و کفر خود ثابت باشند،[۲] مورد اتفاق علماء دین است و همچنین ثواب و عذاب برای بدکاران و نیکوکاران در عالم برزخ مورد اتفاق بزرگان دین می‌باشد.

اخبار و روایاتی که در این مورد از طریق عامه (اهل سنت) و خاصه (شیعیان) رسیده فراوان است.

لذا مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی رضوان الله تعالی علیه فرموده است:

«وعذاب القبر واقع للإمكان وتواتر السمع بوقوعه»[۳]

یعنی عذاب قبر حقیقت دارد و ثابت است زیرا ممکن است و محال عقلی نیست و دلیلهای نقلی روایات و احادیث در حدّ تواتر (یعنی این روایات احتمال تبانی و قرارداد افراد در دروغ گفتن و جعل این روایات مورد ندارد): رسیده‌است.

۱ـ مرحوم مجلسی‌رحمه‌الله در این زمینه فرموده‌اند: «فالمراد بالقبر في أكثر الاخبار ما يكون الروح فيه في عالم البرزخ، بحارالأنوار ـ كتاب العدل والمعاد ـ باب أحوال البرزخ والقبر و سؤاله ـ ۶/۲۷۱.

۲ـ بنابه تعبیر اخبار مستفیضه «من محض الايمان ومن محض الكفر» می‌باشند برای نمونه روایات شماره ۹۷ تا ۱۰۰، ۲/۲۶۰ از کتاب شریف بحارالأنوار را ملاحظه فرمائید.

۳ـ تجريد الاعتقاد، المقصد السادس في المعاد، عذاب القبر، ص ۳۰۸.

مرحوم علامه حلّی در شرح تجرید می‌فرماید:

از ضرار نقل شده است که عذاب قبر را انکار کرده‌است ولی اجماع بر خلاف نظر اواست.[۱]

مرحوم شیخ مفید رحمه‌الله در جواب مسائل سرویه در موردی که از عذاب قبر و کیفیت آن از ایشان سؤال شده است فرموده‌است:

«الكلام في عذاب القبر طريقة السّمع دون العقل. وقد ورد عن أئمّة الهدى عليهم‌السلام أنّهم قالوا: [ليس يعذب في القبر كلُّ ميتٍ وإنّما يعذب من جملتهم من محض الكفر ولا ينعَّم كلّ ماض لسبيله، وإنّما ينعَّم منهم من محض الإيمان محضاً فأمّا سوى هذين الصنفين فإنّه يلهى عنهم][۲] وكذلك روى أنّه لا يسأل في قبره إلّا هذا الصنفان خاصّة، فعلى ما جاء به الأثر من ذلك يكون الحكم ما ذكرناه».[۳]

سخن در زمینه عذاب قبر از راه نقل به اثبات می‌رسد و عقل را در آن راهی نیست و از اهل بیت عصمت و طهارت عليهم‌السلام روایات رسیده که آن بزرگواران فرموده‌اند: این چنین نیست که هر میتی در قبر عذاب شود و

۱ـ توضيح المراد تعليقة على شرح التجريد الاعتقاد، المقصد السادس في المعاد، المسألة الرابعة عشرة ص ۸۶۳.

۲ـ جهت ملاحظه بعضی از این احادیث به کتاب شریف کافي، کتاب الجنائز باب المسألة في القبر ومن يسأل ومن لا يسأل ۲۳۵/۳، احادیث ۱ تا ۳ و ۸ مراجعه فرمائید.

۳ـ سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد، ج ۷ المسائل السروية، المسألة الخامسة عذاب القبر، ص ۶۲.

فقط افرادی که در کفر خود ثابت بوده‌اند معذّب می‌شوند و نیز هر کسی متنعم به نعم آخرتی نمی‌شود و فقط کسانی که در ایمان ثابت قدم بوده‌اند از نعمتهای بهشتی بهره می‌برند و اما غیر این دو صنف در عالم برزخ به حال خودشان و اگذاشته می‌شوند.

آری پرسش و بازجوئی افراد بشر و ثواب و عقاب برای آنان پس از ورود به عالم قبر و برزخ از مطالب مسلّم دینی است و اعتقاد به آن از نظر تعالیم اسلامی لازم و ضروری است.

اکنون برخی از آیات شریفه قرآن که تفسیر به سؤال، و ثواب و عقاب در قبر و برزخ شده است و بعضی از روایات درارتباط با سؤال در قبر و ثواب و عقاب در قبر و برزخ را، متذکر می‌شویم.

۱ ـ عن النبي صلى الله عليه وآله في قوله تعالى: ﴿ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ﴾ (۱)

قال: في القبر إذا سئل الموتى.

پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله درارتباط با قول خداوند [خداوند ثابت می‌دارد کسانی را که به گفتار ثابت در زندگی دنیا و در آخرت ایمان آورده‌اند] فرمودند: مقصود از قول ثابت در آخرت هنگامی است که مردگان در قبر سؤال شوند.

از این حدیث بخوبی استفاده می‌شود که در قبر از مردگان سؤال خواهد شد.

۲ ـ علامه مجلسی رحمه الله از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می‌کند:

۱ـ ابراهیم/۲۷.

عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: ﴿ فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ﴾ وقال: في قبره ﴿ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ﴾ قال في الآخرة ﴿ وَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ﴾ في القبر ﴿ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ﴾ في الآخرة[1]

ابوبصیر می‌گوید: شنیدم حضرت صادق عليه السلام در توضیح آیهٔ مورد نظر فرمود: پس اگر از مقربین شد آنگاه بشارت و خشنودی در قبر برای اوست و بهشت پر نعمت از برای او در آخرت است و اگر از تکذیب کنندگان و گمراهان باشد پس نازل شده از آب گرم و جوش برای او است، مقصود در قبر است و جایگاهش دوزخ است مقصود در آخرت است.

از حدیث فوق مسئله عذاب قبر کاملاً روشن و آشکار استفاده می‌شود و بدیهی است هنگامی که قبر جایگاه عذاب برای جمعی باشد جایگاه ثواب و رحمت هم برای جمعی خواهد بود.

۳ ـ علامه مجلسی رحمه الله از کتاب ارزنده محاسن نقل فرموده:

عن أبي بصير، عن أحدهما عليهما السلام قال: إذا مات العبد المؤمن دخل معه في قبره ستّة صور، فيهنّ صورة أحسنهنّ وجهاً، وأبهاهنّ هيبة، وأطيبهنّ ريحاً، وأنظفهنّ صورة،

۱ـ بحارالأنوار، کتاب العدل والمعاد، باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه وسؤاله، ح ۱۱، ۲۱۷/۶.

قال: فيقف صورة عن يمينه، وأخرى عن يساره، وأخرى بين يديه، وأخرى خلفه، وأخرى عند رجله، وتقف الّتي هي أحسنهنّ فوق رأسه، فإن أُتي عن يمينه منعته الّتي عن يمينه، ثمّ كذلك إلى أن يؤتى من الجهات الستّ، قال: فتقول أحسنهنّ صورةً: ومن أنتم جزاكم الله عنّي خيراً؟ فتقول الّتي عن يمين العبد: أنا الصّلاة، وتقول الّتي عن يساره: أنا الزكاة، وتقول الّتي بين يديه: أنا الصيام، وتقول الّتي خلفه: أنا الحجّ والعمرة، وتقول الّتي عند رجليه: أنا برّ من وصلت من إخوانك، ثمّ يقلن: من أنت؟ فأنت أحسننا وجهاً، وأطيبنا ريحاً، وأبهانا هيئة، فتقول: أنا الولاية لآل محمّد صلوات الله عليهم أجمعين.[۱]

أبوبصير از حضرت امام محمّدباقر عليه السلام و يا از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام شنيده است كه فرمودند: هنگامی كه انسان با ايمان فوت می‌شود شش صورت با او وارد قبر می‌شوند كه يكی از آن شش صورت بسيار زيبا و از ديگر صورتها نيكوتر و با شكوهتر وخوشبوتر ونظيف‌تر می‌باشد.

يكی از آن صورتهاطرف راست، و ديگری طرف چپ، و ديگری پيش رو وديگری پشت سر او، و ديگری نزد پای

۱ـ بحارالأنوار (كتاب العدل والمعاد ـ باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه ـ ح ۵۰، ۲۳۴/۶.

او قرار می‌گیرند. و آن صورتی که از همه نیکوتر است بالای سر آن قرار می‌گیرد آنگاه اگر از طرف راست او عذابی متوجه آن شود آن صورت طرف راست آن عذاب را رد می‌کند و همچنین اطراف دیگر این انسان با ایمان که در قبر گذارده شده است آنگاه آن صورتی که از همه بهتر و نیکوتر است می‌گوید: شما که هستید؟ خدای به شما جزای خیر دهد، آن که در طرف راست است می‌گوید: من نماز هستم، و آن که طرف چپ قراردارد می‌گوید: من زکات می‌باشم، و آن که روبروی اواست می‌گوید: من روزه‌ام، و آن که پشت سر اوست می‌گوید: من حج و عمره‌ام، و آن که پائین پای اوست می‌گوید: من احسان و نیکویی به برادر دینی می‌باشم، آنگاه همه آنها به آن که از همه نیکوتراست می‌گویند: تو که هستی که از همه ما نیکوتر، زیباتر و خوشبوتر می‌باشی؟ می‌گوید: من ولایت آل محمّد علیهم‌السلام می‌باشم صلوات خدای تعالی بر تمام آن بزرگواران باد.

٤ ـ مرحوم ثقة الإسلام کلینی رحمه‌الله نقل فرموده:

قال أبو عبدالله عليه‌السلام :

لا يسأل في القبر إلّا من محض الإيمان محضاً أو محض الكفر محضاً والآخرون يلهون عنهم.[1]

١ـ الفروع من الكافي ـ كتاب الجنائز ـ باب المسألة في القبر ومن يسأل ومن لا يسأل،

حضرت صادق علیه السلام فرموده‌اند: سؤال نمی‌شود در قبر مگر از کسی که در ایمان خالص است و یا آن که در کفر خالص باشد و دیگران را وا می‌گذارند.

۵ ـ و نیز ثقة الاسلام کلینی رحمه الله نقل فرموده:

قلت لأبي جعفر علیه السلام أصلح الله من المسؤلون في قبورهم؟ قال: من محض الإيمان ومن محض الكفر، قال: قلت: فبقيّة هذا الخلق؟ قال: يلهى والله عنهم ما يعبأ بهم قال: قلت: وعمّ يسألون؟ قال: عن الحجّة القائمة بين أظهركم، فيقال: للمؤمن: ما تقول في فلان بن فلان؟ فيقول: ذاك امامي، فيقال نم أنام الله عينك ويفتح له باب من الجنّة فما يزال يتحفه من روحها إلى يوم القيامة ويقال للكافر: ما تقول في فلان بن فلان؟ قال: فيقول: قد سمعت به ما أدري ما هو، فيقال له، لا دريت قال: ويفتح له باب من النّار فلا يزال يتحفه من حرّها إلى يوم القيامة.[1]

ابوبکر حضرمی می‌گوید: به حضرت ابوجعفر علیه السلام عرض کردم: خدا امور شما را اصلاح کند چه کسانی در قبرهایشان سؤال می‌شوند؟ حضرت فرمودند: کسانی که در ایمان خالص باشند و کسانی که در کفر خالص

ح ۱، ۲۳۵/۳.

۱ـ الفروع من الكافي ـ كتاب الجنائز ـ باب المسألة في القبر ومن يسأل ومن لا يسأل، ح ۸، ۲۳۷/۴.

باشند.

سؤال کردم: پس با بقیهٔ خلق چه می‌شود؟ فرمودند: از آنان دست بر می‌دارند و اعتنائی نمی‌شوند پرسیدم: از چه چیزی سؤال می‌شوند؟ فرمودند: از حجتی که نزد شما قائم شده پس به مؤمن گفته می‌شود: در مورد فلان بن فلان چه می‌گویی، او می‌گوید ایشان امام و پیشوای من است. سپس گفته می‌شود: بخواب (آرام بگیر) خداوند به چشمان تو آرامش بخشد و دربی از بهشت بر او گشوده می‌شود پس تا روز قیامت دائماً تحفه‌هایی داده می‌شود و به کافر گفته می‌شود: در مورد فلان بن فلان چه می‌گویی؟ حضرت فرمودند: پس کافر می‌گوید: نامش را شنیده‌ام و لکن نمی‌دانم او کیست. پس به او گفته می‌شود: البته می‌دانی. پس از آن دربی از آتش بر او گشوده می‌شود که دائماً هدایایی آورده می‌شود از حرارت آن آتش تا بر پا شدن قیامت.

٦ـ علامه مجلسی رحمه‌الله از کتاب ارزنده امالی شیخ صدوق رحمه‌الله نقل نموده است:

قال الصادق علیه‌السلام: من أنكر ثلاثة أشياء فليس من شيعتنا: المعراج، والمسآءلة في القبر والشفاعة[1]

۱ـ بحارالأنوار، کتاب العدل والمعاد، باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه وسؤاله، ح ۲۳، ۲۲۳/۶.

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج و سؤال در قبر و شفاعت.

۷ـ علامه مجلسی رحمه الله از کتاب علل الشرایع نقل فرموده:

عن عليّ علیه السلام : «عذاب القبر يكون من النميمة والبول وعزب الرجل عن أهله».(۱)

سخن چینی و از نجاست بولی پرهیز نکردن و دوری از اهل (بد رفتاری با خانواده) باعث عذاب قبر است.

۸ـ علامه مجلسی رحمه الله نقل فرموده:

وقال عليّ بن الحسين علیهما السلام : «إنّ القبر روضةٌ من رياض الجنّة، أو حفرةٌ من حفر النيران».(۲)

همانا قبر باغی است از باغهای بهشتی، یا چالهای از چالههای دوزخ.

از آنچه گذشت از روایات و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وائمه معصومین علیهم السلام بخوبی استفاده میشود که روح انسان پس از انتقال و جدائی از بدن در عالمی بنام عالم برزخ قرار میگیرد و از همان ابتدای مر تا هنگام قیامت و برگشت روح به بدن (که توضیح داده خواهد شد) عالم برزخ نامیده میشود و قبر هم قسمتی از ابتدای برنامهٔ عالم برزخ است.

۱ـ بحارالأنوار، کتاب العدل والمعاد، باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه وسؤاله، ح ۲۱، ۲۲۲/۶.

۲ـ بحارالأنوار، کتاب العدل والمعاد، باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه وسؤاله، ح ۲، ۲۱۴/۶.

و از روایات گذشته نیز بخوبی استفاده می‌شود که در عالم قبر و برزخ سؤال از عقائد و عذاب و نعمت مسلّم است.

وجود بهشت و دوزخ در عالم برزخ

از مطالبی که از بعضی احادیث گذشته و قسمتی از آیات و احادیث دیگر استفاده می‌شود، وجود بهشت و دوزخ در عالم برزخ است؛ آنهائیی که در نعمت و آسایش می‌گذرانند جایگاه آنان بهشت برزخی، و آنانی که در گرفتاری و عذاب می‌باشند جایگاه آنها دوزخ برزخی است، در این مورد روایات و احادیث متعددی نقل شده و به بعضی از آیه‌های قرآن نیز برای اثبات آن استشهاد شده است که بعضی از مدارک بشرح زیر است.

۱ ـ علامه بزرگوار مجلسی رحمه‌الله از کتاب ارزنده علل الشرایع نقل می‌کند:

عن الحسين بن بشار عن أبي عبدالله عليه‌السلام قال: سألته عن جنة آدم فقال: جنّة من جنان الدنيا تطلع فيها الشمس والقمر، ولو كانت من جنان الخلد ما خرج منها أبداً(۱)

حسین بن بشار از حضرت صادق عليه‌السلام از بهشت حضرت آدم سؤال کرد؟ امام ششم عليه‌السلام فرمودند: بهشت آدم بهشتی از بهشتهای دنیا است که طلوع و غروب آفتاب برای آن می‌باشد و آگر بهشت ابدی (یعنی آخرت)

۱ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب جنة الدنيا ونارها، ح ۲ ـ ۲۸۴/۶.

می‌بود، هرگز از آن خارج نمی‌شد.

از حدیث یاد شده بخوبی استفاده می‌شود که در عالم قبل از عالم قیامت بهشت بلکه بهشتهائی وجود دارد.

۲ ـ قال رجل لأبي عبدالله عليه السلام: ما تقول في قول الله عزّوجلّ: ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً﴾؟ فقال أبو عبدالله عليه السلام: ما يقول الناس فيها؟ فقال: يقولون: إنّها في نار الخلد وهم لا يعذّبون فيما بين ذلك، فقال عليه السلام: فهم من السعداء فقيل له: جعلت فداك فكيف هذا؟ فقال: إنّما هذا في الدنيا فأمّا في نار الخلد فهو قوله: ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ (۱)

شخصی به حضرت صادق عليه السلام گفت: چه می‌گوئید درارتباط با فرموده خداوند، که آتش عرضه داشته می‌شود بر آنها (آل فرعون) صبحگاه و هنگام شب؟ حضرت صادق عليه السلام فرمودند: مردم (یعنی اهل سنت) در این مورد چه می‌گویند؟ گفت: آنها می‌گویند: آن گرفتاری و عذاب برای آل فرعون در عالم آخرت است و آل فرعون در فصالهٔ بین دنیا و آخرت در عذاب و گرفتاری نمی‌باشند. امام ششم عليه السلام فرمودند: فرمودند: پس آنان از اهل سعادت می‌باشند. به حضرت صادق عليه السلام عرضه شد فدای شما شوم پس چگونه

۱ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب جنّة الدنیا ونارها، ح ۶ ـ ۲۸۵/۶.

خواهد بود؟ امام ششم علیه السلام فرمودند: این گرفتاری و عذاب که در آیهٔ یاد شده برای آل فرعون گفته شده است در عالم دنیا (یعنی قبل از قیامت در عالم برزخ) است و آنچه مربوط به عالم جاودان و ابدی است این آیه شریفه است (که خطاب به فرشتگان می‌شود: هنگامی که به پا خواست قیامت، داخل نمائید آل فرعون را در شدیدترین عذاب.

از این حدیث بخوبی استفاده می‌شود که قبل از عالم آخرت و قیام قیامت در عالم برزخ عذاب و گرفتاری و آتش وجود دارد.

۳ ـ عن إبراهيم بن إسحاق قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: أين أرواح المؤمنين؟ فقال: أرواح المؤمنين في حجرات في الجنّة، يأكلون من طعامها، ويشربون من شرابها، ويتزاورون فيها، ويقولون: ربنّا أقم لنا الساعة لتنجز لنا ما وعدتنا، قال: قلت: فأين أروح الكفّار؟ فقال: في حجرات النّار، يأكلون من طعامها، ويشربون من شرابها ويتزاورون فيها، ويقولون ربنّا لا تقم لنا الساعة لتنجز لنا ما وعدتنا[۱]

ابراهیم فرزند اسحاق، از امام ششم علیه السلام سؤال کرد که ارواح اهل ایمان کجا هستند؟ فرمودند: ارواح مؤمنین در حجره‌های بهشتی می‌خورند و می‌آشامند و یکدیگر

۱ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد، باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه وسؤاله، ح ۴۹، ۲۳۴/۶.

را زیارت می‌کنند و می‌گویند: خدایا قیامت را بر پاکن
تا به آنچه به ما وعده داده‌ای برسیم. ابراهیم گفت:
ارواح کفار کجا هستند؟ فرمودند: در حجره‌هائی از
آتش مـــی‌خورند و مـــی‌آشامند ویکدیگر را ملاقات
مـــی‌کنند و مـــی‌گویند: خدایا قیامت را بر پامنما
تا گرفتاریهائی که برای ما مقرّر فرموده‌ای به ما نرسد.

سه حدیث یاد شده نمونه‌ای است از دهها حدیث که در بابهای
مختلف احتضار و دفن و تلقین جنائز و معجزات ائمه علیهم‌السلام و حالات
بعضی از بزرگان مانند سلمان فارسی رسیده‌است.

اکنون مناسب است بعضی از احادیثی که موجبات آسایش هنگام
مر و بعد از آن را بیان نموده‌اند، یادآور شویم.

۱ - پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر یکی از اصحابشان که در حال
احتضار بود وارد شدند وسفارش او را به ملک الموت
کردند پس از آن احاطه عزرائیل را به همگان بیان
فرمودند:

**فقال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله : إنّما يتصفّحهم في مواقيت الصّلاة فان
كان ممّن يواظب عليها عند مواقيتها لقنه شهادة أن لا إله إلّا
الله، وأنّ محمّداً رسول الله، ونحىّ عنه ملك الموت ابليس**(۱)

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: همانا عزرائیل بررسی

۱ـ الفروع من الكافي ـ كتاب الجنائز ـ باب اخراج روح المؤمن والكافر ح ۲ ـ ۱۳۶/۳ و
بحارالأنوار، ۱۶۹/۶.

می‌کند خانواده‌ها را در همهٔ نقاط هنگام نماز، آنانی که هنگام نماز، مواظب نماز شان در وقت نماز بوده‌اند عزرائیل شهادتین را تلقین آنها نماید و شیطان را از آنها دور می‌سازد.

۲ ـ علامهٔ بزرگوار مجلسی رحمه الله از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل می‌کند:

قال عليّ بن أبي طالب عليه السلام: من قوّي مسكيناً في دينه، ضعيفاً في معرفته على نأصب مخالف فأفحمه، لقّنه الله يوم يدلى في قبره أن يقول: الله ربّي، ومحمّد نبيّي، وعليّ وليّي، والكعبة قبلتي، والقرآن بهجتي وعدّتي، والمؤمنون إخواني، والمؤمنات أخواتي، فيقول الله، أدليت بالحجة فوجبت لك أعالي درجات الجنّة، فعند ذلك يتحوّل عليه قبره أنزه رياض الجنّة[1]

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: تقویت کند کسی را که در دینش نیازمند، و در معرفتش ضعیف است و تقویت کند او را درارتباط با دشمن ائمه معصومین علیهم السلام تلقین کند خداوند او را هنگامی که در قبر گذارده شود (حقایقی را که وسیلهٔ نجات او است) خدا پروردگار من است، و محمّد پیامبر من است، علی

۱ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد، باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه وسؤاله، ح ۳۱، ۲۲۸/۶، وبحارالأنوار، ۷/۲.

ولی من است، کعبه قبلهٔ من است، و قرآن وسیلهٔ نجات و ذخیره من است، و مردان با ایمان برادر من، زنان با ایمان خواهر من می‌باشند، آنگاه به او گفته می‌شود درجات عالیه بهشت را برای تو مقرر نمودیم آنگاه قبر او باغستان بهشت خواهد شد.

۳ـ قال أبوعبدالله عليه السلام : خير ما يخلفه الرجل بعده ثلاثة: ولد بارّ يستغفر له، وسنّة خير يقتدي به فيها، وصدقة تجري من بعده[۱]

امام ششم عليه السلام فرموده‌اند: بهترین چیزی که انسان پس از خود بجای می‌گذارد سه چیزاست:

الف) فرزند صالح که برای پدر طلب مغفرت کند.

ب) روش پسندیده‌ای که دیگران به آن اقتداء کنند.

ج) صدقه‌ای که پس از او جاری باشد.

۴ـ عن معاوية بن عمّار قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام : أيّ شيء يلحق الرجل بعد موته؟ قال: يلحقه الحجّ عنه، والصدقة عنه، والصوم عنه[۲]

معاوية بن عمار گوید: به حضرت صادق عليه السلام گفتم: چه

۱ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب ما يلحق الرجل بعد موته من الأجرب، ح ۳ ـ ۲۹۴/۶ و وسائل الشيعة ـ کتاب الوقوف والصدقات ـ باب استحبابها، ح ۱۰، ۲۹۴/۱۳.

۲ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب ما يلحق الرجل بعد موته من الأجر، ج ۵، ۲۹۴/۶.

چیز پس از مرگ انسان به انسان ملحق می‌گردد؟
فرمودند: حج و صدقه و روزه که از طرف فوت شده انجام گیرد.

قیامت و مسائل مربوط به قیامت

منزلی که پس از منزل برزخ در قرآن و احادیث بیان شده، منزل قیامت و روزگار حشر و رستاخیز است. در این زمینه مانند مسائل گذشته با رعایت اختصار، مهمترین مسائل مربوط به قیامت مطرح می‌گردد.

قبل از ورود در مسائل عالم رستاخیز و قیامت تذکر داده می‌شود که پیش از زنده شدن مردگان و تحقق یافتن قیامت، کلیه نظامات حاکم در جهان، بفرمان پروردگار از بین رفته و منظومه شمسی متلاشی، و به تعبیر قرآن کریم با نفخ صور تمامی جانداران جهان می‌میرند، و تمامی موجودات موجودیت موجود خود را از دست می‌دهند.

اکنون قسمتی از آیات قرآن کریم درارتباط با وقایع قبل از برپا شدن قیامت و بعضی از روایات مربوطة تذکر داده می‌شود.

الف) قال الله تبارك وتعالی: ﴿إِذَا السَّماءُ انفَطَرَتْ* وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ﴾ (۱)

هنگامی که آسمان شکافته شود و هنگامی که ستارگان

۱ـ انفطار/ ۱ ـ ۳.

فروریزند و هنگامی که دریاها به یکدیگر راه یابند.

ب) قال الله تبارك وتعالی: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ﴾ (۱)

هنگامی که خورشید تابان تاریک شود و هنگامی که ستارگان آسمان تیره و پاشیده شوند و هنگامی که کوهها سیر داده شوند.

ج) قال الله تعالی: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ﴾ (۲)

و دمیده میشود در صور سپس بمیرد آن که در آسمانها و آن که در زمین است مگر آن کس که خدا بخواهد سپس در صور دمیده شود در آن هنگام مردم بپا خیزند در حالی که می‌نگرند.

از آیه‌های یاد شده که نمونه‌ای از آیه‌های مربوط به واقعه قیامت است بطور روشن استفاده می‌شود که منظومه شمسی از هم پاشیده می‌شود و زندگان می‌میرند و موجودیت کنونی جهان بکلی دگرگون می‌گردد.

عن عليّ بن مهزيار: كتب أبوجعفر عليه السلام إلى رجل بخطّه

۱ـ تکویر / ۱ ـ ۳.

۲ـ زمر/۶۸.

وقرأته في دعاء كتب به أن يقول: «يا ذا الّذي كان قبل كلّ شيء ثمّ خلق كلّ شيء، ثمّ يبقى ويفنى كلّ شيء»[1]

علی بن مهزیار گوید که حضرت ابوجعفر علیه السلام بخط خودشان برای مردی نوشتند و من در دعائی که نوشته شده بود به آن مرد، خواندم نوشته بود که بگوید: ای کسی که قبل از هر چیز بوده‌ای سپس همه چیز را خلق نموده و سپس باقی می‌مانی و هر چیزی فانی می‌شود.

این از هم پاشیدگی و متلاشی شدن موجودات مدتها ادامه خواهد داشت و آنگاه بانگ: ﴿لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾[2] طنین انداز می‌شود.

جریان تحقق صحنه قیامت و زنده شدن مردگان و چگونگی آن و رسیدگی به آنان و بسیاری از مسائل دیگر مربوط به قیامت در آیات شریفه قرآن مکرر در مکرر مطرح گردیده است.

اکنون قسمت به قسمت مهمترین مسائل مربوطه را إنشاء الله متذکّر می‌شویم:

۱ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب نفخ الصور وفناء الدنیا، ح ۹ ـ ۳۲۸/۶.

۲ـ غافر/۱۶ «سلطنت از برای کیست؟ پادشاهی آن روز برای خدای واحد قهّار است».

زمینه تحقق قیامت

پس از متلاشی شدن نظام موجود و فانی شدن موجودات که در صفحات قبل بیان شد با نفخ صور (دمیدن در صور در مرحله دوم) و زلزله شدید، آنچه در دل زمین است از زمین بیرون افکنده می‌شود و زمین در شرایط خاص خود (که توضیح داده می‌شود) قرار گرفته و جریانهای گوناگون مربوط به قیامت یکی بعد از دیگری انجام می‌گیرد.

اکنون قسمتی از آیات و احادیثی که مربوط به مطلب فوق است تذکر داده می‌شود.

الف ـ قال الله تبارك وتعالى: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّماوَاتِ وَمَن فِي الأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ * وَأَشْرَقَتِ الأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (۱)

و دمیده می‌شود در صور سپس بمیرد هر که در آسمانها و زمین است مگر کسی را که خدا بخواهد (بخواهد که زنده باشد) سپس در صور دمیده شود دمیدن دیگری، ناگاه آنها (مردگان) بپا خواسته و نگاه می‌کنند و سرزمین قیامت بنور پروردگار (یا عدل الهی) روشن گردد و نهاده شود کتاب (پرونده‌های افراد) و پیامبران و گواهان بر اعمال مردم آورده شوند، و حکم شود بین

۱ـ زمر/۶۸ و ۶۹.

آنان بحق (آنچنانکه شایسته و درست است) و به مردم ظلم نشود.

ب ـ قال الله تبارك وتعالى: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ (۱)

روزی که زمین را تبدیل به غیر زمین کنند و هم آسمانها را (حالت زمین عوض شود و پست و بلندی‌های موجودش از بین رفته و همسطح گردد و یا آنکه تبدیل به ماده شود که قابل خوردن شود و مردم روز قیامت از آن بخورند) و مردمان در پیشگاه خداوند قهار ظاهر شوند.

ج ـ قال الله تبارك وتعالى: ﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ * إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ * يَوْمَ تَشَقَّقُ الأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعاً ذٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ﴾ (۲)

روزی که می‌شنوند صیحه را (نفخ در صور) به حقیقت و راستی، آن روز روز خروج (زنده شدن مردگان و خارج شدن از زمین) است. البته ما خلق را زنده ساخته و می‌میرانیم و بازگشت همه به سوی ماست روزی که شکافته و منشق گردد زمین از مردگان بسرعت (رها

۱ـ ابراهیم/۴۸.

۲ـ ق/۴۲ ـ ۴۴.

کند زمین مردگان را) آنروز روز حشر و قیامت می‌باشد و این جریان (زنده نمودن مردگان) برای ما آسان است.

د ـ قال الله تبارك وتعالى: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِنَ الأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ * قَالُوا يَاوَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ * إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾ (۱)

و دمیده می‌شود در صور پس ناگاه از قبرها بسوی پروردگار خود بشتابند (آنگاه) گویند: وای بر ما چه کسی ما را از خوابگاهمان بر انگیخته است، این است آنچه خداوند ما را وعده داده است و راست فرموده‌اند پیامبران، نمی‌باشد این جریان یاد شده (زنده شدن مردگان) مگر یک صیحه (یعنی بخاطر یک صیحه و در مدت یک صیحه) پس ناگاه آنان (مردم زنده شده) نزد ما حاضر می‌باشند.

هـ ـ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «إذا أراد الله أن يبعث أمطر السماء على الأرض أربعين صباحاً فاجتمعت الأوصال ونبتت اللّحوم» (۲)

۱ـ يس/۵۱ـ۵۳.

۲ـ بحارالأنوار ـ كتاب العدل والمعاد ـ باب اثبات الحشر وكيفيته وكفر من أنكره، ح ۸، ۳۹/۷.

حضرت صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: هنگامی که خداوند بخواهد که مردم را برانگیزانند آسمان بر زمین چهل صبحگاه ببارد آنگاه جمع گردد عضلات و جوارح و روئیده شود گوشتها.

از آیات یاد شده و حدیث مذکور که نمونه‌ای از صدها آیه و حدیث است زنده شدن مردگان و اصل تحقق حادثهٔ قیامت و حشر مشخص می‌گردد.

معاد جسمانی

از مسائلی که در بحث معاد به صراحت از قرآن و حدیث استفاده می‌شود این است که در قیامت و روزگار حشر و معاد از اجزاء بدن عنصری خاکی دنیوی انسانها بدنهایی متناسب با عالم قیامت تشکیل یافته و روح با آن پیکرهایی که از اجزاء بدنهای خاکی دنیوی تشکیل یافته مرتبط گردیده و به این کیفیت، مردگان زنده می‌شوند.

در مقابل این نظریه روشن، نظریه کسانی است که می‌گویند: در قیامت روح انسان بدون بدن محشور می‌شود و یا روح درارتباط با جسمی که فقط دارای مقدار است و مانند بدن دنیوی انسان می‌باشد، و لکن از اجزاء بدن دنیوی انسان در آن وجود ندارد مربوط گردیده و محشور می‌گردد.[1]

۱ـ ملا صدرا در بحث فوق می‌گوید: در روز قیامت ارواح کمّلین از انسانها مندک در

صراحت و روشنی گفتار قرآن و حدیث در این مورد به گونه‌ای است که هیچ گونه قابل تأویل و توجیه نیست تا آنجا که بسیاری از بزرگان، جسمانی بودن معاد را به معنائی که گفته شد ضروری اسلام دانسته و انکار آن را انکار ضروری اسلام بیان داشته‌اند.

اکنون قسمتی از آیات شریفه قرآن و احادیث رسیده از مکتب وحی را متذکر شده و نیز گفتار جمعی از بزرگان علم و فضیلت را تذکر داده و در پایان این بحث مهمترین شبهه مربوط به معاد جسمانی و پاسخ آن را بیان می‌کنیم.

بعضی از آیات معاد جسمانی

الف ـ شخصی بنام اُبی بن خلف به نمایندگی از جمعی خدمت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله آمد و استخوان پوسیده‌ای را در دست داشت سپس پرسید: چه کسی استخوآنهای پوسیده را زنده می‌سازد آنگاه آیاتی نازل گردید که خداوند متعال در آن آیات به قدرت کامله خود توجه داده است.

قال الله تبارك وتعالى: ﴿ أَوَلَمْ يَرَ الإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ * وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ

فناء حضرت حقّ و بدنی برای آنان نمی‌باشد و ارواح متوسطین مردم با بدنهای دارای مقدار که از اجزاء بدن دنیوی چیزی در آنها وجود ندارد مربوط و محشور می‌گردد. اسفار ۱۲۹/۹.

مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ (۱)

آیا انسان نمی‌بیند که ما آفریدیم او را از نطفه، و آنچنان به او قدرت دادیم که می‌تواند مقاصد خود را بگوید و در مقام مخاصمه و مناظره آشکارا قرارگیرد و این انسان برای ما مثل می‌زند و خلقت خود را فراموش کرده است می‌گوید کیست که زنده کند استخوانهای پوسیده را، بگو: زنده می‌سازد آن استخوانهای پوسیده را آن کس که ابتدا ایجادش نموده‌است و او به هر خلقی آگاه است.

بدیهی است که آنچه مورد انکار انکار کننده (اُبی بن خلف) است زنده شدن استخوان انسان مرده است و روشن است که خداوند، آنچه را مورد انکار بوده است رد نموده و همان را اثبات فرموده است و توجه به قدرت خود داده و بیان نموده است که آن کس که این استخوان پوسیده را اول بار آفریده است همان است که پس از مردن این انسان، همان استخوان را زنده می‌نماید.

بنابراین آنچه از آیهٔ شریفه در مورد معاد به صراحت استفاده می‌شود معاد جسمانی به معنائی که گفته شد، می‌باشد. (برگشت ارواح به بدنهائی که از اجزاء بدنهای دنیوی تشکیل یافته است نه بدنهائی که فقط هیئت و مقداراست و اختراع نفس انسان است و از اجزاء مادی دنیوی چیزی با او نیست).

۱- یس/۷۷ - ۷۹.

ب ـ قال الله تبارك وتعالى: ﴿أَيَحْسَبُ الإنسَانُ أَلَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾ (۱)

آیا آدمی می‌پندارد که ما دیگر ابداً استخوانهای او را باز جمع نمی‌کنیم؟ بلی ما قادریم که سرانگشتان او را هم منظم درست گردانیم.

در آیهٔ شریفه فوق پندار باطل منکرین معاد جسمانی نکوهش شده است و خداوند متعال بقدرت خود که می‌تواند حتی سرانگشتان انسان را آنچنان که هست پس از مردن انسان باز بوجود آورد توجه داده است.

بدیهی است که جمع استخوانها فرع بر تشتّت و تفرّق آنها است و روشن است که آنچه متفرق شده همانا جمع می‌شود.

بنابراین معاد همان برگشت روح به بدن تشکیل یافته از اجزاء دنیوی می‌باشد نه آن که اجزاء دنیوی خود را تماماً پشت سر گذارده و صورتی را مانند صورت دنیوی که فقط دارای مقدار است نفس انسان انشاء و ایجاد کرده و با آن مرتبط باشد، بلکه از همان اجزاء مادی بدن انسان بار دیگر بدنی تشکیل یافته و روح به آن برگشت می‌کند.

ج ـ قال الله تبارك وتعالى: ﴿وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ﴾ (۲)

و خدا به یقین مردگان را از قبرها بر می‌انگیزاند.

آیات متعدد و بسیاری در قرآن کریم به مضمون آیهٔ فوق می‌باشد که

۱ـ قیامهٔ/۳ و ۴.

۲ـ حجّ/۷.

زنده شدن کسانی که در قبر می‌باشند از آنها به صراحت استفاده می‌شود.
و بدیهی است آنچه در قبر است روح نیست بلکه همان بدن پوسیده انسان است.

د ـ قال الله تبارک وتعالی: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هٰذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْماً فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱)

شخصی (جناب عزیر) بر آبادی ویران شده‌ای گذشت، بدنهای مردگان، روی زمین افتاده و متلاشی شده، منظره وحشتناک و اسف باری را بوجود آورده بود با خود گفت: چگونه خداوند متعال این مردگان را زنده خواهد نمود (این سخن در حال ایمان به روز قیامت و زنده شدن مردگان همراه با شگفت و اظهار عجز از درک آن، گفته شده‌است) خداوند گوینده گفتار فوق را، صد سال میراند و خوردنی و آشامیدنی او را از فاسد شدن نگه داشت و الاغش را هم میراند آنگاه پس از صدر سال او را زنده نمود و فرمود: بلکه صد سال درنگ

۱ـ بقرة/۲۵۹.

نمودی پس بنگر به خوردنی و آشامیدنی خود ببین که فاسد نشده است و بنگر به الاغ خود و ما تو را نشانه (قدرت خود بر زنده نمودن مردگان) قرار می‌دهیم و نگاه کن بر استخوانها (استخوانهای الاغ) چگونه بعضی از آن را با بعضی دیگر ترکیب می‌نمائیم سپس گوشت به آن استخوآنه می‌رویانیم این جریان روشن و گویا چون برای ایشان (عزیر یا شخص دیگر) آشکار شد گفت: گوآهی می‌دهم که خداوند بر هر چیزی توانا است.

از آیهٔ شریفه فوق همانطور که از ترجمه آن به صراحت استفاده می‌شود بخوبی معاد جسمانی به معنائی که گفته شد اثبات می‌گردد.

هـ ـ قال الله تبارك وتعالی: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً وَاعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (۱)

و (بخاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم علیه السلام گفت، پروردگار من (مالک من) به من بنما چگونه زنده می‌کنی مردگان را. خداوند فرمود: آیا ایمان نداری؟ ابراهیم علیه السلام گفت: چرا ایمان دارم لکن برای این که

۱ـ بقرهٔ/۲۶۰.

قلبم مطمئن گردد (دیدن زنده نمودن مردگان که علم بدیهی است موجب شدت یقین می‌گردد زمانی که با علم استدلالی ضمیمه شود و نیز این جریان اتمام حجت بیشتری برای مردم خواهد بود) خداوند فرمود: چهار پرنده را بگیر (طاوس، خروس، کلاغ و کبوتر) آنها را قطعه قطعه کن آنگاه بر هر کوهی جزئی و قسمتی را بگذار سپس آن‌ها را بخوان هر یک از آن پرندگان سریعاً بسوی توآیند و بدان که خداوند توانمند و حکیم است.

از آیهٔ یاد شده مانند آیات گذشته نیز بخوبی معاد جسمانی استفاده می‌شود. در آیهٔ فوق چگونگی زنده شدن مردگان را صریحاً با دستوری که به حضرت ابراهیمعليه‌السلام داده شده است مشخص فرموده و صریحاً بیان شده است که اجزاء مرده از هم پاشیده و با اجزاء مردهٔ دیگر مخلوط شده را خداوند متعال جمع نمود و مانند پیکر اول ساخته و زنده‌اش نمود، است.

و ـ قال الله تبارك وتعالى: ﴿وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظَاماً وَرُفَاتاً أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً * قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيداً * أَوْ خَلْقاً مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَرِيباً﴾ (۱)

۱ـ اسرا (بنی اسرائیل)/۴۹ ـ ۵۱.

منکرین پیامبر اکرمﷺ گفتند: هنگامی که ما استخوانهای پوسیده و خاکستر شویم مجدداً زنده خواهیم شد؟ بگو هر چه باشید در صلابت و سختی، سنگ یا آهن و یا هر چه نزد شما بزرگ باشد (شما را می‌میرانیم و زنده می‌نمائیم) سپس گویند چه کسی ما را زنده می‌کند، بگو: آن کسی که ابتدا شما را آفرید سپس سرهای شان را به زیر افکنده و گویند: چه زمانی چنین جریانی خواهد شد بگو: امید است که این وقت نزدیک باشد.

ز ـ قال الله تبارك وتعالى: ﴿ وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظَاماً وَرُفَاتاً أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً * أَوَلَم يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ ﴾ (۱)

کفّار گفتند: چگونه ممکن است که ما پس از مردن و خاکستر شدن باز زنده و برانگیخته شویم؟ آیا نم بینند (و نمی‌فهمند) که خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده است می‌تواند که مثل آنان را خلق نماید (تعبیر مثل آنها از آن جهت است که بطور معمول اگر چیزی متلاشی شود و بعد از متلاشی شدن بصورت اول برگردد تعبیر می‌شود که مثل اول شده مثلاً اگر خشتی را شکسته و خاکش از هم پاشیده شود اگر آن اجزاء از

۱ـ اسرا (بنی اسرائیل)/۹۸ و ۹۹.

هم پاشیده را جمع نموده و در قالب اول قرار دهند گفته می‌شود که مثل اول گردید).

از آیه‌های فوق نیز بخوبی معاد جسمانی استفاده می‌شود به گونه‌ای که احتیاج به توضیح ندارد.

ح ـ قال الله تبارك وتعالى: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَم بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلاَلِ الْبَعِيدِ﴾ (۱)

کافران گفتند: که آیا راهنمائی کنیم شما را به کسی به (گفتار نادرست درارتباط با آینده انسان دارد) می‌گوید هنگامی که متلاشی شدید (و اجزاء بدن شما انسانها پراکنده شد) همانا شما مجدد زنده خواهید شد آیا بخدا دروغ بسته است این شخص (پیامبر) یا دیوانه گردیده است (خیر این نسبتها، ناروا و بطلانش بدیهی است) بلکه کسانی که ایمان به روز قیامت و زندگی بعد از دنیا ندارند در عذاب و گمراهی (بسیار) دور و درازی می‌باشند.

ط ـ قال الله تبارك وتعالى: ﴿ءَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ * قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِندَنَا كِتَابٌ

۱ـ سباء/۷ و ۸.

حَفِيظٌ﴾ (۱)

کافران گفتند: آیا پس از آن که بمیریم و خاک شویم زنده خواهیم شد این بازگشت بسیار دور (و نادرست) به نظر می‌رسد. ما که خدای شما هستیم می‌دانیم زمین چه چیز از بدنهای شما کم می‌کند و نزد ما کتابی است که حافظ همه چیز می‌باشد.

در آیه فوق به دو نکته تذکر داده شده‌است تا دور شمردن منکرین معاد جواب داده شود.

۱ ـ برنامه مردن انسانها و خاک شدن بدنها و متفرق شدن خاک آنها جریانی است که ما خود اجرا می‌نمائیم و خود می‌دانیم که زمین با بدنهای مردگان چه می‌کند و چه تغییراتی در آن بوجود می‌آورد.

۲ ـ اینکه تمامی هستی نزد ما محفوظ و همه ذرات جهان زیر نظر علمی و تحت قیومیّت و نگهبانی ما است.

با توجه به دو نکته یاد شده زنده نمودن مردگان و جمع کردن اجزاء متفرق شده آنها کاملاً آسان و مقدور حضرت پروردگار می‌باشد.

ی ـ قال الله تبارك وتعالى: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ﴾ (۲)

از نشانه‌های قدرت خداوند، استواری آسمان و زمین

۱ـ ق/۳ و ۴.

۲ـ روم/۲۵.

به فرمان اوست سپس هرگاه بخواند شما را با یک خواندن، آنگاه از زمین بیرون آئید.

بدیهی است آنچه از زمین بیرون آید بدنهای متلاشی و متفرق شده است و با این تذکر آیه فوق نیز بخوبی بر معاد جسمانی دلالت می‌نماید.

آیه‌های یاد شده نمونه‌ای از دهها آیه است که بطور صریح و روشن معاد جسمانی را اعلام می‌دارد.

اکنون بعضی از احادیثی که در کتب معتبره مطلب فوق را اثبات می‌کند یادآوری می‌شود.

بعضی از روایات معاد جسمانی

الف ـ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا أراد الله أن يبعث، أمطر السماء على الأرض أربعين صباحاً فاجتمعت الاوصال ونبتت اللّحوم وقال: أتى جبرئيل رسول الله صلى الله عليه وآله فأخذه فأخرجه إلى البقيع فانتهى به إلى قبر فصوّت بصاحبه فقال: قم باذن الله فخرج منه رجل أبيض الرأس واللّحية يمسح التراب عن وجهه وهو يقول الحمد لله والله اكبر، فقال جبرئيل: عد بإذن الله ثمّ انتهى به إلى قبر آخر فقال: قم باذن الله فخرج منه رجل مسوّد الوجه وهو يقول: يا حسرتاه، يا ثبوراه، ثمّ قال له جبرئيل: عد إلى ما كنت باذن الله، فقال، يا محمّد هكذا يحشرون يوم القيامة، والمؤمنون يقولون هذا

القول، وهؤلآء يقولون ما ترى[1]

امام ششم حضرت صادق عليه السلام فرموده‌اند: هنگامی که خداوند بخواهد خلایق را محشور نماید آسمان چهل روز بر زمین می‌بارد آنگاه اعضاء جمع شده و گوشتها (بر اعضاء) روئیده می‌شود.

و نیز حضرت فرمودند: جبرئیل نزد پیامبر صلى الله عليه وآله مشرف شد و در خدمت حضرت به قبرستان بقیع رفت به یکی از قبرهای قبرستان که رسید صدا زد و گفت باذن خداوند بر خیز. مردی از قبر بیرون آمد که سر و صورتش سفید بود و خاک از صورت خود پاک می‌کرد و می‌گفت: الحمدالله والله اکبر پس جبرئیل گفت: به حالت اولیه خود برگرد سپس جبرئیل به سوی قبر دیگری رفت و گفت: برخیز به اذن خداوند، آنگاه مردی‌که صورتش سیاه بود از قبر بیرون آمد و گفت: وای بر من، هلاکت برای من، آنگاه جبرئیل گفت: برگرد باذن خداوند به حالت اولیه خود، آنگاه به پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله گفت: این چنین محشور می‌شوند مردمان روز قیامت، و اهل ایمان گفتار شان همان است که این شخص با ایمان گفت و کفار گفتار شان همان است که

۱ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب اثبات الحشر کیفیته وکفر من أنکره، ح ۸ ـ ۳۹/۷.

این شخص بی ایمان گفت.

ب ـ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لجبرئيل: يا جبرئيل أرني كيف يبعث الله تبارك وتعالى العباد يوم القيامة؟ قال: نعم فخرج إلى مقبرة بني ساعده فأتى قبراً فقال له: اخرج بأذن الله فخرج رجل ينفض رأسه من التراب وهو يقول، والهفاه ـ واللهف: هو الثبور ـ ثمّ قال: ادخل فدخل، ثمّ قصد به إلى قبر آخر فقال: اخرج بأذن الله فخرج شاب ينفض رأسه من التراب وهو يقول: أشهد أن لا إله إلّا وحده لا شريك له، وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله، وأشهد أنّ السّاعة آتية لا ريب فيها وأنّ الله يبعث من في القبور، ثمّ قال: هكذا يبعثون يوم القيامة يا محمّد[1]

از حضرت صادق عليه السلام نقل شده فرمودند که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله به جبرئیل فرمودند: چگونگی زنده نمودن خداوند مردگان را در روز قیامت به من بنمایان؟ جبرئیل گفت: بسیار خوب آنگاه به سوی مقبره بنی ساعده آمد و نزدیک قبری رسید و گفت: برخیز به اذن خداوند، جوانی از قبر بیرون آمد در حالی که خاک از سر خود پاک می‌کرد و می‌گفت: وای بر من، سپس جبرئیل گفت: برگرد، آن گاه به سوی قبر دیگری رفت

۱ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب اثبات الحشر وکیفیه وکفر من أنکره، ح ۱۰ ـ ۴۰/۷.

و گفت: به اذن خداوند از قبر خارج شو، جوانی از قبر بیروت آمد و از سر خود خاکها را پاک می‌نمود و می‌گفت: گواه یکتائی خداوند هستم که شریکی برای او نیست و گواهم که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده خداوند است و شهادت می‌دهم که قیامت حق است و شکی در آن نیست و گواهم که خداود زنده می‌سازد آنان را که در قبرها می‌باشند. آنگاه جبرئیل گفت: ای پیامبر گرامی روز قیامت این چنین که دیدید مردگان زنده می‌شوند.

ج ـ عن عليّ بن الحسين عليه السلام قال: ... فتنبت أجساد الخلايق كما ينبت البقل، فتتداني اجزاؤهم الّتي صارت تراباً بعضهم إلى بعض بقدرة العزيز الحميد حتى أنّه لو دفن في قبر واحد آلف ميت وصار لحومهم واجسادهم وعظامهم النخرة تراباً مختلطة بعضها في بعض لم يختلط تراب ميت بميت آخر... [۱]

امام چهارم حضرت سجاد عليه السلام فرموده‌اند که در روز قیامت جسد مردمان می‌روید همانطور که گیاه می‌روید آنگاه اجزاء آنها که خاک شده است به قدرت خداوند توانا به یکدیگر می‌پیوندد و اگر هزار جسد مرده در یک قبر جای گرفته باشد و گوشت و استخوان و جسدهای تمامی آنها پوسیده و مخلوط با یکدیگر بشوند خاکِ

۱ـ لئالي الأخبار ـ في كيفية النفخة الثالثة ـ ۶۰/۵.

جسد یکی از آنها با دیگری مخلوط نگردد.

د ـ عن هشام بن الحكم أنّه قال الزنديق للصادق عليه السلام أنّى للروح بالبعث والبدن قد بلى والأعضاء تفرّقت؟ فعضو في بلدة تأكلها سباعها، وعضو باخرى تمزّقه هو امّها، وعضو قد صار تراباً بني به مع الطين حايط!

قال: انّ الّذي أنشأه من غير شيء وصوره على غير مثال كان سبق إليه قادر أن يعيده كما بدأه، قال: أوضح لي ذلك، قال: أنّ الروح مقيمة في مكانها: روح المحسنين في ضياء وفسحة وروح المسيء في ضيبق وظلمة، والبدن يصير تراباً منه خلق، وما تقذف به السباع والهوامّ من أجوافها فما أكلته ومزّقته كلّ ذلك في التراب محفوظ عند من لا يعزب عنه مثقال ذرّة في ظلمات الأرض ويعلم عدد الأشياء ووزنها وأنّ تراب الروحانيين بمنزلة الذهب في التراب فإذا كان حين البعث مطرت الأرض فتربوا الأرض ثم تمخض مخض السقاء فيصير تراب البشر كمصير الذهب من التراب إذا غسل بالماء، والزبد من اللبن إذا مخض، فيجتمع تراب كلّ قالب فينقل بأذن الله تعالى إلى حيث الروح، فتعود الصور بإذن المصور كهيئتها وتلج الروح فيها، فإذا قد إستوى لا ينكر من نفسه شيئاً[1]

۱ـ بحارالأنوار ـ كتاب العدل والمعاد ـ باب اثبات الحشر وكيفيته وكفر من انكره، ح ۵ ـ ۳۷/۷.

هشام بن الحکم گوید زندیقی (کسی که به مبداء و معاد معتقد نبود) به حضرت صادقعلیه‌السلام گفت: چگونه روح مبعوث گردد در حالی که بدن پوسیده و اعضاء متفرق گردیده است؟ عضوی در نقطه‌ای از زمین، درندگان آن عضو را می‌خورند و عضو دیگری در منطقه دیگر گزندگان و حشرات قطه قطعه‌اش نموده‌اند و عضو دیگری با خاک مخلوط شده و بنای دیوار را تشکیل داده است؟ امام ششمعلیه‌السلام فرمودند: خداوندی که انسان را آفریده است بدون داشتن ماده قبلی (نبوده است او را ایجاد کرده است) و صورت بخشیده به انسان بدون آن که از مثالی و صورت دیگری صورت‌گیری کرده باشد چنین قدرتی می‌تواند که پس از میراندن انسان و متلاشی نمودن اجزاء او، او را برگرداند و همانند اول قرار دهد. سائل توضیح بیشتری را درخواست کرد. امام ششمعلیه‌السلام فرمودند: روح اهل ایمان در جایگاه روشن و در آسایش بسر می‌برد و روح بدکار در ظلمت و رنج می‌باشد و بدن خاک گردیده و آنچه پراکنده می‌شود در جوف و شکم حیوانات و حشرات از آنچه که خورده و ذرّه ذرّه‌اش نموده‌اند تمامی آنها محفوظ است و از علم او پنهان نیست ذره‌ای که در تایکیهای زمین است و می‌داند عدد همه اشیاء ووزن تمامی آنها را و (خداوند متعال) بر تمامی اجزاء بدنهای خورده شده و

پراکنده شده آگاه است. و خاکِ دارندگانِ روح، مانند طلا در خاک است آنگاه که هنگام هنگامه قیامت شود باران بر زمین ببارد و زمین حالت رشد و وسعت خود را بیابد سپس سخت تکان داده شود آنگاه خاک آدمیان مانند طلائی که در اثر شستن خاک از خاک جدا شود و کره‌ای که از دوغ گرفته شود خاک آدمیان جمع گردیده و هر یک در قالب خود درآید و درارتباط با روح خود قرارگیرد و صورت و روح به او برگردد آنگاه انسان خود را می‌یابد و از خود چیزی را انکار نکرده تمامی آنچه درارتباط با خودش می‌باشد اعتراف دارد.

ه ـ عن حفص بن غیاث قال: شهدت المسجد الحرام وابن أبی العوجاء یسأل أبا عبدالله علیه‌السلام عن قوله تعالی: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ [1] ما ذنب الغیر؟ قال: ویحك هي هي وهي غیرها، فقال: فمَثّل لي ذلك شیئاً من أمر الدنیا، قال: نعم أرأیت لو أنّ رجلاً أخذ لبنة فکسرها ثمّ ردّها في ملبنها فهي هي وهي غیرها[2]

حفص می‌گوید: در مسجد الحرام بودم ابن ابی العوجاء

۱ـ نساء/۵۶.

۲ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب اثبات الحشر وکیفیته وکفر من انکره، ح ۵ ـ ۳۸/۷.

از حضرت صادق‌علیه‌السلام از آیهٔ شریفه: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ «هرگاه اهل جهنم و دوزخ پوستشان می‌سوزد پوست غیر از آن پوست به آنها پوشانده می‌شود تا سختی عذاب را بچشند» سؤال می‌کرد، (سؤال ابن ابی العوجاء این بود که گناه پوست دیگر چیست که عذاب شود؟) امام ششم‌علیه‌السلام فرمودند: وای بر تو (یعنی تو در هلاکتی با این جهل و انکارت) این پوست دوم (پوست‌های بعدی) همان پوست است و همان پوست نیست. این ابی العوجاء توضیح خواست امام ششم‌علیه‌السلام فرمودند: اگر کسی خشتی را خرد کند و بعد دو مرتبه آن خشت خرد شده را در قالب اول بریزد و بسازد این آجر درست شده همان آجر است و همان آجر نیست (همان آجر است زیرا همان اجزاء است و همان اجزاء نیست چون صورت اولیه از هم پاشیده شده و صورت دیگری همانند صورت اول ساخته شده است).

نتیجه: حدیث‌های یاد شده که نمونه‌ای از حدیث‌های بسیاراست و همان حقیقتی را که قرآن کریم به صراحت در مسئله معاد بیان فرموده، تشریح می‌نماید و هر نوع توجیهی را مردود و معاد جسمانی یعنی برگشت روح در عالم قیامت به پیکر عنصری مادی تشکیل یافته از همان بدن عنصری دنیوی، را اعلام می‌دارد بلکه بررسی احادیث در این مورد بیش از آنچه گفته شد ما را توجه می‌دهد تا آنجا که در کتاب شریف

احتجاج کیفیت محشور شدن جمعی از مردم با کفن‌های خودشان را از گفتار حضرت صادق‌علیه‌السلام نقل نموده و پاسخ حضرت صادق‌علیه‌السلام را در جواب سؤال (که چگونه با کفن محشور می‌شوند در حالی که کفن‌ها پوسیده‌است) به عبارت زیر بیان می‌نماید.

إنّ الّذي أحيا أبدانهم جدّد أكفانهم(۱)

«خداوندی که بدنهای آنها را زنده نمود، است کفن‌های آنان را نیز تجدید می‌کند».

شبهات معاد جسمانی

اشکالات و شبهات متعددی به معاد جسمانی از دیر زمانی مطرح نموده‌اند که بخاطر اختصار به بیان معروف‌ترین و مهمترین آن اشکالات و پاسخ آن اکتفاء می‌شود.

شبهه آکل و مأکول:

مهمترین و معروفترین اشکالی که در مسئله معاد جسمانی بصورتهای مختلف گفته شده است این است:

انسان که می‌میرد، بدن او خاک و متفرّق می‌گردد و چه بسا اجزاء بدن انسان که خاک شده است به تدریج و کم به کم جزء مواد عذایی از قبیل

۱ـ الاحتجاج للطبرسي ـ احتجاجات الإمام جعفر بن محمّد الصادق‌علیه‌السلام، ۲/۲۴۶.

روئیدینها و میوه‌های مختلف گردیده و مستقیماً مورد استفاده انسان قرار می‌گیرد و یا آنکه روئیدنیها، مورد استفاده حیوانات، و بعضی از آن حیوانات مورد استفاده انسان، و خوراک انسان می‌شود و نیز چه بسا انسانهای آدم خوار انسانی را کشته و مورد استفاده خود قرارداده و خورده‌اند، در هر حال با توجه به زمینه‌های فوق جزئی از بدن یک انسان جزء بدن دیگری شده است و انسان خورده شده (مأکول) قسمتی از بدنش جزء بدن انسان خورنده (آکل) قرارگرفته است و نیز در فرض‌های گذشته امکان دارد که یکی از این دو (آکل و مأکول) مؤمن و دیگری کافر باشد.

با توجه به آنچه گفته شد معاد جسمانی مورد اشکال قرار می‌گیرد زیرا با فرض جسمانی بودن معاد یکی از دو بدن آکل (خورنده) و مأکول (خورده شده) ناقص خواهد بود و امکان ندارد که یک جزء در زمان واحد در صحنه قیامت جزء بدن هر دو نفر بوده باشد.

و نیز جزئی از بدن خورده شده (مأکول) اگر مؤمن باشد و جزء بدن (آکل) خورنده کافر قرار گرفته باشد باید عذاب شود و در این صورت ظلم لازم آید.

جواب شبهه

با توجه به این نکته که در جواب اشکال فوق، ارائه احتمالی که از نظر عقلی و علمی مردود نبوده و ابطال نشده باشد در جواب شبهه کفایت

می‌کند.[۱]

می‌گوئیم شبه آکل و مأکول بصورتهای مختلف پاسخ داده شده است اکنون بعضی از پاسخ‌های گفته شده را متذکر می‌شویم:

پاسخ نخست: بعضی از اجزاء بدن انسان اجزائی است که فضولات بدن انسان را تشکیل می‌دهد آن اجزاء را «اجزاء فضلیه» نام می‌گذاریم و بعضی از اجزاء اجزائی است که اساس بدن انسان را تشکیل می‌دهد و آن اجزاء را «اجزاء اصلیه» و یا طینت اولیه نام می‌گذاریم با توجه به احتمال فوق می‌گویئم چه اشکالی دارد که خداوند متعال اجزاء اصلیه بدن یک انسان را حفظ نموده و اساساً جزء بدن دیگری نشود و یا اگر جزء بدن دیگری گردد از اجزاء فضلیه بدن دیگری بشود و آنگاه آن اجزاء اصلیه مبداء تشکیل بدن عنصری مادی طبق ضوابط روزگار قیامت گردد. با این فرض معاد جسمانی و تشکیل بدن انسان از همین بدن عنصری مادی دنیوی بدون لزوم محال تحقّق یافته و لازم نیست که تمایم اجزاء بدن انسان حتی فضولات و اجزاء فضلیه در عالم قیامت زنده بشود بلکه اگر فضولات و اجزاء فضلیه جزء پیکر انسان در عالم قیامت گردد از صورت انسان دنیوی خارج خواهد شد در صورتی که از مدارک مربوطه تشابه روشن بین صورت و هیئت دنیوی و اخروی استفاده می‌شود.

۱ـ زیرا بدیهی است که فرض معاد جسمانی بگونه‌ای که ضد عقل و علم نباشد با اقامه دلیل‌های مستند و روشن نقلی ثابت می‌شود و احتیاج به اثبات عقلی و علمی ندارد.

بعضی از کسانی که جواب فوق را گفته‌اند، برای صحت و درستی نظر خود (که از صرف فرض خارج شود بلکه معیّن گردد) به حدیث ذیل تمسّک جسته‌اند.

عن عمار بن موسی، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سئل عن الميت يبلی جسده، قال: نعم حتّی لا يبقی له لحم ولا عظم إلّا طينته الّتي خلق منها فإنّها لا تبلی، تبقي في القبر مستديرة حتی يخلق منها كما خلق أوّل مرّة[1]

از حضرت صادق عليه السلام سؤال شد که جسد مرده می‌پوسد؟ امام ششم عليه السلام فرمودند: آری بدن مرده می‌پوسد و هیچ گوشت و استخوانی برای او نماند مگر طینتی (خاک و گل اصلی) که از آن خلق شده است آن طینت باقی است در قبر (با همه تحولات که پیش آید) تا آنکه مجدّداً خلق شود از آن طینت همان طور که ابتدا خلق گردیده است.

در پایان جواب اول از شبهه آکل و مأکول مناسب است کلام جامع و کوتاه مرحوم سلطان المحققین خواجه نصیرالدین طوسی را متذکر شویم:

قال رحمه الله: والضّرورة قاضية بثبوت الجسمانيّ من دين

۱ـ الفروع من الکافي، کتاب الجنائز، باب النوادر، ح ۷، ۲۵۱/۳؛ و بحارالأنوار، کتاب العدل والمعاد، باب اثبات الحشر وکیفیته، ح ۲۱، ۴۳/۷.

النبيّ صلی الله علیه و آله مع امكانه. ولا يجب اعادة فواضل المكلف»[۱]
معاد جسمانی بالضروره در دین اسلام ثابت است و هرگز جای تردید نیست که آنچه در دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مورد مسئله معاد رسیده، معاد جسمانی است و چون معاد جسمانی ممکن است و مستلزم محال نیست (و نقل قطعی و صریح هم از دین معاد جسمانی را اعلام می‌کند پس معاد جسمانی ثابت و از امور ضروریهٔ اسلام است) و اعاده فضولات بدن مکلف لازم نیست (اجزاء اصلیه عود می‌کند و بعد از متلاشی شدن به اذن خداوند جمع می‌گردد و آن اجزاء اصلیه جزء اجزاء اصلیه بدن دیگری نمی‌شود).

پاسخ دوم: جواب دیگری که در پاسخ شبهه آکل و مأکول گفته می‌شود بشرح زیراست: بدیهی است که برای تحقّق معاد جسمانی پیوند تمامی اجزاء یک بدن از اول تا پایان که تشکیل یک پیکر انسان را بدهد کفایت می‌کند.

بنابراین چه اشکالی دارد که خداوند حفیظ و علیم (نگهبان و دانا) به اندازه یک پیکر از کلّ اجزاء یک انسان را (دهها پیکر در بسیاری از موارد از کلّ اجزاء اول تا پایان عمر او می‌توان ساخت) حفظ نموده و نگذارد که جزء پیکر دیگری شود؟ کدام استدلال می‌تواند ثابت کند که بطور حتم

۱ـ تجرید الإعتقاد ـ المقصد السادس في المعاد ـ المعاد الجسماني ص ۳۰۰.

چنین حفاظتی انجام نگرفته است؟

در حالی که قرآن کریم پس از نقل حالت تعجب کفّار که درارتباط به معاد گفتند:

﴿ ءَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾ (۱)

آیا ما پس از آن که مردیم و یکسره خاک شدیم زنده می‌شویم؟ این بازگشت بسیار بعیداست.

پاسخ داده‌است و فرموده:

﴿ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنقُصُ الأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِندَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾ (۲)

ما می‌دانیم زمین چه چیز از مردگان کم می‌کند و نزد ما کتاب حافظ بر همه چیز می‌باشد.

و به عبارت دیگر: خداوند حفیظ علیم از تمامی ادوار زندگی انسان به اندازه تشکیل یک پیکر اخروی جمع آوری فرموده و آن مقدار را از این که جزء بدن دیگری قرارگیرد حفاظت نموده‌است و در نتیجه کل بدن اخروی از بدن عنصری دنیوی آنان تشکیل یافته و کاملاً مضمون آیات و روایات در کیفیت معاد جسمانی محقق می‌گردد.(۳)

۱ـ ق/۳.

۲ـ ق/۴.

۳ـ مرحوم آیة الله سید احمد خونساری نیز در کتاب العقائد الحقه ص ۲۵۶ پاسخ فوق را ذکر نموده‌اند.

میزان

از جریانهایی که در صحنه قیامت انجام می‌گیرد و در قرآن و حدیث مکرّر و بسیار تذکر داده شده، وزن اعمال و میزانهای سنجش کردار مردم است.

قسمتی از ادله شرعیه مربوط به میزان، آیات و احادیث زیراست:

الف ـ قال الله تبارك وتعالى: ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ﴾ [۱]

سنجش روز قیامت حق و قطعی است کسانی که میزان اعمال آنان سنگین باشد آنها رستگار و کامیاب می‌باشند و کسانی که میزان اعمال آنان سبک باشد آنان خود را به زیان افکنده (ومنشاء زیانکاری آنها) ظلم به آیات ما می‌باشد.

ب ـ قال الله تبارك وتعالى: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ﴾ [۲]

۱ـ اعراف/۸ و ۹.

۲ـ انبیاء/۴۷.

ما میزانهای عدالت و دادگری را روز قیامت قرار می‌دهیم و بحساب تمامی افراد می‌رسیم و اندکی به کسی ظلم نشود و اگر عمل و کردار (شخصی) بسیار کوچک و به اندازۀ وزن دانۀ ریز خردل باشد آن را به حساب می‌آوریم و مائیم که کافی هستیم از نظر حسابگری.

ج ـ قال الله تبارك وتعالی: ﴿فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾ (۱)

پس آن روز هر کس میزانش سنگین باشد در آسایش و زندگانی خوش خواهد بود و هر کس که میزانش سبک وزن باشد جایگاهش در هاویه جهنم است.

د ـ قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «حبّي وحبّ أهل بيتي نافع في سبعة مواطن، أهوالهنّ عظيمة: عند الوفاة، وفي القبر، وعند النشور، وعند الكتاب، وعند الحساب، وعند الميزان، وعند الصراط» (۲)

امام پنجم حضرت باقر علیه السلام از پدران بزرگوارشان نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم علیه السلام فرموده‌اند: دوستی من و

۱ـ قارعه/۶ و ۹.

۲ـ الأمالي ـ المجلس الثالث وهو يوم الجمعة ـ ص ۶۰، ح ۳/۱۷، و بحارالأنوار، كتاب العدل والمعاد ـ باب الميزان، ج ۲، ۲۴۸/۷.

دوستی خاندان من مفید و سود بخش است در هفت جایگاه، جایگاههائی که هراس و ترس در آن جایگاهه شدید است. هنگام مرگ و جایگاه قبر و هنگام زنده شدن و هنگام تقسیم پرونده‌های اعمال و هنگام رسیدگی و حساب و هنگام میزان و سنجش کارها و هنگام گذشتن از صراط.

هـ ـ عن سعید بن المسیّب قال: کان عليّ بن الحسین علیه السلام یعظ الناس ... وقال: «... اعلموا عباد الله أنّ أهل الشرك لا ینصب لهم الموازین ولا تنشر لهم الدواوین وإنّما یحشرون إلی جهنّم زمراً وإنّما نصب الموازین ونشر الدواوین لأهل الإسلام»[1]

ای بندگان خدا بدانید که اهل شرک میزان برایشان نصب نشود و پرودنده‌هایشان باز نگردد بلکه دسته جمعی بسوی آتش کشانده شوند و همانا میزانها برای اهل اسلام نصب و پرونده‌ها و دفترها برای مسلمانها بازگردد.

از آیات و احادیث فوق که نمونه‌ای از مدارک مربوطه است بخوبی استفاده می‌شود که اصل میزان و وزن اعمال در روز قیامت قطعی است.

و مقصود از میزان (همانطور که در بعضی از احادیث آمده است)

۱ـ الروضة من الکافي ـ کلام عليّ بن الحسین علیه السلام، ح ۲۹، ۷۵/۸؛ و بحارالأنوار، کتاب العدل والمعاد، ح ۸، ۲۵۰/۷؛ و نور الثقلین، ح ۱۳۸، ۵۰۷/۴.

عدل خداوند متعال و یا پیامبران و جانشینان پیامبرانند.

مرحوم شیخ مفید﵀ فرموده است: که مقصود از میزان مقابله بین اعمال و پاداش مربوط به اعمال است و با دو معنای فوق منافات ندارد زیرا انبیاء و اوصیاء آنان میزان به معنای تعدیل کننده می‌باشند و ایشان عهده دار مقابله بین اعمال و پاداش و جزا می‌باشند. و نیز میزانِ به معنای عدل خداوند، منافات با آنچه گفته شد، ندارد زیرا لازمه مقابله بین اعمال و جزای اعمال، اجرای عدل خداوند است.(۱)

در پایان نقل روایات و اقوال درارتباط با میزان علامه مجلسی فرموده است:

«فنحن نؤمن بالمیزان، ونرد علمه إلی حملة القرآن، ولا نتکلّف علم ما لم یوضح لنا بصریح البیان، والله الموفق وعلیه التکلان»(۲)

ما به اصل میزان ایمان داریم، و این که حقیقت میزان چیست علمش را به حاملین علوم قرآن و امیگذاریم، و درارتباط با آنچه برای ما روشن نیست و به بیان صریح برای ما روشن نشده خود را به تکلّفِ تأویل نمی‌افکنیم، و خداوند توفیق دهنده است و بر او است اعتماد.

۱ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب المیزان ـ ۲۵۲/۲.

۲ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب المیزان ـ ۲۵۳/۷.

تقسیم نامهٔ اعمال (تطایر الکتب)

از کارهایی که در روز رستاخیز انجام می‌گیرد تقسیم پرونده‌های افراد است گروهی از مردم در صحنه قیامت کتاب و نامه اعمال شان از طرف راست و بدست راست شان داده می‌شود اینان مردمان رستگار و سعادتمند می‌باشند و گروهی از مردم نامه عمل و پرونده کارشان بدست چپ و از جانب چپ به آنها داده می‌شود اینان مردم گرفتار و بیجاره‌اند.

در این مورد آیات کریمه و روایات رسیده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام بسیاراست قسمتی از آنها آیات و روایات ذیل است.

الف) قال الله تبارك وتعالى: ﴿ وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنشُوراً * اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً ﴾ (۱)

وما نتیجه اعمال نیک و بد هر انسانی را طوق گردن او ساختیم که ملازم و قرین همیشگی او باشد و روز قیامت کتابی که نامه اعمال اوست بر او بیرون آوریم در حالی که آن نامه چنان باز باشد که همه اوراق آن را یک مرتبه ملاحظه کند و به او خطاب رسد نامه عمل خود را بخوان تو خود برای رسیدگی به کار خود کافی می‌باشی.

ب) قال الله تبارك وتعالى: ﴿ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُا

۱ـ اسراء/۱۳ و ۱۴.

كِتَابِيَهْ * إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلاَقٍ حِسَابِيَهْ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الأَيَّامِ الْخَالِيَةِ * وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ * وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ﴾ (۱)

اما کسی که نامه اعمال او را به دست راستتش دهند گوید: بیائید نامه عمل مرا بخوانید من ملاقات این روز حساب را اعتقاد داشتم این چنین کسی در عیش و زندگانی خوش خواهد بود در بهشت عالی رتبه که میوه‌های آن همیشه در دسترس است (وخطاب رسد که) از طعام و آشامیدنی‌های لذیذ و گوارای بهشتی هر چه خواهید تناول کنید شما را گوارا باد که این پاداش اعمال ایام گذشته دنیاست که برای امروز خویش پیش فرستادید و اما آن کس که کتاب عملش بدست چپ او دهند، گوید: ای کاش نامه مرا به من نمی‌دادند و من هرگز از حساب اعمالم آگاه نمی‌شدم.

ج) قال، سمعت أبا عبدالله عليه السلام : انّ الله تبارك وتعالى إذا أراد أن يحاسب المؤمن أعطاه كتابه بيمينه وحاسبه فيما بينه وبينه فيقول، عبدي فعلت كذا وكذا وعملت كذا وكذا؟ فيقول، نعم يا ربّ قد فعلت ذلك، فيقول: قد غفرتها لك وآبدلتها حسنات، فيقول الناس: سبحان الله أما كان لهذا العبد سيئة واحدة؟ وهو قول الله عزّوجلّ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً * وَيَنقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً﴾ (۲) قلت: أيّ أهل؟

۱ـ حاقه/۱۹ ـ ۲۶.

۲ـ انشقاق/۷ ـ ۹.

قال: أهله في الدنيا هم أهله في الجنّة إنّ كانوا مؤمنين، قال: وإذا أراد بعبدٍ شرّاً حسابه على رؤوس الناس وبكته وأعطاه كتابه بشماله وهو قول الله عزّوجلّ: ﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ * فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً * وَيَصْلَىٰ سَعِيراً * إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً﴾ (۱) قلت: أيّ أهل؟ قال: أهله في الدنيا، قلت: قوله: ﴿إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَن يَحُورَ﴾ قال: ظنّ أنّه لَنْ يرجع(۲)

امام ششم حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: هنگامی که خداوند متعال اراده کند که به حساب بنده مؤمنش رسیدگی کند کتاب و نامه عملش را بدست راست او می‌دهد و او را بین خود و او محاسبه می‌کند (نه در مقابل مردم) آنگاه به بنده خود می‌فرماید: کارهائی چنین وچنان (ناشایسته) انجام داده‌ای؟ بنده مؤمن می‌گوید: صحیح است که من این کارها را انجام داده‌ام آنگاه خداوند او را می‌بخشد و می‌فرماید گناههای تو را به حسنات و نیکی‌ها تبدیل نمودم. مردم می‌گویند: سبحان الله این بندهٔ مؤمن حتی یک گناه هم نداشت؟ و این است معنای قول خداوند متعال که می‌فرماید: آن کس که کتاب و نامه عملش بدست راستش داده شود بحساب او با آسانی و سهولت رسیدگی شود و خشنود به خاندان خود بر می‌گردد.

به حضرت صادق علیه‌السلام گفتم: کدام خانواده او، فرمود: خانواده‌ای که در دنیا داشته است همانا در آخرت هم با او می‌باشند اگر آن خانواده

۱ـ انشقاق/۱۰ ـ ۱۳.

۲ـ بحارالأنوار، کتاب العدل والمعاد ـ باب تطایر الکتب وانطاق الجوارح، ح ۱۷ ـ ۳۲۴/۷.

هم با ایمان باشند، امام علیه‌السلام فرمودند: هنگامی که خداوند اراده کند نسبت به بنده‌ای گرفتاری (بنده غیر مؤمن) در مقابل چشم مردم به اعمالش رسیدگی نموده و خوارش می‌سازد و کتابش را بدست چپش می‌دهد این است معنای سخن پروردگار که می‌فرماید: کسی که نامه عمل او از پشت سر او داده شود فریادش به وای هلاک شدم بلند شود و در آتش جای داده شود این شخص در خانواده‌اش خوشحال بوده (جمع این خانواده ایمان نداشته‌اند و بخوشی‌های شیطانی خوش بوده‌اند) گفتم: کدام خانواده، فرمود: همانها که در دنیا اهل و خانواده او بودند گفتم: معنای سخن خداوند (وگمان کرد که ابداً باز نخواهد گشت) چیست؟ فرمود: چنین کسی گمان زنده شدن بعد از مرگ و روز قیامت را نداشت.

از آیه‌ها و حدیث گذشته که نمونه‌ای از آیات و احادیث مربوط به نامه عمل و پرونده خلائق است استفاده می‌شود که یکی از ساعت‌های بسیار حساس و وحشت آور ساعتی است که نامه عمل انسان بدستش می‌رسد و در جریان پرونده خود قرار می‌گیرد.

د ـ عن أبي عبدالله علیه‌السلام في قوله: ﴿ اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ ﴾ [1] قال: يذكر العبد جميع ما عمل وما كتب عليه حتّى كأنّه فعله تلك الساعة، فلذلك قوله: ﴿ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هٰذَا الْكِتَابِ لاَ يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلاَ كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا ﴾ [2][3]

۱ـ اسراء/۱۴.

۲ـ کهف/۴۹.

حضرت امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «بخوان نامه عمل خود را کافی است که تو خود به حساب خود برسی فرمودند: آنچنان تمامی کارهای انسان برایش نمودار می‌شود که گوئی تمامی آن کارها را همان زمان و در همان ساعت انجام داده است آنگاه می‌گوید: «ای وای بر من این چه پرونده‌ای است هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر آن که در این پرونده ثبت شده است.

ه ـ عن أبي عبدالله علیه السلام قال: إذا كان يوم القيامة دفع إلى الإنسان كتابه، ثمّ قيل له: اقرء قلت: فيعرف ما فيه؟ فقال: انّ الله يذكره فما من لحظة ولا كلمة ولا نقل قدم ولا شيء فعله إلّا ذكره، كأنّه فعله تلك الساعة فلذلك قالوا: ﴿يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هٰذَا الْكِتَابِ لاَ يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلاَ كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾ (۴)

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: روز قیامت نامهٔ عمل انسان به او داده می‌شود سپس به او گفته می‌شود بخوان، (راوی می‌گوید) گفتم: آیا آنچه در نامه عملش می‌باشد می‌شناسد؟ فرمود: آری آنچنان خداوند بیادش می‌آورد که هیچ لحظه و هیچ کلمه و هیچ قدمی از لحظه‌ها و کلمات و قدمهایش و دیگر کارهایش

۳ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب تطایر الکتب الجوارح، ح ۹ ـ ۳۱۴/۷.

۴ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب تطایر الکتب وانطاق الجوارح، ح ۱۰ ـ ۳۱۵/۷.

نیست مگر آن که به خاطرش می‌آید گوئی که همان ساعت انجام داده است.

صراط

صراط به معنای راه است و مقصود از صراط درارتباط با روز قیامت راهی است که به روی آتش کشیده می‌شود و همگان باید از او بگذرند.

صراط یاد شده که جسر و پلی است بر دوزخ، مسیری است که عبور از آن بسیار دشوار است افراد به نسبت پاکی و ارزش معنوی و تقرّب شان به خداوند متعال سریعتر و با آسایش بیشتری از آن عبور می‌کنند و هر که در دنیا بیشتر و بهتر بر صراط مستقیم حق حرکت کرده باشد بر صراط قیامت هم بهتر حرکت می‌کند.

در این صراط موقف‌ها و موارد بررسی و بازرسی متعددی است که عبور کننده در آن مواقف و موارد، بررسی می‌شود و از ولایت وصِله رحم و نماز و زکوة و حج و روزه و حق الناس بازرسی می‌گردد به همین جهت است که افراد عبورشان مختلف است بعضی مانند برق جهنده، وبعضی مانند اسب تندرو، و بعضی آهسته‌تر و بعضی لغزش پیدا می‌کنند و دوباره به راه خود ادامه می‌دهند. و بعضی در آتش سقوط می‌کنند.

بعضی از آیات و احادیث مربوط را متذکر می‌شویم:

الف ـ عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّوجلّ: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ قال: قنطرة على الصراط لا يجوزها عبد

بمظلمة[۱]

حضرت امام صادق(ع) در رابطه با آیهٔ شریفه (ای رسول ما خدای تو البته در کمینگاه است» فرمود: مرصاد، جایگاهی در صراط است که از آن قنطره[۲] کسی که حق مردم بر عهده‌اش باشد عبور نخواهد کرد.

ب - حضرت امام باقر(ع) فرمودند: زمانی که آیه شریفه ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾ نازل شد از پیامبر اکرم(ص) توضیح آیه را خواستار شدند. حضرت پس از بیاناتی فرمودند: **ثمّ یوضع علیها الصراط أدقّ من الشعرة، أحدّ من السیف، علیها ثلاث قناطر...**[۳]

سپس بر جهنم صراط (پلی) گذارده می‌شود صراطی که باریکتر از مواست و بران‌تر و تیزتر از شمشیر و بر آن سه قنطره است.

ج - عن المفضّل بن عمر قال: سألت أبا عبدالله(ع) عن الصراط، فقال: هو الطریق إلی معرفة الله عزّوجلّ وهما صراطان صراط في الدنیا وصراط في الآخرة، فأمّا الصراط

۱- الاصول من الکافي - کتاب الایمان والکفر - باب الظلم، ح ۲ - ۳۳۱/۲؛ بحارالأنوار، کتاب العشرة، باب الظلم وانواعه، ح ۵۴ - ۳۲۳/۷۲.

۲- قنطرة در لغت به معنای پل و به معنای بنای بلند و رفیع نیز آمده است بنابراین ممکن است که مقصود از مرصاد موقف و محل بخصوصی از صراط باشد که با ارتفاعش حالت دیدگاه و دیدبانی را داشته باشد.

۳- بحارالأنوار - کتاب العدل والمعاد - باب الصراط، ح ۲ - ۶۵/۸.

الّذي في الدنيا فهو الإمام المفروض الطاعة، من عرفه في الدنيا واقتدى بهداه مرّ على الصراط الّذي هو جسر جهنم في الآخرة، ومن لم يعرفه في الدنيا زلّت قدمه على الصراط في الآخرة فتردى في نار جهنّم[1]

مفضل از حضرت صادقعليه‌السلام سؤال كرد: صراط چيست؟ حضرت فرمودند: صراط راهى است بسوى معرفت خداوند متعال و صراط دو صراط است صراطى در دنيا، و صراطى در آخرت، صراط دنيا امام است كه واجب الإطاعة است هر كس كه در دنيا اين امام واجب الإطاعة را بشناسد و به هدايت و راهنمائى او اقتدا كرده و از او پيروى نمايد بر صراطى كه در قيامت است و پل روى جهنم است عبور خواهد كرد و كسى كه اين امام واجب الإطاعة را در دنيا نشناسد در قيامت بر صراط آخرت نمى‌تواند حركت كند بلكه مى‌لغزد و در آتش دوزخ سقوط مى‌كند.

د ـ عن أبي جعفرعليه‌السلام: قال رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله: يا عليّ إذا كان يوم القيامة أقعد أنا وأنت وجبرئيل على الصراط فلم يجز أحد إلّا من كان معه كتاب فيه براة بولايتك[2]

حضرت باقرعليه‌السلام نقل مى‌كنند: حضرت پيامبر اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله

۱ـ بحارالأنوار ـ كتاب العدل والمعاد ـ باب الصراط، ح ۳ ـ ۶۶/۸.

۲ـ بحارالأنوار ـ كتاب العدل والمعاد ـ باب الصراط، ح ۴ ـ ۶۶/۸.

به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: هنگامی که روز قیامت شود من و تو و جبرئیل نزد صراط خواهیم بود هیچ کس از صراط نگذرد مگر آن که با او نوشته‌ای باشد که در آن مصونیت از آتش ثبت است بخاطر ولایت تو.

آنچه در روز قیامت بشدت از آن سؤال می‌شود و دقیقاً رسیدگی می‌شود

در روز قیامت عقبه‌ها و موقف‌های بسیاری است که انسان از فرائض و واجبات در آن موقفها سؤال می‌شود.

آنچه قبل از همه چیز از آن سؤال می‌شود محبت خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، و چگونه گذرانیدن عمر و بخصوص دوران شباب و جوانی، و سؤال می‌شود که اموال خود را از چه راهی بدست آورده و در چه راهی صرف کرده و نیز از نماز و حقوق مردم شدیداً سؤال می‌گردد.

بعضی از روایات مربوطه روایات زیراست:

الف ـ عن عليّ قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تزول قدم عبد يوم القيامة حتّى يسأل عن أربع عن عمره فيما أفناه وشبابه فيما أبلاه وعن ماله من أين اكتسبه وفيما أنفقه وعن حبنّا أهل البيت[1]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: قدم بر ندارد انسان روز

۱ـ خصال ـ صدوق، باب الاربعة، ح ۱۱۲ ص ۲۳۱؛ و بحارالأنوار، ح ۱ ـ ۲۵۸/۷.

قیامت مگر آن که از چهار چیز سؤال شود: از عمر انسان که در چه راهی گذرانیده است. و از دوران جوانی انسان که در چه راهی سپری شد. و از مال انسان که از چه راهی بدست آورده است و در چه راهی مصرف نموده است و از دوستی ما اهل البیت سؤال می‌شود.

ب ـ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا تزول قدم عبد حتّی یسأل عن حبّنا أهل البیت، قیل: یا رسول الله ما علامة حبّکم؟ قال فضرب بیده علی منکب عليّ علیه السلام (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: انسان در قیامت قدم بر نمی‌دارد مگر آن که سؤال شود از محبت ما اهل البیت سؤال شد از حضرت که علامت و نشانه محبت شما چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را بر شانهٔ حضرت علی علیه السلام زدند (یعنی دوستی علی علیه السلام).

ج ـ عن الرضا عن آبائه، عن عليّ علیه السلام قال: قال النبي صلی الله علیه و آله: أوّل ما یسأل عنه العبد حبّنا أهل البیت (۲)

پیامبر اکرم فرمودند: اولین چیزی که از انسان سؤال می‌شود محبت ما اهل البیت است.

د ـ عن أبي بصیر قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: اوّل ما

۱ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب محاسبة العباد، ح ۳۱ ـ ۲۶۷/۷.
۲ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب محاسبة العباد، ح ۸ ـ ۲۶۰/۷.

يحاسب به العبد الصلاة فإن قبلت قبل ما سواها[(۱)]

اولین عملی که از اعمال انسان در قیامت به آن حساب رسی می‌شود نمازاست اگر نماز قبول شد بقیه اعمال قبول می‌گردد.

در جمع بین دو حدیث فوق ممکن است گفته شود که بررسی و محاسبه غیر از سؤال است و یا آنکه اول چیزی که از احکام فرعی و عملی سؤال می‌شود و مورد بررسی قرار می‌گیرد نمازاست و نیز احتمال می‌رود که مقصود موقف خاصی باشد یعنی در یکی از مواقف که از امور خاصی سؤال می‌شود اول از نماز سؤال می‌شود.

هـ ـ عن أبي جعفر عليه السلام قال: الظلم ثلاثة: ظلم يغفره الله عزّوجلّ وظلم لا يغفره وظلم لا يدعه فأمّا الظلم الّذي لا يغفره الله فالشرك بالله عزّوجلّ وأمّا الظلم الّذي يغفره الله فظلم الرجل نفسه فيما بينه وبين الله عزّوجلّ وأمّا الظلم الّذي لا يدعه فالمداينة بين العباد[(۲)]

ظلم و ستم بر سه‌گونه است بعضی از ستمها است که خداوند متعال از آن می‌گذرد و بعضی از ستم‌ها است که خداوند متعال از آن نمی‌گذرد و بعضی از ستمها است که خداوند متعال آن را رها نمی‌کند بلکه شدیداً

۱ـ بحارالأنوار ـ کتاب العدل والمعاد ـ باب محاسبة العباد، ح ۳۳ ـ ۲۶۷/۷.

۲ـ خصال، صدوق، باب الثلاثه، ج ۸۸ ص ۱۳۴.

رسیدگی می‌نماید ظلم و ستمی که مورد بخشش و گذشت قرار نمی‌گیرد شرک به خداوند است و ظلم و ستمی که مورد عفو و گذشت قرار می‌گیرد ظلم انسان به خود می‌باشد و ظلمی که خداوند شدیداً رسیدگی می‌نماید حقوق مردم نسبت به یکدیگر است.

بهشت یا دوزخ

روز قیامت که به اختصار به قسمتی از وقایع و جریانهای آن تذکر داده شد به بهشتی شدن جمعی و دوزخی شدن گروهی پایان می‌پذیرد.

گروهی بر اثر کارهای نیک و عقائد پسندیده و الطاف خداوند اهل بهشت و گروهی بر اثر انحراف در عقیده و آلودگی به گناه گرفتار دوزخ می‌گردند.

بهشت که به تفصیل از نعمتهای مادی و معنویش در قرآن و حدیث یاد شده از وصف و درک فعلی ما بیرون، وما فوق آن است که به توصیف ما در اید همانطور که گرفتاریها و عذابهای دوزخ آنچنان است که به وصف و درک ما نیاید و هر چه از نعمت و صفا و لذتهای مادی و معنوی بهشت گفته شود کمتر از آن است که هست و نیز آنچه از عذاب و رنج دوزخ گفته شود کمتر از آن است که واقعیت دارد.

با توجه به آنچه گفته شد به بعضی از آیات و روایات درارتباط با بهشت و دوزخ تذکر داده می‌شود.

الف ـ ﴿ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ

آسِنٍ وَأَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الَّثمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِن رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾ [1]

مثل بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده که در آن نهر هائی از آب گواراست و نهرهای از شیر بی آن که هرگز طعمش تغییر کند و نهرهائی از شراب، که به حد کمال لذت داشته و نهرهائی از عسل پاک شده و تمیز (که نا خالصی نداشته باشد) و برای بهشتیان در بهشت از هر نوع میوه وجود دارد و لذت مغفرت و لطف از طرف خداوند برای بهشتیان می‌باشد آیا حال کسی که در این بهشت ابدی است مانند کسی است که در آتش مخلد است؟ آب گرم و جوش به آو آشامیده شود و آنگاه روده‌های شان پاره پاره گردد.

ب ـ **﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ * هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ * وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ * عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ * تَصْلَىٰ نَاراً حَامِيَةً * تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ * لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ * لاَ يُسْمِنُ وَلاَ يُغْنِي مِن جُوعٍ * وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ * لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * لاَ تَسْمَعُ فِيهَا لاَغِيَةً * فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ * فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ * وَأَكْوَابٌ**

۱ـ محمّد صلّی الله علیه وآله /۱۵.

مَّوْضُوعَةٌ * وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ * وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ﴾[۱]
آیا داستا هولناک قیامت و بلیه عالم گیر محشر برای تو حکایت شده است؟ رخسار گروهی ترسناک و ذلیل باشد و همه کار شان رنج و مشقت است و پیوسته در آتش فروزان دوزخ معذبند و از چشمه آب گرم جهنم آب نوشند. طعامی ندارند مگر از خار، خاری که نه فربه سازد و نه گرسنگی را بر طرف کند. جمعی دیگر به نعمتهای بهشتی رخسار شان شادمان و خندان است و از سعی و کوشش خود خوشنودند. در بهشت بلند مرتبت مقام عالی یافته‌اند و در آنجا هیچ سخن زشت وبیهوده نشنوند. در آن بهشت چشمه‌های آب جاری است و هم آنجا تخت‌های عالی و کرسی‌های بلند پایه نهاده‌اند و قدح‌های بزرگ گذاشته‌اند و بر هر تخت مسند و بالشها مرتب داشته‌اند و فرشهای عالی گرانبها گسترده‌اند.

ج ـ قال رسول الله صلی الله علیه وآله: إنّ في الجنّة غرفاً يرى ظاهرها من باطنها، وباطنها من ظاهرها، يسكنها من أمتي من أطاب الكلام، وأطعم الطعام، وأفشى السلام، وصلّى بالليل والناس نيام[۲]

۱ـ غاشیه/۱ ـ ۱۶.
۲ـ بحارالأنوار ـ كتاب العدل والمعاد ـ باب الجنّة ونعيمها، ح ۵ ـ ۱۱۹/۸.

در بهشت کاخهائی است که ظاهرش از باطنش و باطنش از ظاهرش دیده شود (بلورین) در این کاخها کسانی سکونت گیرند که خوش کلام باشند (در کلام شان نیش نمی‌باشد) و به نیازمندان غذا داده و اطعام نمایند و سلام را آشکار ساخته و رواج دهند و هنگامی که مردم در خواب‌اند در شب نماز بخوانند.

د ـ قال أميرالمؤمنين عليه‌السلام : إنّ في جنهم طواحن يطحن بها أفلا تسألوني ما طحنها فقيل له: وما طحنها يا أميرالمؤمنين ؟ قال العلماء الفجرة والقراء الفسقة والجبابرة الظلمة والوزراء الخونة والعرفاء الكذبة[1]

حضرت امیرمؤمنان عليه‌السلام فرمودند: در جهنم آسیابی است که آن آسیاب خورد می‌کند پنج چیز را، آنگاه فرمود آیا سؤال نمی‌کنید که چه چیز را خورد می‌کند؟ گفته شد: بیان فرمائید که آن آسیاب چه چیز را خورد می‌کند، حضرت فرمودند: دانایان بدکار، و قاریان فاسق، و قدرتمندان ستمگر، و وزیران خائن، و عرفاء دروغگو.

آنچه درارتباط با بهشت و دوزخ گفته شد نمونه‌ای از

۱ـ روضة الواعظين ـ مجلس في ذكر جهنم وكيفيتها. ص ۵۰۷ و ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ـ باب عقاب العلماء الفجرة و ... ص ۵۷۷ و بحارالأنوار، كتاب العلم، باب ذم علماء السوء، ح ۱۰۷/۶.

اخبار فراوان شرعیه است که درارتباط با بهشت و دوزخ در قرآن و کتابهای حدیثی بیان شده است، و برای بیداری و تذکر آیه ذیل کفایت می‌کند.

﴿ فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ * وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ ﴾ (۱)

هر کس به قدر وزن ذره کار خیر یا زشتی داشته باشد نتیجه‌اش را خواهد دید.

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کی نور چشم من بجز از کشته ندروی

تناسب کیفر با عمل

از مسائلی که در بحث معاد مناسب است بررسی شود مسئله تناسب کیفر با عمل است.

درارتباط با عذابهای شدید دوزخ و با توجه به مدت طولانی عذاب و یا در مواردی خلود و برای همیشه در آتش بودن، سؤال می‌شود که به چه جهت عذاب شدید و طولانی برای گناهی که در مدت موقت انجام گرفته مقرر گردیده است این کیفر و عذاب با آن گناه و معصیت تناسب ندارد.

و به عبارت دیگر: گناه در مدت کوتاه انجام شده، عدالت ایجاب می‌کند که عذاب نیز در مدت کوتاه و متناسب با مدت گناه باشد و

۱ـ زلزال/۷ و ۸.

عذابهای شدید و طولانی بر خلاف عدالت است، بطور مثال انسانی که ۵۰ سال و یا ۶۰ سال و یا کمتر و یا بیشتر گناه کرده صحیح نیست که برای همیشه و یا هزاران سال در دوزخ گرفتار باشد.

پاسخ نخست: در جواب سؤال فوق گفته شده است که رابطه کیفر و عذاب با گناه سه گونه است:

۱ ـ رابطهٔ قراردادی مانند قراردادهائی که قانون گذاران درارتباط با کارها وضع نموده و معتبر دانسته‌اند مثلاً درارتباط با رانندگی، قراردادی در مورد رانندگی در شهر مقرر شده و اعلام می‌گردد و اگر کسی از آن قوانین تخلّف کند جریمه برای او در نظر گرفته و ابلاغ می‌گردد و البته باید در این گونه از کیفرها تناسب در نظر گرفته شود مثلاً گفته می‌شود که عبور از چراغ قرمز ممنوع است و اگر کسی از چراغ قرمز بگذرد فلان مبلغ باید بپردازد، بدیهی است در چنین کیفری تناسب باید رعایت شود، در مورد مثال یاد شده اگر کسی بگوید تخلف از قانون فوق و عبور از چراغ قرمز جریمه‌اش قتل است این کیفر با آن عمل تناسب ندارد.

۲ ـ رابطهٔ دیگری که بین کیفر و عمل است رابطهٔ علّی و معلولی است نه قراردادی.

بلکه تخلف و انجام کار نا صحیح، خود بخود مستلزم پی آمدی ناراحت کننده است مثلاً خوردن سم مستلزم ناراحتی و رنج بسیار و در مواردی منجر به مر می‌شود در چنین موردی دیگر مسئله تناسب مطرح نیست و اساساً مورد ندارد که گفته شود تناسبی در کار نیست زیرا بدیهی است که لازمه این گونه کار ناشایستی پی آمد ناراحت کننده‌ای می‌باشد.

۳ ـ نوع سوم رابطه تجسم است یعنی نفس کار به صورت دیگر و

بگونه خاصّی تجسم پیدا می‌کند و این رابطهٔ بـین کـار و تـجسم آن بـه صورت دیگر بلکه قویتر از رابطهٔ بین علت و معلول است.

با توجه به آنچه بیان شد گفته می‌شود که رابطهٔ بین گناه و عـذاب، رابطهٔ قراردادی نیست تا رعایت تناسب بین کیفر و گناه معنی داشته باشد بلکه رابطه گناه و کیفرآن، شدیدتر از رابطهٔ علت و معلول و رابطه، رابطه تجسّم است، بنابراین موردی برای تناسب و رعایت آن وجود نخواهد داشت و در نتیجه ممکن است گناه در ظرف مدت یک ثانیه انجام بگیرد و پی آمد آن هزاران سال گرفتاری عذاب باشد چه این کـه ایـن گـرفتاری درارتباط با آن گناه قراردادی نیست تا تناسب مطرح گردد.

پاسخ دیگر

بعضی از سؤال یاد شده بگونه دیگری جواب داده‌اند و پاسخ مذکور را مخدوش دانسته‌اند[1] و در جواب سؤال فوق گفته‌اند: در جواب سؤال تناسب کیفر و گناه مطالب زیرا را باید در نظر گرفت.

۱ ـ خداوند مالک حقیقی و مالک بالذات و مالک علی الاطلاق است بنابراین هرگونه قراری را که مقرر فرماید صحیح است مگر آن که مستلزم ظلم باشد و در مورد سؤال با توجه به مطالبی که گفته می‌شود هـرگونه عذاب برای یک گناه که انجام بگیرد مستلزم ظلم نخواهد بود.

۱ـگویند رابطه تجسم به جعل خداوند است و در نتیجه سؤال می‌شود که چرا خداوند این چنین جعلی را مقرر داشته است مگر این که با مطالب دیگری که در پاسخ دوم گفته شده است تکمیل گردد.

۲ ـ عذاب در هر سطح و به هر کیفیت موقت و یا دائم در فرض اختیار انسان و آگاهی او به نتیجه گناه است و به عبارت دیگر آنچه از عذاب و کیفر مقرر گردیده است درارتباط با کسی است که مجبور به گناه نیست بلکه مختار و صاحب اختیار است و از طرفی دانا بوده که برای گناه مورد نظر کیفر خاصّی مقرر گردیده است.

۳ ـ گناهی که به عمد و با اختیار انجام می‌گیرد بی اعتنائی به فرمان خداوند جهان و ترجیح داد ن غیر خداوند متعال بر خداوند جهان است و با توجه به محدود نبودن حضرت پروردگار و عظمت بی پایان الهی عظمت گناه هم از حدّ خارج است.

با توجه به آنچه گفته شد گوئیم چون ذات مقدس حضرت حق مالک مطلق و بالذات است و چون عظمت حضرت پروردگار بی نهایت است و ترجیح غیر او بر او، کاری بس نابجا است می‌تواند و سزاوار است هرگونه کیفری را در مقابل تخلفِ بندهٔ گنهکار، مقرر نماید و چون تخلّف بنده به اختیار و با آگاهی و به عمد است انتخاب کیفر (هر چند شدید باشد) با خود او بوده و در نتیجه مستلزم ظلم نخواهد بود.

امام چهارم حضرت سجادعليه‌السلام به خداوند متعال عرض می‌کنند:

فأمّا العاصي امرك والمواقعُ نهيك فلم تعاجله بنقمتك لكي يستبدل بحاله في معصيتك حال الإنابة إلى طاعتك، ولقد كان يستحق في أوّل ما همَّ بعصيانك كلّ ما أعددت لجميع خلقك من عقوبتك[۱]

آن کس که امر تو را عصیان ورزیده و نهی تو را انجام

۱ـ صحيفة سجادية دعاء ۳۷ دعاؤهعليه‌السلام إذا اعترف بالتقصير عن تأدية الشكر ـ ص ۲۴۸.

داده است بسرعت او را گرفتار ننمودی تا این که از معصیتش بطاعت برگردد و به تحقیق گنهکار در اولین تصمیم به گناه و معصیت مستحق تمام عقوبتهائی است که برای تمام مردم آماده نموده‌ای.

خاتمه

در خاتمه این بحث یادآوری می‌شود که عفو پروردگار فوق تصّور ماست و بسیاری از معصیت کاران مورد لطف حضرت حق قرار می‌گیرند با اینکه استحقاق عذاب ابدی برای هر گناه کار از نظر عقلی ظلم نیست، بلکه استحقاق آن را دارد، زیرا مخالفت با عظمت لا یتناهی گرفتاری و عذاب لا یتناهی را می‌طلبد، و از این آیه شریفه هم غفلت نشود که عذاب خالد برای کسانی است که اگر از دوزخ هم نجات پیدا کنند باز هم به عصیان خودا بر می‌گردند.

﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾ [1]

آری اینان در حقیقت حالت عناد با ذات مقدس حضرت حق دارند و این معاندینند که همیشه در آتش خواهند بود همانطور که در دعای کمیل می‌خوانیم. **وأن تخلّد فیها المعاندین.**

والسلام علی من اتبع الهدی
والحمدلله رب العالمین

۱ـ انعام/۲۸.

فهرست منابع

۱ ـ **قرآن كريم**

۲ ـ **الاحتجاج**، أحمد بن عليّ أبي طالب الطبرسي، من علماء القرن السادس، قم، انتشارات اسوه، ۱٤۱۳.

۳ ـ **الاسفار الاربعة**، صدرالدين الشيرازى، منشورات مصطفوى ـ قم.

٤ ـ **الإشارات والتبيهات**، أبى على حسين بن عبدالله بن سينا، ناشر: دفتر نشر كتاب، ۱٤۰۳ هـق.

٥ ـ **الأمالي**، الشيخ الصدوق، م ۳۱۸، قم مؤسسة البعثة، ۱٤۱۷ هـق.

٦ ـ **الباب الحادى عشر**، الحلّي، انتشارات مُطفوى ۱۳٦٥ ش، چاپ دوم.

۷ ـ **بحارالأنوار**، الشيخ محمدباقر المجلسى رحمه الله، م ۱۱۱۱، بيروت دار احياء التراث العربي.

۸ ـ **البرهان في تفسير القرآن**، البحراني، قم انتشارات دار التفسير، قطع رحلى ۱٤۱۷ هـق.

۹ ـ **بصائر الدرجات في فضائل الدرجات**، محمد بن الحسن الصفار، م ۲۹۰ هـ، مؤسسة الأعلمي طهران، ۱۳۷٤ هـش.

۱۰ ـ **تاريخ الطبرى**، المعروف بتاريخ الأمم والملوك، محمد بن جرير الطبرى، م ۳۱۰، بيروت مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.

۱۱ ـ **تاريخ اليعقوبى**، احمد بن أبى يعقوب بن جعفر بن وهب، م ۲۹۲ هـق، منشورات الشريف الرضى، الطبعة الاولى ۱٤۱٤ هـق.

۱۲ ـ **تجريد الإعتقاد**، خواجه نصير الدين طوسي، م ٦۷۲، مركز النشر

مکتب الاعلام الاسلامی، ۱٤٠٧ هـق.

۱۳ ـ **تحف العقول عن آل الرسول**ﷺ الحرّانـي، تـهران، انـتشارات کتابچی، ۱۳۷۳ هـش.

١٤ ـ **تفسیر البغوی، المسمی بمعالم التنزیل**، الحسین بن مسعود الفـراء البغوي، م ٥١٦ هـ، بیروت دار المعرفة، ١٤١٥ هـق.

١٥ ـ **التوحید**، الشیخ الصدوق، م ۳۸۱، مؤسسة النشر الاسلامی جامعة مدرسین قم، ١٤١٦ هـق.

١٦ ـ **توضیح المراد**، سید هاشم الحسینی الطهرانی، انتشارات مـفید، چاپ سوم ١٣٦٥ هـش.

۱۷ ـ **ثواب الاعمال و عقاب الاعمال**، الشیخ الصدوق، ۳۸۱ هـ، به ترجمة علی اکبر غفاری، ناشر: نشر صدوق ـ تهران ۱۳۸۱ هـش.

۱۸ ـ **جامع البیان**، (تفسیر طبری)، ابن جریر الطبری، م ۳۱۰ هـ بیروت دارالفکر ١٤١٥ هـق.

۱۹ ـ **خصال**، الشـیخ الصـدوق، بـترجـمه آیـة الله کـمرهای، تـهران، انتشارات کتابچی ١٣٧٤ هـش.

۲۰ ـ **دلائل الامامة**، محمد بن جریر بن رستم الطبری، من اعلام القرن الخامس الهجری، قم مؤسسة البعثة قسـم الدراسـات الاسـلامیة، ١٤١٣ هـق.

۲۱ ـ **روضة الواعظین**، مـحمد بـن الفـتّال النـیشابوری، ٥٠٨ هـ، قـم، منشورات الرضي.